

أحاديث صعب إمام هفتم عليه السلام

و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها

نوشته

محقق مفسر

علامه مصطفوی

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً  
حرام و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین میباشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره  
[www.AllamehMostafavi.com](http://www.AllamehMostafavi.com)

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی میباشد

ذُلكَ نورُ كَعْبَةِ الأَعْظَمِ  
وَقِبْلَةُ الحَاجَاتِ مُوسَى الكَاطِمِ  
وَبَابُ أَبْوَابِ التَّجَلِّيَاتِ  
فِي الذَّاتِ وَالأَفْعَالِ وَالصِّفَاتِ  
وَأزْهَرَتْ عَوَالِمَ الوُجُودِ  
بِنُورِهِ الزَّاهِرِ فِي السُّجُودِ  
وَقَدْ تَجَلَّى نَبِيرُ اللّاهُوتِ  
فَأشْرَقَتْ مَشَارِقَ النَّاسُوتِ

العلامة الاصفهانی الغروی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا خَاتَمِ النَّبِيِّينَ  
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ .

و بعدُ : در کنگره سال ۱۴۰۷ - هـ ، که در آستانه قدس حضرت امام ثامن الائمه سلام الله عليه منعقد شده ، و در ارتباط به تحقیق در جریان امور و حالات امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صورت گرفته بود : این بنده ضعیف با استمداد از لطف و توفیق پروردگار متعال ، بعهده گرفتم که : قسمتی از روایات صعب آنحضرت را باندازه وسع فکری خود، بنحو اجمال شرح و توضیح بدهم .  
و با توجه و توفیق خداوند متعال ، و با نظر و حمایت امام هفتم روحی له الفداء ، این مجموعه را در ۲۵ باب تنظیم کرده ، و تقدیم آستان قدس رضوی میکنم .  
و امید دارم که : این خدمت کوچک از کمترین ارادتمند آن خانواده طهارت و عصمت ، مورد پذیرش امامین جلیلین صلوات الله و سلامه علیهما ، واقع گردد.

حسن مصطفوی

قم ۱۰ ج ۱ / ۱۴۰۸ - هـ

## باب اوّل

### در رابطه زندگی امام هفتم

در إرشاد شیخ بزرگوار مفید رضوان الله علیه میگوید : بعد از رحلت إمام ششم ، فرزندش إمام ابوالحسن موسی بن جعفر ، عبد صالح ، بمقام خلافت و إمامت رسید ، برای آنکه همه جهات فضل و کمال در وجود او جمع شده ، و نُصوص صریحی از پدر گرامی او در این باره وارد گشته بود .

و تولّد آنحضرت در أبواء ( محلی است در حدود نود کیلومتری شهر مدینه بسوی مکه ، و آمنه خاتون مادر پیغمبر اکرم در آنجا مدفون است ) ، در سال ۱۲۸ - هـ ، و رحلتش در بغداد در زندان سندیّ بن شاهک ، در سال ۱۸۳ بوده است .

پس عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال ، و مادر گرامی او بنام حمیده بربریّه ، و مدّت إمامتش سی و پنج سال میشود .

و کنیه آنحضرت : أبو ابراهیم و ابوالحسن و أبوعلی ، و بعنوان عبد صالح و کاظم معرّفی میشود .

و در عیون الأخبار باب ۸ ح ۱۰ نقل میکنند که : عبدالله غروی گوید ، داخل شدم بخانه فضل بن ربیع ( از کُتّاب و امرای دربار هارون الرشید ، که پس از انحلال جریان برمکیان و برکناری یحیی بن خالد بن برمک در سال ۱۹۰ ، بوزارت منصوب گردیده ، و تا آخر سلطنت هارون در مقام خود باقی ماند ۱۹۳ - هـ ) و او روی

سطحی نشسته بود ، پس مرا بطرف خودش خوانده ، و در پهلوی خود نشانیده ، و گفت : نزدیک آمده و باین اُتاق اِشراف داشته باش ، تا چه به بینی !

پس گفت : در این حجره چه می بینی ؟

گفتم : لباسی می بینم که بزمین انداخته شده است .

گفت : نیکو دقت و نظر کن !

پس خوب دقت و نگاه کرده ، و یقین پیدا کردم که شخصی بحال سجده است . گفت : اگر نشناختی و تجاehl نمیکنی ، این مولای تو امام ابوالحسن موسی بن جعفر است ، و من شب و روز احوال او را تفقّد و بررسی کرده ، و در همه اوقات او را در همین حالت می بینم .

او اوّل فجر نماز صبح میخواند ، و تا طلوع آفتاب تعقیبات نماز را بجا میآورد ، و سپس سجده میکند تا وقتیکه ظهر باشد .

و چون هنگام ظهر میرسد : نمی فهمم چگونه او را آگاهی میدهند که زوال آفتاب شده است ، و بی فاصله از جای خود برمیخیزد و شروع بنماز میکند ، بی آنکه تجدید وضوء بنماید ، و معلوم میشود که در حال سجود خوابی او را نگرفته است . و پس از تمام شدن نماز عصر : باز سجده کرده ، و در حال سجده باقی میماند تا وقتیکه آفتاب غروب کند ، و بی آنکه او را از فرارسیدن وقت مغرب خبر بدهند : بی فاصله از سجده بلند شده ، و شروع بنماز مغرب میکند ، بی آنکه تجدید وضوء کند ، و چون تعقیبات و نماز عشاء را تمام کرد : بمقداری از غذا که برای او حاضر میکنند اِفتار نموده ، و بعد تجدید وضوء کرده و سجده مینماید .

و پس از آن سرشرا بلند کرده ، و مختصری میخوابد ، و بعد بیدار شده و تجدید

وضوء نموده و مشغول نماز میشود تا اَوَّل فجر که شروع می کند بنماز صبح ، و این برنامه همیشگی و ثابت او است از زمانیکه بمن تحویل داده اند .

عبدالله غروی گفت : درباره او از هر جهت رعایت تقوی را داشته ، و از هر عملی که موجب سخط پروردگار متعال و سبب زوال نعمت و رحمت او باشد ، به پرهیز ! فضل بن ربیع گفت : بارها بمن دستور داده اند که او را بقتل برسانم ، ولی من قبول نکرده ، و اظهار نموده ام که : من هرگز چنین عملی را انجام نمیدهم ، اگرچه بقتل خود من منتهی شود .

و پس از این جریانها : آنحضرت را تحویل فضل بن یحیی برمکی ( مانند پدرش مقامی از معاونت و وزارت هارون را داشته و در سال ۱۹۳ در زندان کشته شد ) دادند ، و پس از چند روز بدست او مسموم گردید .

### توضیح :

از این حدیث شریف مطالبی روشن میشود :

۱- دلالت میکند که : آنحضرت در بیست و چهار ساعت فقط یکمرتبه تناول غذا میکرد است ، آنهم بعنوان اِطّار .

۲- همیشه روزها را روزه بوده است .

۳- بجز ادای فرائض و نوافل و تعقیبات : همیشه شب و روز در حال سجود که بهترین حال خضوع و خشوع و عبودیت و ارتباط و کمال ذلّت و فناء است ، بوده است .

۴- آل برمک با آن ثروت و عنوان و حکومت که اختیاردار دولت هارون بودند ،

پس از این جنایت ، بتدریج رو بزوال گذاشته و همه افراد خانواده‌شان نابود شدند .  
 ۵- هارون الرشید : سلطان پنجم از بنی عباس است که قبل از او هادی برادرش ،  
 و پیش از او مهدی پدرشان ، و پیش از او منصور پدر مهدی ، و سفاح برادرش ،  
 حکومت کردند .

و سفاح ابوالعباس عبدالله بن محمد الكامل بن علی بن عبدالله بن العباس بن  
 عبدالمطلب بود که در ۱۳۲ بحکومت رسید .

و در تاریخ ابن خلکان ( موسی بن جعفر ) مینویسد : آنحضرت ساکن مدینه بود ،  
 و مهدی ( خلیفه سوم عباسی پسر منصور و پدر هارون الرشید و متوفی در سال  
 ۱۶۸ ) او را ببغداد آورده و حبس کرد ، و بعد از مدتی علی بن ابی طالب ( ع ) را در  
 خواب دید که او میفرمود : *فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا  
 أَرْحَامَكُمْ ( ۲۲ / ۴۷ )*<sup>۱</sup>

ربیع گفت : ( پدر فضل که وزیر هارون بود ، و ربیع سمت وزارت برای مهدی و  
 هادی داشت ) خلیفه در وسط شب از پی من فرستاد ، و من وحشت‌زده نزد او  
 حاضر شدم .

و نزد او که آمدم ، آیه گذشته را تلاوت میکرد ، و بمن خطاب کرد که : موسی بن  
 جعفر را نزد من حاضر کن !

و من آنحضرت را پیش خلیفه آوردم ، او پا شده و معانقه با آنحضرت نموده ، و  
 با احترام پهلوی خود نشانید .

۱- آیا امید دارید که چون متولی امور شدید ، فساد در روی زمین کرده و قطع کنید میان ارحام و اقارب  
 خود را .



و سپس خواب خود را نقل کرده ، و اظهار نمود : آیا بمن اطمینان میدهی که در مقابل حکومت من و بضرر اولاد من قیام نکنی ؟  
 امام فرمود : سوگند بخداوند که چنین عملی از من دیده نشده ، و از شأن و جریان زندگی من نیز دور است .

مهدی گفت : سخن تو راست است . و به ربیع دستور داد که : سه هزار دینار بامام داده و او را روانه مدینه کند .

از این جریان معلوم میشود که : امام هفتم یکمرتبه دیگر در حکومت مهدی خلیفه سوم عباسی نیز زندانی شده است .

آری مقام روحانیتِ الهی همیشه در مقابل قطب ریاست مادی و دنیوی قرار گرفته ، و چون عداوت و دشمنی شیطان با رحمن برنگهای مختلف تظاهر و خودنمایی نموده است .

و کَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ۖ ۱۱۲ / ۶ .

همچنین برای هر پیغمبری دشمنی قرار دادیم از شیاطین انس و جن .  
 و این خود بزرگترین برهان برای حقّ و واقعیت مقامات انبیاء و اولیاء الهی است که : همیشه اهل ظلم و عناد و کفر و جهل و پیروان هوی و هوس و شهوات مادی با آنان به نزاع و خلاف و دشمنی و ستیزه برمیخیزند .

فصول مهمّه ابن صباغ مالکی مکی از معالم عترت و کرامات اولیاء و کتب دیگر نقل میکند که شقیق بلخی ( شاگرد ابراهیم ادهم ، و استاد حاتم أصم ، و در نیمه دوم قرن دوم فوت کرده است ) گوید : در سال ۱۴۹ - هـ ، بقصد حجّ حرکت کردم تا بمنزل قادسیّه رسیدم ، و در ضمن نظر کردن بمردم که عازم مکه بودند : چشمم

بجوانی خوش‌سیما و لاغر و گندم‌گون که لباس پشمینه‌ای در بر داشته و نعلینی پوشیده ، و در گوشه‌ای نشسته بود ، برخورد کردم .

و تصوّر کردم که او از افراد صوفیه بوده ، و میخواهد با مردم حرکت کرده ، و لابدّ مزاحم دیگران خواهد بود .

و تصمیم گرفتم که به نزد او رفته ، و او را موعظه و توبیخ کنم ، پس چون باو نزدیک شدم : بسوی من متوجّه شده و فرمود : *أى شقيق - اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ*<sup>۱</sup> . و از من رو برگردانیده ، و براه افتاد .

من بخود آمده و از ذکر نام من و از آشکار کردن نیت باطنی من در عجب مانده ، و گفتم که این شخص صالح و بنده خالصی است ، و لازمست پشت سر او رفته ، و از او حلیّت و دعاء بطلبیم .

من نتوانستم او را دریابم ، تا بمنزل واقصه رسیدیم ، آنجوان را دیدم ایستاده و مشغول نماز است ، گفتم نزدیک او میروم و از او استحلال مینمایم ، و صبر کردم چون از نمازش فارغ شد ، بطرف من توجّه کرده و گفت : *يا شقيق و ائى لَعْفَارٌ لِمَنْ تَابَ و آمَنَ و عملَ صالحاً ثم اهتدى*<sup>۲</sup> . سپس پا شده و مرا ترک کرده و براه افتاد . پس گفتم این جوان از ابدال و اولیای خدا باشد ، و دو مرتبه از نیت قلبی من خبر داده است .

و چون بمنزل زباله وارد شدیم : جوان را دیدم که در کنار چاه آب ایستاده و در دست او ظرفی بود که میخواهد آب بردارد ، و آن ظرف از دستش بچاه افتاد .

۱- پرهیز کنید از بسیاری از گمان ، و برخی از گمانها گناه است .

۲- و من آمرزنده هستم کسیرا که توبه کرده ، و عمل صالح بجا آورده ، و هدایت بخواهد .

و دیدم با گوشه چشم بطرف آسمان نگریسته و میگوید : خدایا تو سیراب کننده من هستی چون تشنه شوم ، و تو قوت من هستی چون طعام بخواهم ، پروردگارا مرا بجز تو یاری نیست ، و این ظرف مرا نابود مگردان !

شقیق گوید : سوگند بخداوند که دیدم آب چاه بالا آمده ، و آنجوان ظرف خود را پر از آب برگرفت ، و سپس وضوء گرفته و چهار رکعت نماز خوانده ، و بجانب تلّ ریگی رفت ، و از آن ریگ بظرف خود ریخته ، و آنرا حرکت داده و آب خورد .

در این حال من بنزد او رفته و سلام دادم ، و جواب سلام مرا داد . و عرض کردم : از زیادی آنچه خداوند متعال بتو عطاء فرموده است ، بمن هم إطعام کن !

آنجوان گفت : نعمتهای ظاهری و باطنی خداوند متعال مرا فراگرفته است ، پس تو هم گمانت را درباره پروردگار متعال نیکو کن !

و آنظرف آب را بمن داد ، و من از آنظرف آب خوردم ، مثل اینکه قاووت مخلوط بشکر بود ، و من چنین نوشابه لذیذ و معطر هرگز در عمرم نخورده بودم ، و تا چندین روز تشنه و گرسنه نشدم .

و باز آنجوان را ندیدم تا بمکه رسیدیم . و در شبی او را در مسجد دیدم ، او با تمام خشوع و تضرّع و گریه مشغول نماز بود ، و چون صبح شد در سجاده خود نشست ، و مشغول ذکر و تسبیح و نماز شده ، و با مردم و جماعت نماز صبح را انجام داده ، و سپس بطرف خانه کعبه رفته و مشغول طواف شد ، تا وقتیکه آفتاب زد ، و آمده در مقام ابراهیم ( ع ) نماز طواف بجا آورد .

و از مسجد بیرون آمد ، و من پشت سر او رفتم که سلامی او را داده باشم ، دیدم اطراف او را گرفتند ، و از طرف جماعتی از علاقه‌مندان و پیروان و اطرافیان

محصور گردید .

از یکی از خادمین او پرسیدم که : این جوان کیست ؟ گفت : او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است .

گفتم : این اعمال و حالات بجز او از شخص دیگری متوقع نباشد .

### توضیح :

۱- اینجریان را در کتابهای متعددی نیز از کتب عامه و خاصه که باختلافات مختصری نقل شده است ، دیدم . از جمله در کتاب تذکرة خواص الأمة ابن جوزی ، و کشف العمة إربلی ، و نور الأبصار شبلنجی ، و کرامات الأولیاء نبهانی ، و اثبات الهداة شیخ حرّ عاملی ، و مدینه المعاجز بحرانی ، و طرائق الحقائق .

۲- در سال ۱۴۹ - ه ، که اینجریان واقع شده است : یکسال پس از فوت امام ششم سلام الله علیه بوده است ، و معلوم میشود که امام هفتم در آنسال ببصره و کوفه و کربلا و بغداد آمده بود ، برای دیدار و زیارت ، و در مراجعت از راه نجف بمکه مشرف شده است ، و راه نزدیک و متداول بوده است .

۳- قادیسیه در ۱۵ فرسخی در جنوب غربی کوفه است ، و در اوائل اسلام تا سال ۱۴ ه ، جزء ایران و در جنوب غربی ایران واقع بود که در جنگ قادیسیه بتصرف دولت اسلام درآمد . و از منازل بعد از قادیسیه بسوی مکه به ترتیب : مُغیثه ، قراء ، واقصه ، زباله ، ثعلبیه است .

۴- آنحضرت در وسط راه نمیخواست شناخته شده ، و موجب تقید و ناراحتی گشته ، و سلب آزادی گردد . ولی در مکه چنین امری امکان پذیر نبود ، و همه أهل

شهر او را میشناختند . اضافه بر اینکه در مکه و از مدینه علاقه‌مندان و پیروان مخصوص زیادی برای آنحضرت پیدا میشدند .

۵- برخوردارهای مخصوص آنحضرت با شقیق بلخی که از عباد و عرفای بزرگ قرن دوم است : کشف میکند از استعداد و اهلیت و خلوص او که امام علاقه باو داشته ، و میخواست است او را جلب و راهنمایی فرماید .

و قاعدتاً بعد از این جریان ، با کمال محبت و اِرادت بمحضر امام مشرف شده ، و تا آنجا که مقتضی بود ، از آن حضرت کسب فیض نموده است .

و از این نظر است که او را از شاگردان امام هفتم بشمار آورده ، و منتسب بآنحضرت مینمایند .

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی کوشش عاشق بی چاره بجایی نرسد

اللَّهُمَّ اِهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ وَاْفِضْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ .

در این جریان لطائف و تنبّهات و درسهای زیادی برای سالکین راه حق و کمال هست که : اگر دقت در جزئیات و خصوصیات آن بشود ، روشن خواهد شد .

و ضمناً مقام لاهوتی و عظمت نورانی و جلالت شأن روحانی آنحضرت که بیرون از تصور و فهم ما است : بطور اجمال معلوم خواهد شد ، و در اینجا مقتضی برای شرح بیشتر نیست .

## باب دوم

## حیات و قدرت و مشیّت

عن العبد الصالح موسى بن جعفر عليه السلام قال: إنّ الله لا إله إلا هو كان حياً بلا كيفٍ ولا أين، ولا كان في شيءٍ ولا كان على شيءٍ، ولا ابتدَع لمكانه مكاناً، ولا قوياً بعد ما كوّن الأشياء، ولا يُشبهه شيءٌ يُكوّن، ولا كان خلواً من القدرة على الملّك قبل إنشائه، ولا يكون خلواً من القدرة بعد ذهابه، كان عزّ وجلّ إلهاً حياً بلا حياةٍ حادثيةٍ، ملّكاً قبل أن يُنشئ شيئاً و مالِكاً بعد إنشائه، وليس لله حدٌّ، ولا يُعرف بشيءٍ يُشبهه، ولا يهرمُ للبقاء، ولا يصعقُ لدعوة شيءٍ ولا يخوفه تصعق الأشياء كلّها، وكان الله حياً بلا حياةٍ حادثيةٍ ولا كوّن موصوف، ولا كيفٍ محدود و لا أينٍ موقوف و لا مكانٍ ساكن، بل حتى لنفسه، و مالِكٌ لم يزل له القدرة، أنشأ ماشاء حين شاء بمشيئته و قدرته، كان أولاً بلا كيفٍ و يكون آخراً بلا أين، و كلُّ شيءٍ هالِكٌ إلا وجهه، له الخلقُ و الأمرُ تبارك ربُّ العالمين .

توحيد باب ۱۱ ح ۶

ترجمه :

پروردگاریکه معبودی نیست مگر او حتی است بدون آنکه کیفیّت و چگونگی برای او باشد و یا در محلّ و مکانی قرار بگیرد، و هرگز نبود او که در داخل چیزی یا در

روی چیزی قرار داشته باشد، و برای استقرار و بودن خود مکانی را ایجاد نکند، و پس از تکوین و ایجاد موجودات بر قوت و نیروی او افزوده نشد، و چیزی از مخلوقات او شباهت با او پیدا نکرد، و پیش از خلق جهان از صفت قدرت خالی نبوده، و پس از سپری شدن و فناى عوالم نیز خالی از قدرت نخواهد بود.

خداوند عزوجل از ازل حیات داشته است، ولی نه حیات حادث و عارضی، و سلطانی بوده است پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند، و مالک مطلق است پس از بوجود آوردن عوالم.

و نیست برای او حدی، و هرگز شناخته نمیشود با چیزی که شبیه او باشد، ( زیرا چیزی نخواهد بود که مثل او باشد تا او را معرفی کند، و اگر بود شبیه ناقص و ضعیفی است ) و سالخورده و پیر نمیشود بسبب طول بقاء، و بی اختیار شهقه نمیزند بخاطر خواندن او، و دیگران از لحاظ خوف او هنگام دعوت آنان شهقه میزنند.

و حیات پروردگار متعال حیات حادث نیست، و برای حیات و بودن او صفات خارجی نباشد، و او را کیفیت و چگونگی مخصوص و معینی نیست، و مکان محدود و متوقفی ندارد، بلکه او حی بذاته و فی ذاته است، و مالکی است که قدرت او همیشگی بوده و خواهد بود، ایجاد کرده است آنچه را که خواسته و در هر زمانیکه خواسته است بقدرت و مشیت خود، بود و هستی او از ازل کیفیت و چگونگی نداشته، و برای همیشه بی نیاز از مکان و محل خواهد بود، و همه اشیاء فانی و نیست میشوند مگر وجهه او، و برای او باشد مخلوقات و خلق آنها و فرمان دادن در جهان، و مبارک است پروردگار جهانیان.

## توضیح :

در اینحدیث شریف مواردی را شرح میدهم :

۱- کان حَیّاً : حقیقت حیات عبارت از ثبوت و تحقق ذات شیء است با خصوصیات ذاتیه آن ، و حیات در پروردگار متعال عبارت است از هویت ذات حق و حقیقت نور مطلق ثابت .

پس حیات صفت زائدی بر ذات نیست ، و آن مبدء و منشأ همه صفات جمال و جلال است : زیرا وقتیکه حیات مطلق و ثابت فی نفسه و بی حدّ و قید و نامتناهی محقق گشت : قهراً صفات قدرت و علم و اراده و ازلت و ابدیت نیز محقق و ثابت خواهد شد .

توضیح آنکه : قدرت در اثر آزادی و منتفی شدن قیود و حدود ظاهر میشود ، و چون چیزی نامحدود و نامتناهی شد : قهراً از هر جهت آزادی و حریت پیدا کرده ، و حدّی او را محدود نکرده ، و قیدی او را مقید نخواهد ساخت . و روی این معنی حقیقت قدرت جلوه گر و تحقق پیدا میکند .

زیرا قدرت عبارت از قوه‌ای باشد که بسبب آن در صورت خواستن میتواند عملیرا انجام بدهد ، و اگر نخواست ترک کند .

چنانکه علم نیز در اثر احاطه حاصل میشود ، و بهر مقداریکه احاطه و فراگیری وسعت پیدا کند : آگاهی و علم نیز بیشتر خواهد شد ، تا میرسد بنور مطلق نامحدود و نامتناهی که بهمه موجودات و عوالم و بظاهر و باطن محیط است .

پس در اثر نامحدود و نامتناهی بودن حیات ذاتی و ثبوت و تحقق نور مطلق و



بی‌قید بذاته : قدرت و علم جلوه خواهد کرد .

و البته این نامحدودی و نامتناهی بودن از هر جهت : نتیجه حیات ذاتی است .  
و اگر حیات ذاتی نبوده و حادث و عرضی باشد : قهراً محدود شده ، و ازلت و  
ابدیت منتفی گشته ، و در نتیجه نامتناهی بودن و احاطه مطلق از جهت قدرت و  
علم و صفات دیگر نیز محقق نخواهد شد .

و مضافاً بر آنکه : حیات بطوریکه گفتیم - از ذات مطلق نامحدود انتزاع و مفهوم  
میشود ، و حدوث و عارض شدن و محدود بودن صفت حیات ، علامت محدود شدن  
و حدوث ذات پروردگار متعال گشته ، و از مقام اعلای الوهیت سقوط خواهد کرد .  
۲- بلاکیف و لا این : کیف دلالت بر چگونگی و کیفیتی مخصوص از  
جهت حالات و صفات و خصوصیات دیگر میکند .

و این : دلالت بر بودن در محلّ و مکان و محیط مادی یا معنوی میکند . و  
عروض این دو موضوع برخلاف ثبوت ذاتی و نامحدود بودن بوده ، و ملازم با احتیاج  
و متناهی شدن و متحوّل گشتن است .  
آری کیف و این از أعراضی است که بر موجودات خارجی عارض شده ، و بوجود  
آنها قیام و تحقّق پیدا میکند .

و وقتیکه موجودی بحالت و کیفیت مخصوصی باشد : متوجّه میشویم که آن  
موجود حالات و تحوّلات مختلفی پیدا کرده ، و ثبوت ذاتی ( که از ازل تا بابد و  
بنحو غیر متناهی و نامحدود تحقّق پیدا کند ) نداشته ، و عوامل خارجی در وجود  
او تأثیر میکند .

و در اینجهت فرقی نیست که آن کیفیت از کیفیات نفسانیّه باشد ، مانند علم و

جُبْن و إرادة و شَجَاعَت و سائر صفاتی که در نفس حادث و ظاهر میشود . و یا از کیفیات مربوط بمقدار باشد ، چون حالت استقامت و انحناء و أشكال دیگر . و یا از کیفیات استعدادیّه باشد ، مانند لینت و صلابت ، و قوّت و ضعف . و یا از کیفیات محسوسه باشد که با حواس پنجگانه درک شود ، مانند حرارت و یبوست و رطوبت و برودت و ألوان .

پس حیاتِ مطلق عین ذات پروردگار متعال ، و بلکه صفتی است انتزاعی که ما برای تفاهم و بیان حقیقت مطلب و روشن شدن واقعیت ، از ذات نامحدود حقّ مطلق انتزاع میکنیم .

۳- و لا کان فی شیء : این سه جمله توضیح نفی اینت است ، زیرا معلوم شد که مفهوم این : بودن چیزی است در محلّ و مکان و محیط معین . و اینمعنی بر سه نحو متصوّر میشود :

اول - قرار گرفتن در محلّ و محیطی ، چون بودن در خانه و مسجد و مدرسه و بازار که جهت ظرفیت ملحوظ میشود .

دوم - قرار گرفتن بر روی مکانی ، چون زمین و بیابان و پشتبام و تخت که مفهوم استعلاء صدق کند .

سوم - مکان مخصوصی بتناسب وجود و مقام خود ایجاد و انتخاب کردن و در آنجا قرار گرفتن .

و بهر صورتیکه باشد : ملازم با احتیاج و محدودیت و فقر و متناهی بودن و حدوث گشته ، و برخلاف وجوب و ازلی و ابدی و غناء ذاتی بودن خواهد بود .

۴- و لا قوی بعد ما کوّن الأشياء : تکوین و خلق و ساختن اشیاء ، از چندین

جهت ممکن است موجب تقویت عامل و سازنده آن اشیاء باشد :

أول - از لحاظ فکری و علمی که بر آگاهی و تجربیات او اضافه شده ، و جهات ضعف خود را تکمیل میکند .

دوم - از لحاظ سرمایه و اندوخته مصنوعات خود .

سوم - از جهت استفاده از وجود و یاری و مساعدت و قوا و قدرت آن اشیاء در انجام برنامه‌های خود .

چهارم - از جهت تحصیل عنوان و اعتبار و شخصیت و مقام .

و همه این معانی در رابطه با موجودات ممکن و فقیر و محتاج و محدود ، قابل تصور است . نه در وجود واجب لذاته و حقّ و ازلّی و ابدی و نامحدود و نامتناهی مطلق و غنی بالذات .

۵- و لا یُشَبِّهُهُ شیءٌ یَکُونُ : تولید در هر عالم و مرحله‌ای ملازم با تماثل و تشابه است ، چنانکه تولید در نوع انسان و انواع دیگر حیوانات و در نباتات اینمعنی مشهود است .

و در اینموارد تولید برگشت میکند به تجزیه و جدا ساختن جزئی از خود که مبدء تکوین فرد دیگر باشد ، مانند نطفه و هسته و تخم . ولی در تکوین خداوند توانای مطلق چنین نیست ، و ایجاد و تکوین او با اراده نافذ انجام میگیرد - آن یقول له کُن فیکون .

پس تکوین پروردگار متعال فقط و تنها با اراده صورت گرفته ، و بهر خصوصیت و کیفیت که خواسته شود : در خارج بدون آنکه کمترین مانعی بوجود آید ، موجود و محقق گردد .

مضافاً بر آنکه : شبیه بودن چیزی که حادث و ممکن و محدود است ، بر پروردگار قدیم و واجب مطلق و نامحدود و نامتناهی ، محال باشد ، و تکوین چنین وجودی نیز محال و هرگز مورد تعلّق قدرت هر مقتدری نخواهد شد ، زیرا قدرت تعلّقی بر محال نمیگیرد .

۶- و لا كان خلوّاً من القدرة : معلوم شد که قدرت از لوازم حیات ذاتی مطلق نامحدود است . و چون در نور حقّ عزّوجلّ هیچگونه حدّ و قیدی نبوده ، و ذات نامتناهی مطلق و ازلی و ابدی است : پس قدرت او نیز ذاتی و ازلی و ابدی و بذاته و من ذاته و فی ذاته خواهد بود .

آری قدرت در اثر منتفی بودن قید و حدّ ظاهر میشود ، و هرچه حدود کمتر باشد قهراً آزادی و اطلاق بیشتر خواهد بود .

پس قدرت پروردگار متعال باقتضای ذات مطلق و منزّه از حدود و قیود است ، و ایجاد و تکوین و ظهور عالم ملک و خلق و یا نبود و زوال آنها هیچگونه تأثیری در مقام قدرت ذاتی و نامتناهی او نخواهد داشت .

۷- مَلِكًا قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئًا : مَلِكٌ بِمَعْنَى تَسْلُطٍ يَافِتُنْ وَ اِخْتِيَارِ چيزی را بدست گرفتن است . و مَلِيكٌ وَ مَلِكٌ وَ مَالِكٌ : از اَسْمَاءِ حَسَنِي است . و اَوَّلِي دلالتي بر ثبوت وصف و استمرار آن میکنند . و دَوْمِي بر ثبوت و تحقّق . و سَوْمِي بر قيام صفت با فاعل نماید . و صِيغَةُ مَلِكٌ براي مقام قبل از اِنْشَاءِ خَلْقِ مناسبتر باشد . چنانکه مالک برای بعد از اِنْشَاءِ که فعلیت خلق و مالکیت شده است بهتر میباشد .

و اَمَّا حَقِيقَةُ مَالِكِيَّةٍ : نتيجه قدرت و اراده و علم باشد ، و هر مقداریکه قدرت و نفوذ و اراده قويتر و بيشتري باشد : مرتبه مالکیت نیز وسيعتر و عميقتر خواهد بود .

آری خداوند متعال مالک مطلق بذاته و بدون قید و شرط بهمه عوالم و موجودات و در تمام مراحل ایجاد و إبقاء و إفناء و تقدیر و تدبیر و ثواب و عقاب بوده ، و حقیقت مقام مالکیت برای ذات واجب مطلق او قبل از انشاء ثابت ، و بعد از انشاء ظاهر و فعلیت پیدا خواهد کرد .

۸- و لیسَ لِلَّهِ حَدٌّ: حدود موجودات باختلاف عوالم و مراتب فرق میکند ، در عالم ماده : هر موجودی قید مادی بودن ، قید جسمانی بودن ، قید محدودیت ذاتی ، داشته ، و هر قیدی یکنوع محدودیت را ایجاب میکند .  
و در عوالم ماورای ماده : قید جسمانی بودن ، و محدودیت ذاتی موجود است .  
و در عوالم عقلی و روحی : قید محدودیت ذاتی هست .  
و پروردگاریکه اُزلی و ابدی و واجب و وجود مطلق و نامحدود و نامتناهی است : هیچگونه محدودیتی ندارد .

۹- و لَا يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ: إشباه بمعنی تنزیل چیزی باشد بمقام و منزلت چیزی دیگر ، بلحاظ مناسبت و مشاکلتی که در میان آنها صورتاً موجود باشد .  
و أمّا مماثلت: عبارت از تناسب و تجانس در ذات باشد .  
پس معرفی کردن خداوند متعال با موجودات ممتاز و برجسته و مقربین درگاه او که از لحاظ ظواهر و آثار صوری شباهت پیدا میکنند باو : ناصحیح است .  
و بقول علماء منطق: معرف حقیقی از جنس و فصل ترکیب و تشکیل پیدا میکند ، و جنس و فصل ذاتیات اشیاء را می فهماند .  
مضافاً بر آنکه: تشابه صوری هرگز نتیجه ای را که منظور است ، نمیدهد ، و اکثر اشتباهات و انحرافات از همین جهت برمیخیزد .

و اولیاء و مقربین پیشگاه الوهیت در اثر عبودیت خالص و فنای تام : مظهر  
 أسماء و صفات الهی میشوند ، ولی این معنی مظهریت و مجلی بودن در صفات و  
 أفعال است نه در ذات .

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - ۴۲ / ۱۱ .

۱۰- و لَا يَهْرَمُ لِلْبَقَاءِ : در عالم ماده : طول زمان و استمرار بقاء موجب ضعف و  
 کسر قوای جسمانی ، و حصول فرسودگی و پیری ، و زوال طراوت جوانی میشود .  
 ولی در عالم عقل و جبروت : بعکس اینمعنی بوده ، و استمرار بقاء و طول زندگی  
 و ادامه حیات ، موجب تجدید و تقویت و تحکیم مقامات معنوی و روحانی میگردد .  
 و در مقام لاهوت که حیات و هستی : ذاتی و مطلق و غیرمتمناهی و از خود  
 میجوشد ، و کمترین ضعف و فقر و تحوّل و تأثیری از عوامل خارجی در آنجا پدید  
 نشود : فرسودگی و پیری نامفهوم خواهد بود .

۱۱- و لَا يَصْعَقُ لِدَعْوَةِ شَيْءٍ : صَعَقَ بمعنی اظهار تأثر و ناراحتی از برخورد با  
 ناملایم باشد .

متأثر شدن و اظهار ناراحتی شدید کردن در مقابل ناملائمات امر طبیعی و  
 برخاسته از مضیقه قلب و تنگدلی است . چنانکه در برخورد با حوادث ناگوار ، و  
 شدت خوف و هراس ، بدون اختیار اظهار تألم کرده و شهبه میزنند .  
 و خداوند متعال از برخورد با هجوم دعوت و استغاثه شدید و گوناگون ملایم و  
 ناملایم و ناصحیح بندگان خود، هرگز تنگدل و در مضیقه و ناراحتی واقع نشده ، و  
 اظهار تأثر نمیکند .

در صورتیکه همه موجودات جهان در مواجهه با مقام عظمت و جلال و سیطره

پروردگار متعال ، خاضع و مضطرب و پریشان هستند ، و همه در مقابل کبریائی او تکویناً و یا اختیاراً لرزانند .

۱۲- و لَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَلَا كَيْفٍ مَحْدُودٍ : عطف است بجملة - بلا حیاة حادثة . در این پنج جمله پنج موضوع با اوصافیکه ذکر شده است : نفی گردیده است . و برگشت این پنج صفت بمفهوم محدودیت و قید باشد .

و پنج موضوع عبارتند از : أوّل - حیاتیکه حادث و عارضی است .  
دوم - بودن با صفت مخصوص و آنوضع اصطلاحی است که : عبارت از هیئتی است از نسبت اجزاء بهمديگر و بخارج .

سوم - کیفیت محدود و مشخص داشتن .  
چهارم - حصول در مکان ، و هیئتی که ظاهر میشود ، و موقوف است ، یعنی متوقف و اقامت شده با درنگ کردن و استمرار صورت بگیرد .

پنجم - أخذ مکانیکه ثابت و برقرار باشد .  
این پنج موضوع موجب تقید و محدودیت بوده ، و با نور محیط و نامحدود مطلق و نامتناهی هرگز سازگار و منطبق نیست .

آری اگر این پنج موضوع را بنحوی تأویل و تفسیر کنیم که قابل حمل بخداوند نامحدود مطلق باشد : بی اشکال خواهد بود ، ولی چنین تفسیری امکان پذیر نیست ، مخصوصاً در موضوع اولی که حیات حادث ، و پنجمی که مکان ساکن است .

۱۳- و مَالِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ : اشاره شد که مالکیت از قدرت و اراده و علم سرچشمه میگیرد ، مخصوصاً از صفت ذاتی قدرت که در وجود پروردگار متعال ازلی

و ابدی است .

۱۴- *أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ مَا شَاءَ بِمَشِيَّتِهِ* و قدرته : حقیقت مشیت عبارت است از تمایل پیدا کردن بچیزی بطوریکه بحدّ طلب برسد . و اینمعنی پس از توجه ، و سپس تصوّر ، و بعد تمایل مطلق ، و در مرتبه چهارم مشیت حاصل میشود . و بعد از مرتبه مشیت : حصول عزم و پس از آن عنوان تصمیم ، و در آخر اراده محقق میگردد .

البته این مراتب در مورد افراد انسان صورت گرفته ، و محتاج باین مقدمات خواهد بود . ولی در مقام احدیت که مقام احاطه تمام و نور مطلق و علم حضوری بهممه عوالم و موجودات و قدرت نامحدود است : احتیاجی بتوجه و تصوّر و تمایل و عزم و تصمیم نبوده ، و در نتیجه علم و قدرت مطلق : اختیار تامّ برای او حاصل شده ، و آنچه را که صلاح و خیر میداند و می بیند ، می خواهد و اختیار می کند . پس مشیت پروردگار متعال و خواستن و طلب او : نتیجه علم و قدرت او باشد ، زیرا با علم احاطه کامل و نامحدود برای او محقق گشته ، و حضور بهمه اشیاء پیدا میکند . و با قدرت نامتناهی اختیار و انتخاب و مشیت در خیر و صلاح صورت میگیرد .

و مشیت بلحاظ قیام خواستن و طلب با فاعل است . و اراده بلحاظ تعلّق طلب بامر خارجی ، و روی این نظر اراده از جهت مفهوم متأخر از مشیت میباشد . و در رابطه موضوع اراده و اختیار : در باب ۲۲ ، توضیح این مبحث ذکر خواهد شد .

۱۵- *كَانَ أَوْلَىٰ بِمَا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِرًا بِمَا أَيْنٍ* : در موجودات خارجی در آغاز



پیدایش و خلق آنها با کیفیت مخصوصی ایجاد میشوند ، و در مراحل پس از بوجود آمدن در خارج محتاج به قرار گرفتن در مکان و محلّ میباشند .

ولی خداوند متعال نور مجرد و مطلق بوده ، و هستی او بذاته و فی ذاته و نامحدود و ازلی و ابدی است ، و آغاز و انجامی برای او نبوده ، و هیچگونه قید و حدّ و حاجت و فقری ندارد .

۱۶- و كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ : هلاکت بمعنی انقضاء حیات و سقوط آن باشد . و وَجْه : چیز است که مورد توجه باشد ، و چیزیکه مورد توجه است یا برای توجه بخود او ، و یا برای توجه بوسیله او است ، خواه در مورد موضوعات جسمانی باشد ، یا در معنویات و روحانیات .

و مراد از وجه پروردگار متعال : مَجَالِیْ اَسْمَاء و مظاهر صفات و اولیاء و مقرّبین درگاه او هستند .

آری اولیاء خداوند متعال از لحاظ قلب و روح در مقابل جلال و عظمت و کبریائی حقّ مطلق ، از خود گذشته و فانی و محو هستند ، و از هر جهت جلوه‌گاه مقامات و صفات لاهوتی گشته ، و آثار انانیت و تشخّص و خودستایی از وجود آنان زایل و محو شده ، و از هر طریق آئینه روشن و مرآت حقّ متعال باشند .

و همینطوریکه خداوند متعال ازلی و ابدی و ثابت و حقّ و غیر متغیّر و نامحدود است : وجه او نیز ( مَجَالِیْ و مظاهر صفات او ) ثابت و پاینده و باقی و ابدی خواهد بود .

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ ۵۵ / ۲۷ .

و ضمناً معلوم شود که : عنوان وجه اعمّ است از اینکه از افراد انسان باشد ، یا از

عالم ماورای طبیعت ، و یا مربوط باعمال و أفعال ، و همه از مصادیق وجه الرّب هستند .

۱۷- لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ: خلق بمعنای ایجاد چیزی است با کیفیت مخصوص و طبق اقتضای حکمت .

و أمر بمعنی طلب و خواستن چیزی است که روی استعلاء و اظهار تکلیف باشد . پس خلق در مقام ایجاد است ، و أمر در مقام فرمان و تعیین برنامه و تکلیف . و این جمله شبیه آیه کریمه است که میفرماید : رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۲۰ / ۵۰ .

و هدایت : بمعنی راهنمایی کردن پس از خلق و در مقام ادامه حیات و زندگی است .

و اگر أمر بمعنی أعمّ از فرمان تکوینی و تشریحی بگیریم : بهر دو جهت ایجاد مطلق ( که مفهوم کُن فیکون ) ، و اظهار فرمان در مقام تکلیف و تشریح است ، شامل خواهد شد .

## باب سوم

### شناسایی علم خداوند متعال

عن العبدِ الصالحِ موسى بنِ جعفرِ عليهما السلام ، قال : عَلِمُ اللّٰهَ لَا يوصَفُ مِنْهُ بِأَيِّنٍ ، وَلَا يوصَفُ العِلْمُ مِنَ اللّٰهِ بِكَيْفٍ ، وَلَا يَفْرُدُّ مِنَ اللّٰهِ ، وَلَا يُبَانُ اللّٰهُ مِنْهُ ، وَلَا لَيْسَ بَيْنَ اللّٰهِ وَبَيْنَ عِلْمِهِ حَدٌّ .

التوحيد باب ۱۰ ح ۱۶

#### ترجمه :

از عبد صالح حضرت امام هفتم ( ع ) است که فرمود : علم خداوند متعال توصیف نمیشود بعنوان آیین ، و همچنین توصیف نمیشود علم او با کیف ، و علمیکه از خدا است جدا و تنها نمیشود از خداوند متعال ، و خداوند متعال هم جدا نمیشود از علم خود ، و نیست در میان خدا و علم او حدّ و فاصله‌ای .

#### توضیح :

در این حدیث شریف توضیحاتی لازم است داده شود :

۱- لا يوصَفُ مِنْهُ بِأَيِّنٍ : آیین : هیئتی است که از بودن در مکان و محلّ ظاهر میشود ، و در نتیجه کشف میکند از فقر و احتیاج و حدوث و تحوّل در حلول کننده

و هم در محلّ .

و در صورتیکه علم خداوند متعال عرضی و حادث و در محلّی قرار بگیرد : قهراً زائد بر ذات بوده ، و محدود و محتاج گشته ، و قرارگاه چنین علم حادث محدودی نیز ازلی و ابدی و نامحدود نخواهد بود .

۲- و لا یوصفُ بکَیفٍ : کیف : هیئتی است که از چگونگی و کیفیت موضوعی کشف کرده ، و از عوارض لاحق و حادث بر موضوع بحساب آمده ، و قهراً هم خود و هم آنموضوع محدود و حادث و متحوّل و محتاج خواهند بود .

پس اگر علم خداوند متعال محدود بکیفیتی باشد ، و چنین علم محدود و با کیفیت مخصوصی لاحق بذات پروردگار متعال گردد : قهراً صفت علم حادث بوده ، و ثابت و نامحدود و ازلی و ابدی نخواهد بود . و اینمعنی مستلزم میشود که خداوند متعال ذاتاً و فی نفسه عالم نباشد ، و پس از عالم بودن هم با علم محدود و متحوّل متّصف گردد ، و در اینصورت ذات خداوند متعال نیز محدود و متناهی و عاجز و محتاج خواهد بود .

۳- و لا یفُردُ العِلْمُ مِنَ اللّٰهِ : و هرگز ممکن نیست که علم خداوند متعال از ذات او تنها و جدا گشته ، و همچنین ذات او هم از علم او جدا نمیگردد ، و در میان ایندو ، حدّ و فاصله‌ای پدید نیامده ، و حتّی در مقام عقلی نیز جدایی و فاصله داشتن معقول نباشد .

پس صفت علم پروردگار متعال چون صفات دیگر او همه ذاتی و عین ذات او میباشد .

و بلکه این صفات از ذات نامحدود و نامتناهی مطلق واجب و نور مجرّد خالص

تأم، انتزاع میشود، و اگر نه در ذات واجب بذاته هیچگونه صفتی نیست، چنانکه وارد است که: **کمالُ الإِخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ**.

و اما انتزاع علم شهودی کامل و نامحدود پروردگار متعال از ذات واجب بذاته: در کتاب التحقیق کلمه علم: گفته شده است که - علم عبارت است از حضور و إحاطه پیدا کردن بچیزی، و اینمعنی با موضوعات از لحاظ مراتب محدودیت و یا شدت قوی مختلف میشود.

و از حیث تمامیت و کمال قوت منتهی میشود بوجود خداوند متعال واجب بذاته و وجود نامتناهی و حیات نامحدود مطلق، که إحاطه و حضور بهمه عوالم و موجودات در هر زمان و مکان داشته، و کمترین ذره‌ای در هر جایی باشد: از محیط نور و إحاطه او بیرون نیست.

پس علم خداوند متعال از دو جهت بهمه موجودات و جهانیان امتیاز و تفوق دارد: **أولاً** - از لحاظ ذاتی بودن مطلق، یعنی وجود و حیات بذاته و ازلی و ابدی داشتن که قهراً علم او نیز ذاتی و بذاته و واجب و ازلی خواهد بود.

**دوّم** - از لحاظ إحاطه و حضور کامل و نامحدود و نامتناهی بهمه عوالم و جزئیات و کلیات - **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا ۖ ۵۹ / ۶**.

و جمله - **و لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِلْمِهِ حُدٌّ**: بهر دو جهت دلالت میکند، زیرا چون در میان ذات واجب و علم او حدی نشد: قهراً علم او نیز چون ذات نامحدود و نامتناهی و ذاتی خواهد بود.

و حدّ بمعنی حدّت و شدت است که موجب جدایی و تمییز و حصول فرق در

میانه دو چیز باشد .

و حدت در مقابل ملائمت و لینت و خضوع باشد .

حدیث دوم از امام هشتم :

عن أيوب بن نوح ، أنه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام ، يسأله عن الله عز وجل ، أكان يعلم الأشياء قبل أن خلق الأشياء و كونها ، أو لم يعلم ذلك حتى خلقها و أراد خلقها و تكوینها ، فعلم ما خلق عند ما خلق و ما كون عند ما كون ؟ فوقع عليه السلام بخطه : لم يزل الله عالماً بالأشياء قبل أن يخلق الأشياء ، كعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء .

التوحيد باب ۱۱ ح ۱۳

ترجمه :

أيوب بن نوح نَحَى برای امام هشتم نوشت که : آیا خداوند متعال پیش از آنکه اشیاء را بیافریند ، بآنها عالم باشد ، یا پس از خلق و تکوین آنها و یا هنگام اراده خلق و تکوین عالم میشود ؟

آنحضرت در پاسخ سؤال بخط مبارک خود نوشت که : پیوسته از ازل و از پیش از تکوین و خلق عالم بأشیاء بوده است ، چون عالم بودن او بأشیاء پس از خلق آنها .

توضیح :

در باب ۲ گفته شد که : صفت علم و قدرت از حیات ذاتی و نامحدود انتزاع شده ، و چون حیات از ذات نامتناهی انتزاع میشود : قهراً نامتناهی بوده ، و صفت

قدرت و علم هم که از او منتزع گشته است ، نامتناهی خواهند بود .  
و علم باقتضای نامتناهی و نامحدود و مطلق بودن آن : محیط بهمه اشیاء و موجودات خواهد شد .  
پس حقیقت علم عبارت از إحاطه باشد ، و بمقدار سعه و فراگیری و إحاطه :  
دائره علم و آگاهی نیز وسعت پیدا میکند .  
و چون زمان و مکان حاجب و مانع از إحاطه نباشند : قهراً فراگیری نور علم در  
زمان بعد از ایجاد که در همه مکانها و در عرض همدیگرند ، مانند فراگیری و إحاطه  
آن در زمان پیش از ایجاد و تکوین آنها خواهد بود .  
و در نتیجه : علم و إحاطه خداوند متعال بهمه موجودات موجود و گذشته و  
آینده ، یک جریان روشن و مستدلّی است ، و چون صفات پروردگار متعال عین  
ذات او باشد : قهراً صفات او نیز چون ذات او نامحدود و نامتناهی خواهد بود .  
آری غیر از ذات واجب تعالی ، همه محدود هستند ، و حتّی در عالم ارواح و  
عقول نیز همه افراد محدودیت ذاتی دارند ، و باندازه وسع ذاتی خود میتوانند  
إحاطه و آگاهی پیدا کنند .  
و در باب ۱۸ خواهد آمد که : قسمتی از علوم مخصوص پروردگار متعال است که  
حتّی انبیاء و ملائکه هم در آن قسمت شرکت ندارند ، مگر آنکه خداوند عزیز تعلیم  
فرماید .

## باب چهارم

### أنواع حدود و شرک

عن أبي إبراهيم عليه السلام، إنّه قال: لا أقولُ إنّه قائم: فأزيله عن مكانه. و لا أخذهُ بمكان يكوُن فيه. و لا أخذهُ أن يتحرَّك في شيء من الأركان و الجوارح. و لا أخذهُ بلفظٍ شَقٍّ فم. و لكن كما قالَ تبارك و تعالی: كُن، فيكون بمشيئته، من غير تردُّدٍ في نفسٍ. فردُّ صمِّد، لم يحتجِ الی شريكٍ يكوُن له في ملكه، و لا يفتح له أبوابَ علمه.

التوحيد باب ۲۸ ح ۱۹

### ترجمه:

از امام هفتم عليه السلام است که فرمود: نمیگویم که خداوند متعال قائم و ایستاده است: تا او را از مکان خود تغییر داده باشم. و او را محدود نمیکنم بمکان معینی که در آنجا قرار بگیرد. و او را محدود نمیکنم که حرکت داشته باشد در محدوده اعضاء و جوارح. و او را محدود نمیکنم در سخن گفتن که از اطراف دهن کلماتی اداء نماید. و سخن او اینچنین است که اظهار میکند: کُن. پس آنچه را که امر کرده است با مشییت او موجود میشود، بدون آنکه تردّد و شکی در باطن او پیدا گردد. او تنها و محیط بهممه باشد. و احتیاجی بشریکی ندارد که با او در جریان



امور مملکتش همراه باشد ، در حالتیکه ابوابی از علم او را نیز نمیتواند بگشاید .

### توضیح :

چند قسمت از این حدیث شریف را شرح میدهم :

- ۱- اِنَّهٗ قائم : قیام در مقابل قعود است ، یعنی انتصاب و بر پا خاستن و بمقام عمل درآمدن ، خواه در موضوع خارجی باشد یا در معنوی و روحانی .  
و قیام در عالم جسمانی و مادی : در مرحله پس از قعود یا استراحت طبیعی انجام میگیرد ، و این حالات دلالت بر تحوّل از لحاظ مکان و محلّ داشته ، و هم بر حدوث و تجدد و محدودیت دلالت خواهد کرد ، و تحوّل پیدا کردن از لحاظ مکان و محلّ و حالت : علامت عدم ثبات و فقدان وجوب در ذات میباشد .  
و اَمَّا قیام در اِلَهیّات و روحانیّات : دلالت بر ثبات و ذاتی بودن و فعلیت صفات میکند . و باین معنی است کلمه قَیُّوم که از أسماء حُسْنی اِلَهِی و بمعنی قائم مطلق بر هر موجود و هر عمل باشد - هو الحیُّ القیُّوم .
- ۲- و لا اَحُدُّهُ اَنْ یَّتَحَرَّکَ : در اینجهت از دو لحاظ محدودیت موجود میشود :  
أوّل - از لحاظ حرکت : و آن عبارتست از بودن در محلّی پس از بودن در محلّ دیگر ، خواه مادی باشد یا معنوی .  
و خود حلول در محلّی خاص ، و همچنین تخلیه محلّ سابق : هر دو موجب محدودیت آن متحرّک خواهد شد .
- دوّم - از لحاظ محدود شدن با جوارح و اعضاء : و در این جهت نیز حدودی از قبیل اجزاء داشتن و مرکّب شدن ، و احتیاج بأعضاء و ارکان ، و فقر ذاتی ، و تحوّل

و عدم ثبوت فی نفسه : اضافه شده ، و وجوب ذاتی منتفی خواهد شد .  
 و أمّا قید آرکان و جوارح : برای آنستکه در عوالم اجسام هر حرکتی قهراً محتاج  
 بأرکان و جوارح بوده ، و بوسیله آنها قوّت و قدرت تحرّک را پیدا خواهد کرد .  
 ولی در عالم روحانی : قدرت و قوّت برای ذات شیء است ، و نفس روحانی بذاته  
 و فی وحدته حائز همه قوا باشد .  
 ۳- و لاأحدُهُ بلفظ شَقِّ فَمٍ : در اینجهت نیز دلالتی بر محدود بودن قوای ذاتی  
 هست : أوّل - تلفّظ و نطق و بیان : اظهار و روشن کننده نیت باطنی ، و اجراء  
 خواسته و قصد در انسان است ، و کسیکه میخواهد خواسته و نیت و برنامه خود را  
 اظهار کند : قهراً با این قوه بیان و سخن آشکار مینماید .  
 پس در عوالم انسان و حیوان : قوه اظهار و ابراز مطلب و القاء بدیگری و تفهیم و  
 تفاهم فیما بین خودشان ، با تلفّظ و بیان و سخن گفتن صورت میگیرد .  
 و توضیح این موضوع آنکه : وسیله اظهار باطن در جمادات و نباتات ، حالات  
 ظاهری آنها است که نشان دهنده حالات و خصوصیات باطنی است .  
 و در برخی از حیوانات هم چنین است .  
 و در اکثر حیوانات و انسان : بوسیله زبان و گویا بودن آن صورت میگیرد ،  
 باختلاف کیفیت بیان و لغت و اصوات .  
 و در بعضی از حیوان و انسان : بجای بیان ، با اشارات تفهیم مطلب میشود ،  
 چنانکه در افراد لال چنین است .  
 و أمّا در عوالم ماورای طبیعت : تفهیم و تفاهیم با تلقین و القاء در نفوس  
 همدیگر صورت میگیرد .

و در عالم لاهوت : إضافة بر إلقاء ، با إرادة و تکوین معنی مطلوب ، محقق میگردد - إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - ۳۶ / ۸۲ .

خواه این إرادة بایجاد کلمات تعلق بگیرد ، یا بإلقاء مطالب در قلوب ، یا بایجاد تکوین موضوعات خارجی .

پس نسبت دادن سخن گفتن بزبان و دهان بخداوند متعال : موجب محدود کردن قدرت و قوت ذاتی او است .

دوم - خارج شدن لفظ از دهان مستلزم مرکب بودن وجود پروردگار متعال است از اعضاء ، و جسم بودن ، و محتاج شدن بأجزاء ، و عدم غنای ذاتی . و همه اینها موجب محدود بودن ظاهر و باطن خواهد شد .

۴- فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ : مشییت بمعنی طلب و إرادة کردن باشد ، و آن با کلمه كُنْ ، و یا با مفهوم آن که إنشاء أمر و ایجاد است ، صورت میگیرد .

و گفتیم که : وسیله ایجاد و اظهار و تکوین در مقام الوهیت إرادة قاطع است ، و تعبیر میشود از آن بکلمه - كُنْ .

۵- فَرْدٌ صَمَدٌ : فرد بمعنی آنچه چیزی است که تنها بوده و مقارن و معادلی نداشته باشد ، و آن در قبال زوج است . و صَمَدٌ بمعنی چیزی است که مرتفع و عالی و متفوق بدیگران و صُلب و محکم باشد .

و این دو مفهوم که مدلول دو اسم از أسماء حسنی باشند ، نفی همه حدود و قیود را کرده ، و مقام بلند و عالی و محکمی را برای پروردگار متعال تثبیت کرده ، و مراتب تشبیه بموجودات و فقر و احتیاج و محدودیت و ضعف را برطرف میکند .

۵- لَمْ يَحْتِجْ إِلَى شَرِيكَ : اینجمله هم نفی محدودیت از لحاظ عمل و خلق و

تدبیر و تکوین را کرده ، و هرگونه شریک در اعمال و یار و یاور و معاون را از مقام عظمت او دور میکنند .

آری شریک داشتن برای شرکت در عمل و کمک گرفتن در ادامه کار و برای تقویت خود در انجام برنامه میباشد : و این موضوع کاشف از ضعف ذاتی و محدودیت توانایی و احتیاج بدیگری و عدم استطاعت و فقدان غنای بذاته خواهد بود .

یا بُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۱۳ / ۳۱ .

۷- و لَا يَفْتَحُ لَهُ : جمله حالیه است ، یعنی در حالتیکه این شریک هرگز فتح نمیکند برای خداوند مالک آسمان و زمین ، بابتی از علوم را که مورد لزوم باشد .  
و بقرینه ( لَمْ يَحْتَجْ ، فِی مُلْكِهِ ) : مراد بودن شریک است که در مقام اِبقاء و حفظ و تدبیر ملک مورد حاجت باشد .

و باین مناسبت ، فتح باب علم عنوان شده است ، نه عناوین خلق و تکوین و اِيجاد .

پس جمله اوّل اشاره بنفی شریک در مقام اِيجاد و تکوین است ، و جمله دوم ( و لَا يَفْتَحُ ) اشاره بنفی شریک در مقام اِبقاء بعد از تکوین و اِيجاد باشد که محتاج به علم و تدبیر و تنظیم و اداره امور خواهد بود .

أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۵۰ / ۲۰ .

## باب پنجم

### نفی الزمان و المكان و الحدّ

( تنزیه او از زمان و مکان و محدود بودن )

عن أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیہ السلام ، إنّه قال : إنّ اللّٰهَ تبارک و تعالیٰ کان لم یزلْ بلا زمان و لا مکان ، و هو الآنَ کما کان ، لا یخلو منه مکانٌ ، و لا یَشغَلْ به مکانٌ ، و لا یَحُلُّ فی مکان ، ما یكون من نَجوى ثلاثةٍ إلّا هو رابعهم و لا خَمسةٍ إلّا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثرَ إلّا هو معهم أينما كانوا ، لیس بینہ و بین خَلقہ حجاب غیر خَلقہ ، احتجبَ بغیر حجابٍ مَحجوبٍ ، و استترَ بغیر ستر مَسْتور ، لا إلهَ إلّا هو الکبیر المتعال .

التوحید باب ۲۸ ح ۱۲

ترجمه :

امام نهم ( ع ) فرمود : پروردگار متعال پیوسته از ازل بود و هرگز زمان و مکانی نداشت ، و در حال حاضر نیز چنین بوده و احتیاجی بزمان و مکانی ندارد . و در عین حال مکانی از نور وجود او خالی نبوده ، و هرگز مکانی با او مشغول نگردد ، و در محلی حلول نمیکند .

و هرگز نمیباشد کنار رفتن و مذاکره خصوصی در میان سه نفر مگر آنکه خداوند

متعال چهارمی آنان باشد، و نه در تشکیل جلسه چهار نفری مگر آنکه پنجمی آنان خداوند خواهد بود، و نیست در میان او و مخلوقاتش حجابی بجز خود خلق او که آفریده شده‌اند. آری خداوند متعال اختیار حجاب کرده است، ولی بغیر حجابیکه برای او محجوب باشد، و بدون پوشاکیکه برای او پوشیده گردد. و خدایی نیست مگر او که بزرگ و بلند است.

#### توضیح :

در اینحدیث شریف توضیحاتی داده میشود :

۱- لم یزلْ بلا زمانٍ و لا مکانٍ : زمان و مکان از قیود در عوالم مادّه و جسم میباشند، و در عوالم ماورای عالم جسمانی : زمان و مکان ملحوظ نشده، و تحقّق پیدا نمیکنند.

محدودیت در عالم فوق جسمانیت : از لحاظ حدّ ذاتی است، یعنی ذوات آن موجودات محدود هستند، و هرگز احتیاجی بزمان و مکان پیدا نکرده، و چنین قیدی نمیتوانند داشته باشند.

و أمّا خداوند متعال : هرگز محتاج بزمان و مکانی نبوده، و محدود بحدّ و قیدی، ذاتی باشد یا خارجی، نیست.

پس خداوند متعال محیط و حاکم و در مقام بالاتر از هرگونه قید و حدّ بوده، و هیچگونه حدّی برای او تصوّر نمیشود.

۲- لا یخلو منه مکانٌ : خالی بودن مکان معینی از نور وجود حقّ دلالت میکند

بدو امر : أَوَّل - محدودیت و ضعف ذاتی که موجب خالی بودن مکانهای معینی از نور وجود و از تجلیات قدرت او خواهد بود . دَوِّم - محدودیت مکانی : زیرا خالی بودن محلی از نور وجود او ، دلالت میکند بر منتهی بودن بسط نور وجود حقّ تا این محلّ خالی ، بطوریکه حدّ و مرز وجود او تا این خطّ معین و محدود خواهد شد .

۳- و لَا يَشْغَلُ بِهِ مَكَانٌ : مشغول بودن و متصل شدن مکانی با وجود او علامت فقر و احتیاج است ، زیرا اگر حاجتی ذاتاً بمحلّ و مکان نباشد : هرگز نخواهد توانست شاغل مکانی بوده ، و در محلی استقرار پیدا کند .

و فقر و احتیاج علامت حدوث است : زیرا احتیاج ذاتی اقتضاء میکند که مرتبه آن متأخّر از طرف احتیاج او باشد ، و تا آن شرط محقق نگردد : مشروط وجود پیدا نخواهد کرد .

۴- مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ ۷ / ۵۸ :

نجوی : بمعنی تنحی و تخلص است ، یعنی کنار رفتن بیک جانب و آزاد کردن قلب از آنچه در ضمیر او است بوسیله مذاکره خصوصی . و در آیه کریمه اشاره میشود بحضور و إحاطه نور وجود پروردگار متعال بهممه عوالم و موجودات ، و بسط عظمت و جلال او در تمام نقاط و امکانه ، و شاهد بودن و بینایی او بهممه جزئیات و کلیات و ظواهر و بواطن و علن و خفاء .

آری خداوند متعال از هرگونه قید و حدّ منزّه ، و هیچ نحو از أنحاء محدودیت ، جسمانی باشد یا عقلی یا روحانی ، درباره نور وجود او تحقّق پیدا نمیکند ، اینستکه میگوییم : خداوند متعال أَوَّل و آخر و ظاهر و باطن و غیرمتناهی است .

۵- لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ : حجاب : چیزبسته که در میان دو چیز حائل و

مانع باشد ، خواه در امور مادّیه صورت بگیرد یا در امور روحانیّه ، و در اینمورد نظر تنها به جهت حائل بودن است ، و جهت ستر و تغطیه ملحوظ نیست . ولی نظر در مادّه ستر بمطلق مستور شدن باشد .

و باید توجه داشت که : حجاب و حائل برای پروردگار متعال هیچگونه قابل تصوّر نباشد : زیرا محجوب بودن علامت عجز و ضعف و محدودیت ذاتی و خارجی است ، و هرگز با نامحدود و نامتناهی بودن نور مطلق و اُزلی و اُبدی پروردگار متعال سازگار نبوده ، و برخلاف علم و قدرت مطلق خواهد بود .

و منظور در اینجا پیدایش حجاب برای خلق است ، و مبدء حجابها برای مخلوقات آفریده شدن و ظهور و تکوّن و وجود پیدا کردن او است که : توجه قهری و طبیعی بخود و خصوصیات و منافع و امتیازات شخصی خویش ، حاجب و مانع از توجه بخداوند متعال و نظر بجلال و جمال و عظمت او میشود .

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

آری تنها راه رسیدن بقاء ربّ متعال ، و وصول بدرک نظر بوجه عزیز ذوالجلال :

در گذشتن از خود و محو اُنانیّت و چشم پوشیدن از دید مقامات نفس است .

و هرگونه از معاصی و انحرافات و مخالفتهایی که موجب تیرگی و کدورت و محجوبیت قلب انسان میشود : همه از همان خودبینی و اُنانیّت و خودخواهی منشعب میگردد .

۶- احتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٌ : احتجاب از باب افتعال و بمعنی اختیار

حجاب داشتن است . و منظور از حجاب همان ایجاد و تکوین خلق باشد که با



ایجاد و آفرینش خلق، حجابی در میان خود و مخلوقات قرار داده است. و معلوم شد که در عالم تکوین و ایجاد بجز خلق و تکوین مخلوقات، وجود دیگری نبوده است که از مصادیق حجاب شمرده شود، از این لحاظ در این روایت شریفه تصریح شده است که: **لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ.**

و أمّا تعبیر بحجاب محجوب: برای اینستکه حجاب بر دو قسم باشد:

۱- حجابیکه حاجب و مانع از شهود ماورای او باشد، مانند اجسام کثیفه چون دیوار و درب و پرده ضخیم.

۲- حجابیکه لطیف است، و حاجب و مانع نبوده، و ماورای خود را نشان دهد، چون شیشه و هوا و نور.

قسم اول را حاجب و محجوب گویند: زیرا در عین حالیکه حاجب است، محجوب از دید و اراءه نیز هست. بخلاف قسم دوم که: غیر محجوب است، زیرا فی نفسه چون آیینه و شیشه نشان‌دهنده دیگری بوده، و گویی که او بذاته بینایی داشته، و ماورای خود را می‌بیند.

و همه خلق خداوند عزیز و جلیل: از قبیل قسم دوم هستند، یعنی ذات و صفات ذاتی و خارجی و تقدیر و نظم آنها، چون آیینه صاف نشانگر و مرآة آفریننده بوده، و جلال و عظمت و جمال و علم و قدرت خالق را اراءة میدهند.

پس در عین حالیکه خلق کردن در حقیقت اختیار و أخذ حجاب است، ولی آن حجابیکه محجوب نبوده و نشان‌دهنده باشد. و همچنین است معنای جمله (و استتر بغير ستر مستور). و ضمناً معلوم شد که: در تعبیر بکلمه احتجب و استتر و محجوب و مستور، دون حجب و ستر و حاجب و ساتر: لطائفی است که از مطالب

گذشته روشن گشت .

## باب ششم

### قرب و بُعد و انواع حدّ

عن أبي إبراهيم موسى بن جعفرٍ عليهما السلام، قال: ذُكرَ عنده قوم يزعمون أنّ الله تبارك و تعالی ينزل الى السماء الدنيا. فقال: إنّ الله تبارك و تعالی لا ينزل و لا يحتاج إلى أن ينزل، إنّما منظرُهُ في القُرب و البُعد سواء، لم يبُعد منه قُربٌ و لم يقُرب منه بُعيد، و لم يحتج بل يُحتج إليه، و هو ذو الطول لا إله إلا هو العزيز الحكيم. أمّا قولُ الواصفين: إنّهُ تبارك و تعالی ينزل، فإنّما يقول ذلك من ينسبهُ الى نقص أو زيادة. و كلُّ متحرّك محتاجٌ الى من يُحرّكه أو يتحرّك به، فظنَّ بالله الظنونَ فهلك. فاحذروا في صفاته من أن تَقفوا له على حدِّ تحدّوه بنقص أو زيادة أو تحرُّكٍ أو زوالٍ أو نُهوضٍ أو قُعود، فإنّ الله جلّ عن صفة الواصفين، و نعتِ الناعتين و توهم المتوهمين. و توكلُّ على العزيز الرحيم الذي يراكَ حين تقوم و تقلّبك في الساجدين.

التوحيد باب ۲۸ ح ۱۸

ترجمه :

از امام هفتم عليه السلام است که : جمعی در محضر آنحضرت از گروهی یاد میکردند که گمان میکنند خداوند متعال فرود میآید باسماں پایین . فرمود :

پروردگار متعال فرود نیاید و احتیاجی هم ندارد که فرود آید . و نظرگاه او ( مقام نظر کردن او ) از نزدیک و دور برابر است : زیرا کسی که با او از جهت معنوی نزدیک است هرگز با دوری ظاهری دور نمیشود ، و هرکه از لحاظ روحانی از او دور است با نزدیکی مسافت نزدیک نخواهد شد .

و او احتیاجی در مقام الوهیت خود بچیزی ندارد ، بلکه دیگران با او احتیاج دارند ، و باید خودشان را باو نزدیک کنند ، و او صاحب وسعت است ، و پروردگاری نیست مگر او که عزیز و حکیم است .

أما آنان که او را با فرود آمدن توصیف میکنند : افرادی هستند که خدا را بزیادی و نقصان نسبت میدهند ، در صورتیکه هر حرکت کننده‌ای نیازمند است به مُحَرّکی که او را بحرکت درآورد ، یا بکسیکه بهمراه او بحرکت درآید ، پس این افراد درباره خداوند متعال گمانهای ناروا برده و هلاک شده‌اند .

پس به‌پرهیزید از آنکه در موضوع صفات او در حدّ محدودی توقف کرده ، و او را بصفات نقص یا زیادتی یا حرکت کردن یا زائل شدن یا برخاستن یا نشستن توصیف و محدود کنید ، زیرا خداوند متعال منزّه و بلند است از وصف و نعت واصفین و از توهم اشخاصیکه با توهم خود او را توصیف و تحدید میکنند .

و سپس این آیه را تلاوت فرمود : و تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - ۲۶ / ۲۱۷ .

توضیح :

در این روایت شریف قسمتهایی را شرح میکنیم :

۱- يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا: نزول بمعنی پایین آمدن از بالا است ، خواه در جهت مادی باشد یا روحانی .

و نزول پروردگار متعال قهراً بخاطر توجه مخصوص داشتن و قرب به بندگان خود میباشد ، و اینمعنی صحیح نیست : زیرا در مقام روحانی قُرب و بُعد ظاهری و مکانی و زمانی نبوده ، و خداوند متعال محیط بر همه زمان و مکان است .  
و این در اجسام است که قُرب و بعد زمانی یا مکانی یا علو یا تسفل پیدا میکنند  
- سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ .

و قرب و بعد در مقام الوهیت از لحاظ روحانی و معنوی باشد ، و هرگز کسیکه از جهت معنوی نزدیک است : با فاصله مکانی ، دور نمیشود ، و دور از جهت معنوی نیز نزدیک نمیشود و او احتیاج بچیزی ندارد که خود را نزدیک کند ، بلکه دیگران باو احتیاج دارند که باید خود را به پیشگاه او نزدیک کنند .

۲- وَ هُوَ ذُو الطُّوْلِ لَا إِلَهَ: برای اثبات نفی حاجت او ب دیگران و احتیاج همه بسوی او ، چهار موضوع ذکر شده است :

اول - ذُو الطُّوْلِ : طُول بفتح مصدر است . و بضمّ اسم مصدر باشد ، مانند غَسَلَ و غُسِلَ . و آن در مقابل قِصْر بمعنی کوتاهی است . و بلندی با موضوعات فرق میکند

و بلندی در روحانیات از کمیت نباشد ، بلکه از لحاظ قووت و قدرت و سعه وجودی و امتداد صفاتی خواهد بود .

و چون بخداوند متعال که نور مطلق و نامحدود است ، نسبت داده شود : دلالت میکند بر سعه وجودی مطلق غیرمتناهی در همه جهات و صفات از قدرت و علم و

حیات و رحمت .

دوّم - لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : إله : بمعنی عبادت و تحیر است . چنانکه عبادت بمعنی عبودیت و خضوع باشد . و ضمیر - هو : اشاره بذات واجب مطلق نامحدود است . و بهترین تعبیر در مقام دلالت بر نور مطلق واجب غیرمتناهی همین کلمه است که اشاره میکند بمطلق ذات واجب بدون تقیید بقید و وصفی از صفات و قیود . سوّم - العزیز : عزّت در مقابل ذلّت است ، و دلالت میکند به تفوّق و استعلاء نسبت بدیگران .

و عزّت در وجود خداوند متعال عبارت است از استعلاء و تفوّق بالذات نسبت بهممه موجودات علوی و سفلی .

چهارم - الحکیم : حکمت بمعنی حکم قاطع و یقینی است ، و حکیم کسی است که متّصف باشد با حکمت . و معارف و حقائق یقینی از مصادیق حکمت میباشد . و حکیم مطلق در همه امور منحصر بخداوند عالم محیط است . پس این چهار موضوع اقتضاء میکند که : همه بسوی او که صفت قدرت وسیع داشته و معبود مطلق و عزیز و حکیم است ، رو آورده ، و از پیشگاه او حوائج خود را بخواهند .

۳- یقول ذلک من ینسبه الی نقصٍ أو زیادة : نقص در مقابل زیادت باشد . و زیادت ضمیمه و ملحق کردن چیزی است بدیگری پس از تمام شدن آن . و نقص کسر و کم کردن از آن است که بتمامیت نرسد ، خواه این نقصان از لحاظ کمیّت باشد و یا از جهت کیفیت ، و در قسمت مادّی باشد یا معنوی .

چنانکه خداوند متعال میفرماید : قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیْلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیْلًا

أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ ۷۳ / ۳ .

و نزول کردن بعنوان تسلط و احاطه و ایصال خیر و رحمت : علامت نقصان فی نفسه و احتیاج بتکمیل قوی و تتمیم تسلط و سعه احاطه باشد . و سپس که با نزول ، عنوان تسلط و احاطه تکمیل یافت : صعود بمقام اول دوباره موجب نقصان خواهد بود .

و اگر فرض کنیم که : در مقام اول تمامیت و کمال بوده است : پس نزول و هبوط از آن مقام موجب نقصان خواهد بود ، و یا موجب زیادتی بر کمال و تمامیت . و بهر حال زیادت و نقصان : دلالت میکند بر تحوّل و تغییر ، و عدم ثبوت ذاتی ، و بودن فقر و احتیاج .

۴- و كُلُّ مُتَحَرِّكٍ مُحْتَاجٌ إِلَى مَنْ يُحَرِّكُهُ : حرکت : بودن در محلّ و مقام دومی است بعد از بودن در محلّ اول ، و بتعبیر دیگر : خروج شیء است از قوه به مقام فعلیت .

و بهر تقدیر : حرکت امر حادثی است ، و هر حادث و متحوّلی محتاج است بمؤثر و فاعلی که آن اثر را ایجاد کند .

و از جهت دیگر : تحوّل و تغیر از نبود ثبات و وجوب در ذات کشف کرده ، و ممکن الوجود بودن موضوع را تثبیت میکند : زیرا اگر چیزی وجود و هستی ذاتی داشته باشد : بذات خود اقتضای وجوب و ثبوت و هستی کرده ، و برای همیشه در یک حالت و بدون تحوّل و تغییر خواهد بود .

و اینمعنی در جسمانیات و روحانیات ( ماورای عالم ماده ) هر دو جاری است ، زیرا وجوب ذاتی منحصر بوجود مطلق و نامحدود پروردگار متعال بوده ، و سائر

موجودات از هر طبقه‌ای باشند : در معرض تحوّل و تغیر و حرکت هستند .  
 البتّه انواع مختلفی برای حرکت هست که در کتب فلسفه ذکر شده است ، و از جمله آنها حرکت ذاتی و جوهری است که در موجودات روحانی نیز جریان پیدا میکند .

۵- أو يتحرّك به : عطف است به - مَنْ يُحرّكْه ، یعنی أو الی مَنْ يتحرّكُ بالمحرّك ، مانند کسیکه در کشتی یا ماشین نشسته ، و با حرکت آنها متحرّک میشود ، و در اینمورد تحرّک تبعی و بواسطه صورت میگیرد ، و از لحاظ آثار مترقبه فرق نمیکند .

پس اینگونه گمانها ( نزول و حرکت تغیر ) از روی جهالت و دقّت نکردن صورت گرفته ، و موجب هلاکت خواهد شد .

۶- فاحذروا فی صفاته : و بطور کلی در مقام توصیف خداوند متعال میباید از آنچه موجب حدّ و قید میشود پرهیز کرد ، خواه از جهت قیود مادّی باشد ، یا از جهت جسمانی و زمانی و مکانی باشد ، و یا از جهت محدودیت ذاتی باشد .

موضوع زیادت و نقصان : حدّ از لحاظ کمیت و هم وضع است .  
 و تحرّک : بمعنی متحرّک شدن ، از أعراض انفعالی باشد که در اثر تحریک که فعل است مطاوعه و اختیار فعل میشود ، و گاهی از مصادیق أعراض این ( حصول در مکان ) و متی ( حصول در زمان ) و وضع ( نسبت اجزاء بهممدیگر و بخارج ) خواهد بود .

و زوال : بمعنی از میان رفتن هستی است ، و دلالت میکند بانتهاء و بآخر رسیدن هستی یا زندگی چیزی ، و این انتهاء بزرگترین حدّ بوده ، و موجب



محدودیت تمام هر موجودی است .

پس یکی از حدودیکه سبب محدودیت و متناهی بودن هر چیزی است : زوال ذات یا صفات باشد .

و نُهوض : بمعنی برخاستن و بلند شدن است ، و اینمعنی حالت مخصوص و قید مشخصی است که موجب محدودیت در آن وضع و کیفیت خواهد بود .

و قعود : بمعنی نشستن است . که حالت و کیفیت مخصوصی است که دلالت میکنند بر وضع معین و محدودیت خاصّ .

پس هرکدام از این حدود که در چیزی دیده شود : علامت محدود بودن ، و متناهی گشتن ، و متحوّل شدن ، و ثابت نبودن ، و احتیاج پیدا کردن ، و ضعف داشتن ، میباشد .

۷- فان الله جلّ عن صفة الواصفین : صفة مثل عدّة بمعنی وصف با أقوال و حالات و خصوصیات دیگر باشد . و نعت مربوط باشد بآنچه در صفات و خصوصیات ذاتی است ، مانند اخلاق نفسانی و امتیازات بدنی . و أمّا توهمّ : بمعنی اختیار وهمیات است ، و وهم عبارت است از إدراک معانی جزئی ، و مخزن این معانی را قوه حافظه گویند .

پس توصیف کردن خداوند متعال نامحدود مطلق : با حالات و خصوصیات و أعمال ظاهری ، و با مقامات و صفات نفسانی باطنی ، و یا طبق توهمّات خیالی ، که برای وصف کننده مطابق فهم خود و باقتضای درک محدود و ناقصش ، حاصل میشود : برخلاف حقیقت بوده ، و پروردگار متعال از این إدراکات و توهمّات و توصیفها و تعریفات منزّه و بالا میباشد .

و نتیجه اینگونه توصیف و تعریف : تنزّل دادن مقام الوهیت نامتناهی و واجب است بمرتبه جسمانی محدود .

و خداوند متعال عزیز و رحیم بوده ، و محیط بهمه عوالم و موجودات جزئی میباشد ، و او همه را و حالات آنها را می بیند .

پس خداوند متعال بهمه موجودات از وجود خود آنها نزدیکتر است ، آنها هم نزدیکی و قرب حقیقی معنوی ، چنانکه میفرماید : وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۶ / ۵۰ .

و توصیف او هم باید با صفات و أسماء حسنی صورت گرفته باشد ، نه طبق فهم و درک محدود و ناقص ما ، چنانکه میفرماید : سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ ۱۰۰ / ۶ .

## باب هفتم

### خداوند متعال و جسم و صورت

محمد بن حکیم قال ، وَصَفْتُ لِأَبِي إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ هِشَامِ الْجَوَالِيقِيِّ ، وَحِكْمَتُهُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ إِنَّهُ جِسْمٌ ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ ، أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خِنَاءٍ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بِخَلْقَةٍ أَوْ بِتَحْدِيدٍ أَوْ أَعْضَاءٍ ! تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

التوحيد باب ۶ / ۶

### ترجمه :

محمد بن حکیم گفت ، توصیف کردم بحضرت امام هفتم علیه السلام قول هشام جوالیقی را ، و هم حکایت نمودم بآنحضرت قول هشام بن حکم را که میگویند : خداوند جسم است .

پس فرمود : خداوند متعال شبیه نمیشود او را چیزی ، و کدام امر قبیح آشکار و سخن زشتی است که بزرگتر از حرف کسی باشد که خداوند متعال را وصف کند بجمیّت و صورت داشتن یا بخلق شدن یا به محدودیت یا به أعضاء داشتن . بلند است خداوند متعال از اینها بلند شدن عظیم و عالی .

## توضیح :

در این حدیث شریف بچند موضوع اشاره میکنیم :

۱- جسم : عبارت است از هر چیزیکه استقرار پیدا کند در مکانی یا در حیّزی ( محوّطه‌ای که مشغول بجسمی باشد اگرچه در فضا صورت بگیرد ) ، و با حواسّ ظاهری قابل إدراک شود .

پس جمادات و حیوانات و انسان و ملکوت سُفلی مانند جنّ ، همه از مصادیق جسم هستند .

و أمّا ملکوت عُلیا و عالم جبروت و عقول و ارواح ، همه از مصادیق ماورای عالم جسمانی باشند .

و مراد از حواسّ ظاهری : قوای باصره و سامعه و لامسه و شامّه و ذائقه باشد ، و إدراک این قُوا در حیوان و انسان متفاوت است ، بعضی از حیوانات چنان قوّت بینایی یا از جهت شنوایی یا بویایی دارند که در افراد انسان وجود ندارد ، و بلکه بعضی از موجودات ملکوتی را یا مثالی را هم می‌بینند ، چنانکه بعضی از مرتاضین و اولیاء آنها را مشاهده کرده ، و می‌بینند آنچه را که دیگران نمی‌بینند .

پس آنچه قابل احساس بحواسّ ظاهری بوده ، و در مکان و یا حیّزی قرار بگیرد : جسم خواهد بود .

و جسم بمعنی لغوی و حقیقی همین است و تعریفهای مختلفی که برای آن ذکر میشود : از حقیقت بیرون است .

۲- صورت : بمعنی شکل و هیئت هر جسمی است . و اینمعنی از لغت عبری بعربی منتقل گشته است .

و صورت در مقابل ماده بوده ، و آخرین جزء تحقق موجود خارجی است که با آن حقیقت و شیئیت و فعلیت آن تمام میشود ، و قهراً باید متلائم با ماده باشد .  
و چون کلمه جسم اطلاق شود : شامل ماده و صورت هر دو خواهد شد ، ولی صورت به قسمت شکل جسم فقط شامل است .

۳- اطلاق جسم و صورت : این اطلاق از لحاظ ظاهری و مادی بهمان دو معنی است که ذکر شد ، یعنی چیزیکه در محلی استقرار پیدا کرده و محسوس باشد . و صورت یعنی شکلیکه برای آن جسم خارجی محسوس صورت میگیرد .  
ولی از لحاظ سعه استعمال و در مقام تفهیم و تفاهم در امور ماوراء ماده : گاهی جسم را بمعنی موجود و مخلوق مطلق و شیء ، و صورت را بمعنی خصوصیت ممتاز متعین موجود یا وجود ، استعمال و اطلاق میکنند ، و این دو معنی خارج از عالم طبیعت باشد .

و بعید نیست که : از هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی که هر دو از بزرگان و معتمدین أصحاب هستند ، چنین اطلاق عرفی شنیده شده ، و مخالفین آنرا وسیله طعن و انتقاد قرار داده‌اند ، و در کتب رجال در اینجهت بحث مفصلتری شده است .

و چون مورد سؤال خصوص جسم و صورت طبیعی مادی است : جواب امام نیز مطابق نظر سائل اظهار شده است .

۴- این نسبت بخداوند متعال : منشأ آن حدیث شریفی است که از رسول اکرم نقل میشود - **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ** ( توحید باب ۶ ) . و حدیث دیگر که از امام هشتم است - **إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ** ( توحید باب ۷ ) . و احادیث دیگر .

و چون کلمات در همه موارد تطبیق بمعانی مادی بشود : تفهیم و تفاهم و اشارات و حقائق و معنویات از بین خواهد رفت ، پس باید دقت کرد که منظور چیست ؟ آیا معنی مادی ظاهری مقصود است و یا معنی اعمّ و یا معنوی تنها ؟ و باید توجه داشت که : هرچه در موارد اِلَهیّات و روحانیات اِطلاق میشود ، بطور قطع قابل تطبیق بموضوعات مادی نیست .

۵- أو بَخْلَقَةٍ : از خَلْق مانند کَرَم ، و صیغه خِلقت برای نوع است ، و بمعنی نوعی از آفریده شدن و فِطرت باشد .

و اینمعنی علامت حدوث ، و محدودیّت از آغاز ، و نامتناهی بودن ، و احتیاج و فقر ذاتی داشتن است .

و خداوند قدیم مطلق نامحدود و نامتناهی ، و خود او خالق و بوجود آورنده همه موجودات و عوالم باشد ، و وجود او ثابت و واجب مطلق لذاته و غنی ذاتی است .

۶- أو بَتَحْدِيدِ أو أَعْضَاءَ : در پیرامون محدودیّت و مصادیق حدّ در أبواب گذشته تفصیلاً بحث شده است .

و أمّا أَعْضَاءَ : عضو داشتن از چندین جهت برخلاف وجوب وجود و اُزلی و اُبدی بودن و غنای ذاتی است :

أول - دلالت میکند به مرکّب بودن وجود شیء ، از ذات و متن آن با اعضای خود ، و این موجب احتیاج اجزاء بهم‌دیگر بوده ، و غنای ذاتی را نفی میکند .

دوم - مرکّب بودن علامت حدوث شیء باشد : زیرا چیزیکه مرکّب است ثبوت و قوام ذاتی نداشته ، و هر جزوی متوقّف است به بودن و ضمیمه شدن دیگری و دوام آنها .

سوم - ترکیب موجب محدودیت در اجزاء و در نتیجه سبب محدود شدن مجموع مرکب شده ، و اینمعنی با مطلق و نامتناهی بودن ذات منافات دارد .

چهارم - ترکیب موجب جسمیت و مادی بودن است : زیرا عوالم ماورای عالم جسمانی ، عالم تجرّد است ، و عالم جسمانی است که سراپا فقر و حدوث و احتیاج و محدودیت باشد . و در عوالم تجرّد : احتیاج و حدوث و محدودیت ، فقط از جهت ذات و هویت است ، نه از جهات دیگر .

## باب هشتم

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

چیزی چون مثل او نباشد

عن طاهر بن حاتم قال: كتبتُ الى الطَّيِّبِ يعني أبا الحسن موسى عليه السلام:  
 ما الَّذِي لَا تُجْزِي مَعْرِفَةَ الْخَالِقِ بَدُونَهُ؟  
 فكتَبَ: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، و لم يَزَلْ سَمِيعاً و عَلِيماً و بَصِيراً، و هو الْفَعَالُ لِمَا  
 يُرِيدُ.

التوحيد باب ۴۰ ح ۴

ترجمه:

طاهر بن حاتم گفت به محضر امام هفتم نوشتم که: آنچيست که معرفت  
 پروردگار متعال با نبودن آن کافی نباشد؟  
 پس در جواب سؤال من نوشت: نيست مانند مثل او چیزی، و از ازل بوده است  
 شنوا و دانا و بينا، و او بجا آورنده است هرچیزی را که بخواهد.

توضیح:

بتناسب این حدیث چند روایت دیگری نیز نقل میکنیم:



۱- باب ۴۰ ح ۱ - عن أبي الحسن عليه السلام ، سألتُهُ عن أدنى المعرفة فقال :  
الإقرارُ بأنَّه لا إلهَ غيرُهُ و لا شِبَهَ له و لا نَظِيرَ ، و أنَّه قَدِيمٌ مُتَبَتُّ مَوْجُودٌ غَيْرُ  
فَقِيدٍ ، و أنَّه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ .

۲- باب ۴۰ ح ۵ - جاء أعرابيُّ الى النبيِّ ( ص ) فقال : يا رسولَ اللَّهِ عَلِمَني مِن  
غَرَائِبِ العِلْمِ ! قال : ما صَنَعْتَ في رَأْسِ العِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَن غَرَائِبِهِ ؟ قال الرجلُ :  
ما رَأْسُ العِلْمِ يا رسولَ اللَّهِ ؟ قال : مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ . قال الأعرابيُّ : و ما  
مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ ؟ قال : تَعْرِفُهُ بلا مِثْلِ و لا شِبَهٍ و لا نِدٍّ و أنَّه واحِدٌ أَحَدٌ ظاهِرٌ  
باطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لا كُفْوَلَهُ و لا نَظِيرَ ، فذلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ .

۳- باب ۲ ح ۱۳ - و ما زالَ عِنْدَ أَهْلِ المَعْرِفَةِ بِهِ عَنِ الأَشْباهِ و الأَضدادِ مُنَزَّهاً ،  
كَذَبَ العادِلُونَ بِاللَّهِ إِذْ شَبَّهوهُ بِمِثْلِ أَصنافِهِمْ ... فلا شِبَهَ لَهُ مِنَ المَخْلُوقِينَ ، و انِّما  
يُشَبِّهَ الشَّيْءَ بَعْدِيلَهُ ، فَأَمَّا ما لا عَدِيلَ لَهُ فَكَيْفَ يُشَبِّهَهُ بِغَيْرِ مِثَالِهِ .

ترجمه :

۱- سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام ، از کمترین درجه معرفت ؟ فرمود :  
اقرار کردن است بآنکه غیر او معبودی نیست ، و او شبیه و نظیری نداشته ، و او  
قدیم و ثابت ، و وجودی است که فقدانی برای او نباشد ، و چون مثل او چیزی  
نیست .

۲- مرد عربی بحضور پیغمبر اکرم آمده و عرض کرد که مرا از عجائب و غرائب  
علوم تعلیم فرما ؟ پیغمبر اکرم فرمود : در قسمت رأس علم چه عملی انجام دادی تا  
از غرائب آن میپرسی ؟ آنمرد عرض کرد که رأس علم چیست ؟ فرمود : معرفت

پروردگار متعال است بحق معرفت . اعرابی گفت : معنای حق معرفت او چیست ؟  
رسول اکرم فرمود : شناختن او است بی آنکه برای او شبهه یا مثل یا ندی قرار  
داد ، و علم پیدا کردن بآنکه او واحد و أحد و ظاهر و باطن و أول و آخر بوده ، و کفو  
و نظیری او را نیست .

۳- و پیوسته نزد اهل معرفت منزّه از أشباه و أصداد است ، و دروغ گفته است  
آنانکه برای خداوند متعال عدیلی قرار داده و او را تشبیه کرده‌اند بیکی از اصناف و  
أمثال خودشان ، در صورتیکه او را شبیه و عدیلی نباشد ، و هرچیزی بعدیلی که  
برابر او باشد تشبیه میشود ، و کسیکه عدیل و برابری ندارد چگونه قابل تشبیه  
باشد .

### توضیح :

در این روایات شریف مطالبی را شرح میدهیم :

اول - فرق مثل و شبیه و نظیر و عدیل و ندّ .

تمائل : عبارت از تناسب و شبیه بودن در ذاتیات است .

مشابَهت : تناسب از لحاظ شکل و صورت و خصوصیات ظاهری است .

نظیر : تشابه از جهت نوع أفعال و آثار باشد .

عدیل : مماثلتی است از جهت أحكام نه از جهت ذاتیات .

ندّ : عبارت است از مماثل مخالفی که در مقابل او قرار بگیرد .

دوم - لیسَ کَمِثْلِهِ شئٌ : بطوریکه معلوم شد ، تماثل : از جهت تشابه در ذاتیات

است ، و از این لحاظ نسبت بخداوند متعال هرگز اطلاق آن صحیح نیست : أوّلا -

خداوند متعال ذات واحد مجرد از جمیع جهات و مطلق فی ذاته باشد ، و محال است که در اینجهت ذاتی مماثل داشته و چیزی از موجودات مثل او باشد . ثانیاً - اگر خداوند واجب مطلق بذاته ، مثلی داشته باشد : قهراً آنهم ذاتاً واجب مطلق و مجرد بذاته و شریک در الوهیت خواهد بود ، و در اینصورت هر دو از مقام وجوب ذاتی و وجود نامحدود بودن سقوط کرده ، و سزاوار عنوان الوهیت مطلق و نامتناهی بودن و مبدء کلّ شدن : نخواهند بود .

سوم - کَمِثْلِهِ : معلوم شد که نفی مثل نامعقول است ، زیرا وجود مثل خود نفی وجود پروردگار را میکند ، زیرا پروردگاریکه وجود او نامحدود و نامتناهی و ازلی و ابدی و واجب مطلق فی ذاته است : چگونه امکان دارد که مثلی هم داشته باشد . و از این لحاظ در آیه کریمه - لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۱۱ / ۴۲ ، نفی شبیه بمثل ( بطور کلی آنچه مشابه بمثل باشد در ظاهر و شکل ) شده است . پس صفات ذاتی پروردگار متعال نفی مثلیت کرده ، و عنوان مثلیت هم نفی صفات ذاتی او را میکند .

و در این تعبیر اشاره است بمبالغه در نفی مثل و شبهه ، بطوریکه شبیه بمثل هم نفی شده است ، تا برسد بمثل و شبیه او .

و از این لحاظ در سه حدیث دیگر نفی شبهه هم شده است .

چهارم - لَا تُجْزَىٰ بِدُونِهِ : این موضوعات ( لیس کَمِثْلِهِ ... تا آخر ) از کلیات اصول معرفة الله است .

نفی مثلیت : ملازم است با نفی صفات سلبیّه ، زیرا خداوند متعال اگر مثل و شبیهی داشته باشد : قهراً شریک خواهد داشت ، و وجود شریک ملازم است با

احتیاج و نیازمندی و محدود بودن .

زیرا هرکدام از صفات ذاتی پروردگار متعال : نامحدود و نامتناهی و ازلّی و ابدی و مطلق و بذاته و واجب است ، و چون یکی از این صفات در دیگری که مثل است پیدا شود : قهراً آن دیگری در وجوب وجود و نامحدود بودن ، شریک خداوند خواهد بود .

و شرکت ملازم میشود با محدود بودن ذات هر دو ، و با فقر و احتیاج هرکدام بدیگری ، و با مرکّب بودن هرکدام از جهت امتیاز و جهت اشتراکیکه در میان آنها موجود است .

و أمّا سَمِیع و عَلِیم و بَصِیر و فَعَّال لِمَا یُرِید : ملازم است بنحو اجمال و کلی با صفات ثبوتیه خداوند متعال که اصول آنها حیات و علم و قدرت و اراده است ، و چون این صفات ذاتی و بذاتها باشد : قهراً ازلّی و ابدی و نامحدود خواهند بود .  
و أمّا خصوصیت ذکر اینصفات با این ألفاظ : برای آثار و تنبّهات اخلاقی و توجّه عموم طبقات و استنتاج عملی آنان باشد .

توضیح آنکه : شخص موّحد در مقام توجّه او بمبدء عزّوجلّ ، مقام او را تسبیح و تنزیه از صفات و خصوصیات و خواصّ و آثار سائر موجودات ( موجودات عوالم ماده ، عوالم ملکوت ، عوالم جبروت و ارواح ) در خارج یا در عالم تعقل کرده ، و او را بالاتر و بلندتر از آنچه هست و تصوّر میشود ، بداند . و معنای سُبْحان اللّٰه : همین است .

و در مرتبه دوم - توجّه پیدا میکند که : خداوند متعال بهمه گفتار و رفتار و کردار او سمیع و بصیر و علیم است ، و خود را در همه حالات تحت احاطه و علم او

قرار بدهد ، و بداند که او همیشه بتمام جریانات امور او عالم و دانا و بصیر است .  
و در مرتبه سوّم - توجه کند که خداوند متعال بهمه چیز قادر بوده ، و هرچه  
بخواهد با اراده تنهای خود آنرا انجام میدهد .  
و در نتیجه این توجّهات : حقیقت توحید که کمال معرفت اللّٰه است حاصل  
میشود ، زیرا وقتی انسان آگاه و معتقد به صفات ذاتی خداوند متعال شده ، و او را  
از صفات سلبیّه تنزیه نمود : قهراً بحقیقت توحید خواهد رسید .

## باب نهم

### معراج و حجابهای نوری

یونس بن عبدالرحمن قال ، قلتُ لأبى الحسن موسى بن جعفر علیهما السلام ،  
لَأَيِّ عِلَّةٍ عَرَجَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ إِلَى السَّمَاءِ ، وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ، وَ مِنْهَا إِلَى حُجُبِ  
النُّورِ ، وَ خَاطَبَهُ وَ نَاجَاهُ هُنَاكَ ، وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ ؟ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ  
بِمَكَانٍ ، وَ لَا يَجْرَى عَلَيْهِ زَمَانٌ ، وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشْرِفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَ سُكَّانَ  
سَمَاوَاتِهِ ، وَ يُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ ، وَ يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ  
، وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ .

التوحيد باب ۲۸ ح ۵

ترجمه :

یونس بن عبدالرحمن گفت ، از حضرت امام هفتم علیه السلام پرسیدم : بچه  
جهت خداوند متعال رسول اکرم خود را عروج داد بسوی آسمان ، و از آنجا بسوی  
سدره منتهی ، و از آنجا بسوی حجابهای نور ، و سپس در آنجا با او مکالمه و  
مخاطبه و مذاکرات خصوصی انجام داد ، در صورتیکه خداوند متعال متّصف بامکان  
نمیشود ؟

آنحضرت فرمود : آری خداوند متعال متّصف نگردد بامکانی ، و جریان پیدا

نمیکند باو زمانی . ولیکن خواست که باو فرشتگان و ساکنان آسمانها را کرامت و شرافت داده ، و آنانرا بسبب مشاهده آنحضرت گرامی بدارد . و هم نشان بدهد باو از عظمت و از عجائب جلال و بزرگواری خود ، اموریرا که رسول اکرم بتواند آنها را پس از پایان یافتن این جریان بمردم بازگو کند . و این جریان آنچنان نیست که مشبّهه ( جمعی که تشبیه میکنند خداوند متعال را بمخلوق او ) میگویند . و منزّه است پروردگار متعال و بلند است از آنچه مشرکین گویند .

#### توضیح :

در این حدیث شریف مطالب چندی را شرح میدهیم :

۱- عَرَجَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ إِلَى السَّمَاءِ : عُرُوجٌ : بانتهاء رسیدن در مرحله صعود و مرتبه آخر آن باشد ، خواه مادّی باشد یا روحانی ، چنانکه میفرماید : تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ ۴ / ۷۰ .

و سَمَاءٌ : آنچه‌ی است که بلند و محیط بچیز دیگر باشد ، خواه در جهت مادّی ظاهری باشد یا در جهت روحانی ، چنانکه میفرماید : يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ ۵ / ۳۳ .

پس عروج منحصر بمعنی مادّی آن نیست ، و بلکه اعمّ است از مادّی و روحانی ، و همچنین کلمه سماء اعمّ است از مادّی و معنوی .

۲- و مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى : سَدْرٌ بمعنی تحیر است ، و سِدْرَةٌ چون فعله : دلالت میکند بنوعی از تحیر که بدون مقدمه و سبب ظاهری در قلب ظاهر شود . و سِدْرَةٌ از مراحل سیر باطنی و از منازل لقاء ربّ متعال باشد ، و نزدیک است

بهیمان که در اثر استغراق در جاذبه نور و جمال پیدا شود ، و برای آن سه مرتبه است : و مرتبه سوم آن سدره نهائی و منتهی است - و لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ۱۴ / ۵۳ .

در اینمقام می پوشاند و احاطه میکند بحالت تحیر که در جاذبه جمال و نور حق پیدا شده است ، آنچه متوجه او میشود از أنوار عظمت و جلال و کبریائی پروردگار متعال .

و حصول این مقام دلالت میکند که نظر در مفهوم عروج و سماء نیز ، جهت روحانی آنها بوده است : زیرا سیر در سماء مادی چون سیر در زمین بوده ، و هر دو از عالم مادی هستند .

رجوع شود به التحقیق کلمه سدر .

۳- و منها الی حُجُبِ النور : اینجا مقام استغراق در نور است ، خواه نور متظاهر از اعمال و صفات ، و خواه نور متجلی از نفس قدسی روحانی خود که مهذب شده است ، و خواه أنوار از عالم لاهوت ، که این أنوار بهمان ترتیب در اثر جلب توجه سالک ، حاجب و مانع از توجه بمقام توحید ذات و نفی صفات گشته ، و انسان را از کمال توحید که نفی صفات است باز میدارد .

پس در این برنامه : توجه بنورانیّت خود هرچه قویتر و شدیدتر هم باشد ، و بالاتر از آن : توجه بنورانیّت و روحانیّت أسماء و صفات الّهی ، اگرچه بعنوان مظهریّت و مرآتیّت هم باشد : برخلاف کمال إخلاص در توحید ذات است .

آری حجابهای ظلمانی : مانع از رسیدن بمقامات روحانی است . و حجابهای نورانی : مانع از إخلاص در توحید باشد .



۴- و خاطبه و ناجاه : در منزل نور حجابهای ظلمانی که مانع از ارتباط و توجه بمبدء انوار و فیوضات است : برطرف و رفع شده ، و زمینه مساعدی برای ارتباط حاصل گشته است : زیرا انسان چون حجابهای ظلمانی را از قلب خود زائل کرده ، و دل پاک و مهذب و طاهر و منور بانوار روحانی گشت : میتواند به پروردگار جهان توجه کامل داشته ، و با او بمقام مناجات درآید .

۵- *أَنْ يُشْرِفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ* : با این معراج ، پیغمبر اکرم ( ص ) عروج کرده و با عالم ملائکه مرتبط گشته ، و با سکنه عوالم بالا ( سگان سماوات ) تلاقی بعمل آمده ، و آنحضرت را مشاهده میکنند .

البته این ملاقات و ارتباط ، و مشاهده و رؤیت آنان رسول گرامی را که بهترین و ممتازترین خلق پروردگار متعال است : موجب افتخار و کرامت و مزید بصیرت و معرفت آنان خواهد بود .

و بطوریکه معلوم شد ، منظور از عروج و آسمان و مشاهده : معانی روحانی آنها است ، نه مفاهیم مادی محسوس .

و گفتیم که آسمانهای مادی محسوس : شبیه کره زمین باشند از لحاظ مادی و جسمانی بودن ، و شایستگی برای سکنی ملائکه و روحانیون را نداشته ، و بلکه اکثر آنها مستعدّ برای زندگی افراد انسان را نیز نیستند .

۶- و *يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظْمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ* : اینمعنی قسمت دوم از آثار و فوائد معراج رسول اکرم میباشد که : از جهت معارف و حقائق الهی و اطلاع بر دقائق عظمت و جلال پروردگار متعال ، در جریان این حرکت پیشرفت و توجه و آگاهی وسیعی پیدا شده ، و سرمایه و ذخیره فراوانی حاصل گشته است که : در مقام تبلیغ

و ارشاد و تربیت مردم مؤثر واقع خواهد شد .

آری این آگاهی و مشاهدات شهودی : اصول و پایه‌های علوم و معارف الهی بوده ، و حقائق و احکام و ضوابط اخلاقی و فقهی و تربیتی ، همه از متفرعات و آثار این اصول شهودی باشد .

۷- و لیس ذلک علی ما یقول المُشَبِّهون : مشبّهون کسانی هستند که خداوند متعال را از لحاظ صفات و اعمال و آثار و خصوصیات دیگر ، تشبیه میکنند بموجودات جسمانی که در جریان زمان واقع شده ، و احتیاج بمکان داشته ، و متّصف با حرکت و سکون و عروج و نزول باشند .

پس تشبیه موجب محدودیت و تقیید شده ، و با تشبیه او بمخلوق : صفات حدوث و احتیاج و ضعف برای او ثابت خواهد شد .

۸- تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ : چون خداوند متعال از لحاظ أفعال و صفات و خصوصیات مخصوص ، تشبیه بموجود حادث مخلوقی شد : قهراً این موجود از اینجهت و بنحو اجمال با پروردگار جهان شریک خواهد بود ، و خواه و ناخواه ، همتا شده ، و در آثار اینجهت نیز شبیه همدیگر خواهند بود .

و بطوریکه برای توحید مراتبی هست ، چون توحید در ذات ، و در صفات ، و در أفعال : برای شرک نیز همین مراتب میباشد .

و اکثر مردم در مراحل شرک مبتلا هستند ، مخصوصاً در مرتبه شرک أفعالی که موجودات مؤثر خارجی را در جریان امور خود مؤثر قرار داده ، و بآنها توجه باطنی پیدا میکنند .

## باب دهم

مشاهده نور محیط مطلق

عن محمد بن فضیل قال : سألت أبا الحسن عليه السلام ، هل رأى رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه وآله رَبَّهُ عزَّوجلَّ ؟  
فقال : نَعَمْ بقلبه رآه ، أما سمعتَ الله عزَّوجلَّ يقول : ما كَذَبَ الْفُؤَادُ ما رَأَى ، أَى لم يَرَهُ بالبَصَرِ ، ولكن رآه بالفؤَاد .

التوحيد باب ۸ ح ۱۷

ترجمه :

ابن فضیل گفت : از امام هفتم پرسیدم که : آیا پیغمبر اکرم ( ص ) خداوند متعال خود را دیده است ؟  
فرمود : آری ، با نور قلب خود او را دیده است ، و آیا نشنیدی که خداوند متعال میفرماید - آنچه قلب او مشاهده کرد دروغ نگفته است ، یعنی ندیده است او را با چشم بدنی ، ولی مشاهده کرده است او را با قلب نورانی .

توضیح :

این حدیث را اگر ضمیمه کنیم بحدیث ۹ باب ۸ ، از حضرت امام هشتم که به

أبو قُرَّةٌ مِيفرمايد : ما كَذَبَ فُؤادُ مُحَمَّدٍ (ص) ما رَأَتْ عَيْنَاهُ ، ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى ، فَقَالَ : لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ، فَأَيَاتُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرُ اللَّهِ ، وَ قَدْ قَالَ : وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ، فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ .

إمام هشتم مِيفرمايد : دروغ نكفت قلب پيغمبر أكرم آنچه را كه رؤيت كرد دو چشم او . و سپس خبر داد بآنچه رؤيت کرده بود، و فرمود : هر آينه ديد از آيات بزرگ پروردگار خود .

پس آيات خداوند متعال غير خود خدا باشد ، زيرا نتوان بذات خدا إحاطه علمي پيدا كرد ، و ديدن چشم موجب إحاطه است .

و در اينمورد مطالبی را لازم است متذكّر باشيم :

۱- رؤيت : بمعنی نظر مطلق است ، بهر وسيله‌ای باشد ، از چشم و قلب و متخيّله و غير آنها .

كذب : در مقابل صدق و دلالت ميکند بخلاف واقعيت و حق ، خواه در جهت قول باشد يا عمل يا چيز خارجي يا معنوي ، و استعمال ميشود بصورت لازم ، يا متعدّی بمفعول واحد يا دو مفعول .

فؤاد : هر چيزيست كه بخلوص و طيب و پاکی نزديك باشد . و چون قلب انسان خلوص و طهارت پيدا كرد : فؤاد گويند .

عين : شعاعی است كه از نقطه معيني خارج ميشود ، خواه مايع باشد ، يا نور ، مادّی باشد يا معنوی .

۲- بقلبه راه : ديدن با چشم ظاهري مخصوص اجسام خارجي محدود است كه در محيط ديد قوه باصره واقع ميشود ، و موضوعاتي كه از ماورای عوالم جسماني

باشند ، چون موجودات عالم ملکوت یا جبروت و عقول و ارواح ، یا عالم لاهوت : هرگز با این چشم بدنی قابل رؤیت نبوده ، و درک نمیشوند ، مگر آنکه آنها متجسم یعنی صورت جسمانی پیدا کرده ، و یا با دید مکاشفه برزخی دیده شوند .

و أمّا دیدن با دید روحانی که : آنرا مشاهده قلبی و روحی و باطنی گویند ، و این چشم را بصیرت و فؤاد و نور روحانی خوانند : تمام خصوصیات عوالم ماورای اجسام را با این دید روحانی میشود مشاهده کرد ، و همه معارف و حقائق را میتوان بوسیله این فؤاد خالص درک نمود .

۳- دید روحانی : در اثر تقویت جهت روحی با انقطاع از علائق مادی صورت میگیرد ، باین معنی که : با مراقبت بطاعات و ترک معاصی ، و تزکیه و تهذیب نفس از صفات رذیله حیوانی ، و اتّصاف با صفات رحمانی الهی ، و توجّه تمام و خالص در همه امور و اعمال بخداوند متعال ، و ریشه کن کردن آنانیت و خودبینی و خودخواهی : روح انسانی که حقیقت انسان است ، قوت و نیرو گرفته ، و حجابهای ظلمانی برطرف گشته ، و روحانیت و نورانیت روح جلوه گر میشود .

اینستکه : در احادیث شریف از این چشم باطنی روحانی ، بتعبیرات - رأثه القلوب بحقائق الإیمان ، ولکن رأه بالفؤاد ، بیان شده است : زیرا حصول آن با تحقّق حقیقت ایمان و تخلیص و تهذیب قلب صورت میگیرد .

۴- ما کذب الفؤاد ما رأى : یعنی فؤاد که قلب خالص و پاکی است ، آنچه را که رؤیت کرده است ، بدروغ و برخلاف واقع بازگو نمیکند .

آری دید فؤاد که رؤیت باطنی و شهود قلب پاک و خالص است : یقینی بوده ، و هیچگونه مورد تردید نمیباشد . بخلاف رؤیت چشم ظاهری که از هر جهت محدود

و قابل اشتباه است .

۵- لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ : آیت : عبارت از چیزی است که بعنوان نشان دادن مقصد و برای رسیدن بمقصود مورد توجه باشد . و آن بوزن فَعْلَة ، از ماده أَوَى یا أَوَى است .

پس آیاتِ اِلَهِیِ اَعَمَّ است از آنچه تکوینی باشد ، یا تشریحی ، در عالم طبیعت و جسمانیّت ظاهر شود ، یا در عوالم ملکوت و جبروت ، و بطور کلی هرچیزیکه نشان دهنده مقام عظمت پروردگار باشد : از آیاتِ اِلَهِیِ بشمار میآید .  
و در مورد رؤیت حقّ متعال : چون رؤیت ذات مطلق غیرممکن است ، ناچار و بطور قطعی باید گفت که : منظور رؤیت آیات حقّ است ، یعنی تجلیات انوار صفات حقّ متعال .

۶- فاذا رآته الأبصارُ فقد أحاطت به : دیدن چشم ظاهری بواسطه انعکاس نوریست که از اجسام منعکس شده و به شَبَكِيَّة چشم برخورد کرده ، و بوسیله أعصاب بمغز میرسد .

و در اینصورت برای چشم دید حاصل شده ، و بشیء مرئیّ إحاطه پیدا میکند ، یعنی بهر اندازه‌ای که نور از سطح جسمی منعکس میشود : چشم همین مقدار از سطح و رنگ و مقدار و شکل ظاهری آنرا می‌بیند . و از این لحاظ دید چشم بقسمت باطن یا پشت یا بجهات معنوی آنجسم نمیتواند تعلق بگیرد .

پس دیدن خداوند متعال با چشم ظاهری محال خواهد بود . و اَمَّا چشم باطنی : یعنی بصیرت و نور قلب و خلوص فؤاد روحانی ، و در حقیقت شهود نور روح : هرگز بظواهر و ألوان و أشكال و سطوح مادّی تعلق نمیگیرد ، بلکه صورتهای برزخی و

---

حقائق اشیاء و أسماء و صفات لاهوتی ، قابل مشاهده خواهند بود .  
و در صورتیکه اشیاء مادی در مورد آگاهی و علم قرار بگیرند : باید بوسیله آلات  
جسمانی چون حواس ظاهره و یا با صورتهای برزخی آنها إدراک و مشاهده بشوند .

## باب یازدهم

### اللَّهُ الصَّمَدُ

خداوند متعالی و محیط مطلق است

عن الرِّبِّيعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ سُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ ؟  
فَقَالَ : الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ .

التوحيد باب ۴ ح ۷

ترجمه :

ربیع بن مسلم گفت : شنیدم از امام هفتم علیه السلام که از آنحضرت سؤال شد  
از معنای کلمه الصَّمَد ؟  
إمام فرمود : صَمَد چیزی را گویند جوف آن خالی نباشد ، یعنی جوف نداشته  
باشد .

توضیح :

مناسب است چند حدیث دیگر که در تفسیر کلمه الصمد ، از حضرات ائمه  
علیهم السلام در همین باب رسیده است ، نقل شود :

ح ۱۰ - قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا الصَّمَدُ ؟ قَالَ : السَّيِّدُ



المَصْمُودُ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَالكَثِيرِ .<sup>۱</sup>

ح ۸ - فَقَلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مَا الصَّمَدُ ؟ فَقَالَ : الَّذِي لَيْسَ بِمُجَوِّفٍ .<sup>۲</sup>

ح ۶ - ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالِدِينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ ، وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَمَلَةً لِعِلْمِهِ .<sup>۳</sup>  
و در این مورد مطالبی را متذکر میشویم :

۱- الصَّمَدُ : در کتاب التحقیق گفته شده است که : آن عبارت است از مقام عالی رفیع صُلب متفوق بر جمیع اطراف ، بطوریکه علو داشته و کسی بر او علو پیدا نکند . و این معنی در خصوص پروردگار متعال : عبارت میشود از مقام بلند و بالای مطلق او که بر همه موجودات اعتلاء پیدا کرده ، و همه در مقابل عظمت او خاضع گشته ، و برای رفع حوائج و فقر خود باو توجه نموده ، و از او درخواست مطلوب کنند .

۲- الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ : منظور اینست که در داخل وجود او هیچگونه سستی و خلل و ضعف و احتیاج نداشته ، و وجود او یک واحد محکم و یکنواخت و بی نیاز و واجب و ثابت و غیرمحدود بحدود و قیود باشد ، زیرا چیزیکه داخل آن خالی و جوفدار (

۱- عرض کردم بامام پنجم : فدایت شوم معنای صمد چیست ؟ فرمود : آقایی که در کم و زیاد از حوائج بسوی او توجه شود .

۲- حضرت امام ششم عرض کردم که : معنای صمد چیست ؟ فرمود : چیزیکه تو خالی نباشد .

۳- سپس حضرت امام پنجم فرمود : هرگاه تحویل گیرنده ای برای علمی که خداوند مرا عطاء فرموده است ، باشد : هر آینه نشر میدهم توحید و اسلام و ایمان و دین و احکام الهی را از کلمه صمد ، و چگونه مرا چنین چیزی پیش آید ، و جدم امیرالمؤمنین حمله ای پیدا نکرد .

مُجَوِّفٌ) است: ذاتاً متزلزل و مضطرب و ثبوت ذاتی نداشته، و مورد توجّه و اعتماد نخواهد بود.

و از لوازم و آثار وجود محکم و ثابت اینستکه: بسوی او دیگران که حاجتمند و فقیر و ضعیف بوده، و استغنائی ذاتی ندارند: رو آورده، و پیشگاه او را مقصد خود قرار میدهند.

۳- لَنْشُرْتَ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ: چون ما معتقد شدیم که خداوند متعال ثبوت و جوب ذاتی داشته، و هیچگونه فقر و ضعف و خللی در داخل وجود او نیست: قهراً ازلی و ابدی و نامحدود و نامتناهی مطلق بذاته خواهد بود، و اینمعنی ملازم است که صفات او همه ذاتی و نامحدود و نامتناهی باشد، و اگر صفات او عین ذات او نباشد و بلکه زائد و غیر ذات باشد: قهراً محتاج و ضعیف و مجوّف خواهد بود. و در اینصورت لازم میشود که: همه موجودات در مقابل عظمت او خضوع و خشوع پیدا کرده، و باو متوجّه باشند.

و البته خصوصیات خضوع و إطاعت را که مناسب مقام رفیع و بالای او باشد: باید خداوند متعال معین فرماید.

و اینمعانی حقایق و معارف الهی و مراتب تهذیب و تزکیه و مقامات إطاعت و عبودیت را باثبات خواهد رسانید.

و چون طاعات و عبادات باختلاف حالات و مقامات و موارد فرق میکند: امام که جانشین پیغمبر خدا و مربوط بمرکز وحی و علم است، میتواند بهمه این موارد و احکام محیط و آگاه باشد.

## باب دوازدهم

در معنی کلمه **أَللّٰه**

عن الحسن بن راشد ، عن أبي الحسن موسى بن جعفر ( عليه السلام ) قال ، سألته عن معنی **أَللّٰه** ؟ قال : استَوَلَى عَلِي مَا دَقَّ وَ جَلَّ .

التوحيد باب ۳۱ ح ۴

ترجمه :

حسن بن راشد گوید : از امام هفتم علیه السلام از معنی کلمه **أَللّٰه** پرسیدم ؟ فرمود : استیلاء و تولى دارد بر هر چه هست از کوچک و بزرگ .

توضیح :

مناسب است حدیث دیگری از حضرت امیرالمؤمنین ( ع ) در اینجا نقل بشود : **إِنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا مَعْنَاهُ ؟**

فقال : **إِنَّ قَوْلَكَ : أَللّٰه ، أَعْظَمُ إِسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَ هُوَ الْإِسْمُ الَّذِي لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بِهِ غَيْرُ اللَّهِ ، وَ لَمْ يَتَسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ .** فقال الرجلُ : فما تفسیرُ قولِهِ – **أَللّٰه** ؟ قالَ : هو الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ ، عِنْدَ انْقِطَاعِ

الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ هُوَ دُونَهُ ، وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ .

التوحيد باب ۳۱ ح ۵

ترجمه :

مردی در پیشگاه امیرالمؤمنین ( ع ) بپا خاسته و عرض کرد : مرا خبر بده از معنی - بسم الله الرحمن الرحيم ؟  
فرمود : کلمه - الله ، بزرگترین اسمی است از أسماء إلهی ، و سزاوار نیست که دیگری با آن اسم شریف نامیده شود ، و کسی هم تابحال با این اسم نامیده نشده است .

آنمرد عرض کرد که : پس تفسیر و معنی این کلمه را بیان فرمایید ؟  
فرمود : الله کسی است که هر موجودی نزد شدائد و موقع درخواست حوائج بسوی او توجه و خضوع میکند ، هنگامیکه امید یاری از دیگران قطع شده ، و اسباب و وسائل از همه افرادی که غیر پروردگار متعال باشد منقطع گردد .

و در اینمورد مطالبی را توضیح میدهیم :

۱- الله : نام شخصی است برای پروردگار متعال ، و این اسم بودن در لغات عبری و سریانی سابقه داشته است .

و این کلمه در همان لغات ، از ماده أله که بمعنی عبودیت و تحیر است أخذ شده است .

پس در کلمه الله : چندین جهت منظور است :

أول - نام بردن آن به پروردگاری که واجب مطلق فی ذاته و ازلی و ابدی و

نامحدود و نامتناهی است .

دوم - دلالت آن بموجب ماده‌اش بر معنی عبودیت و مفهوم معبود مطلق بودن .  
سوم - توجه و خضوع و ذلت در مقابل این نور مطلق که نتیجه دو مفهوم گذشته است .

۲- استیلاء : خواستن ولایت و متولی شدن است ، و ولایت بمعنی در جانب و جهت شیء واقع شدن باشد بقصد توجه و تدبیر و رسیدگی بامور و جریان آن ، و از همین معنی است : مفاهیم ولایت و تولیت و متولی و والی شدن .

و اینمعنی نتیجه و حاصل تحقق عبودیت و خضوع تام در عبد باشد : زیرا برگشت عبودیت بحصول حالت ذلت و فناء کامل است ، و چون حقیقت فناء تکویناً یا باختیار محقق گردد : قهراً خداوند متعال متولی امور او شده ، و جریان زندگی او را اداره خواهد کرد .

و مضافاً بر این : بندگی و عبودیت و اطاعت پس از مشاهده تولیت و تدبیر امور و قضاء حوائج باشد در مرحله تکوین ، تا باعث بر توجه و خضوع و اطاعت و اظهار بندگی گردد .

توضیح آنکه : استیلاء بر دو قسم باشد :

أول - استیلاء تکوینی که : تولیت و تدبیر امور موجودات و همه عوالم است در مقام ادامه وجود و إبقاء آنها ، پس از ایجاد کردن .

دوم - استیلاء در مقام تشریح و جعل مقررات و ضوابط و احکام ، در مراحل اختیار ، و سپس در مقامات إجراء و عمل بآنها و در تسلیم و تفویض و عبودیت و فناء بندگان ، یا عصیان و مخالفت آنان .

پس در تمام این مراحل : استیلاء و متولّی بودن خداوند متعال بهممه عوالم و موجودات تکویناً و تشریحاً ثابت است .

و اینمعنی ریشه و حقیقت الوهیت و معبود بودن و محیط و قیوم و خالق و مدبّر بودن پروردگار متعال میباشد .

۳- اَلَّذِیْ یَتَّوَلَّهِ الِیْهِ کُلُّ مَخْلُوْقٍ : تَأَلَّه بِصِیْغِهِ تَفْعَلْ از اِله و بمعنی تعبّد و عبودیت و خضوع باشد . و صیغه تَفْعَلْ دلالت بر أخذ و اختیار میکند .

و بطوریکه گفتیم : هر مخلوقی با توجّه بایجاد و تکوین و اِبقاء و اِدامه حیات خود ، فقر و ضعف و احتیاج صد در صد خود را بخداوند خالق متعال تشخیص داده ، و پیوسته در مقابل عظمت او اظهار ذلّت و خضوع و بندگی میکند .

پس تفسیر و معنی کردن کلمه اَللّٰه : با استیلاء بر همه موجودات ، یا با اظهار خضوع و توجّه بر او در حوائج ، هر دو صحیح و مطابق اقتضای حقیقت الوهیت است ، البتّه تفسیر اوّل از جانب پروردگار متعال نسبت به مخلوقات خود . و تفسیر دوم از جانب بندگان در مقابل عظمت و تکوین و تشریح و اِيجاد و اِبقاء خداوندیکه مالک جهان و جهانیان است .

## باب سيزدهم

### اسم أعظم و آصف

ثم إن سيدنا موسى بن جعفر عليهما السلام دعا بالمسيب ، و ذلك قبل وفاته بثلاثة أيام ، و كان موكلاً به ، فقال يا مسيب ! قال لبيك يا مولاي . فقال : إني ظاعن في هذه الليلة الى المدينة مدينة جدى رسول الله صلى الله عليه و آله ، لأعهد الى عليّ ابني ما عهدته الىّ أبى و أجعله و صيبي و خليفتي و أمره بأمرى ! قال المسيب : فقلت يا مولاي كيف تأمرني أن أفتح الأبواب و أقفأها ، و الحرس معى على الأبواب ! فقال : يا مسيب ضعف يقينك بالله عزوجلّ فينا . قلت : لا سيدي . قال : فمه ! قلت يا سيدي ادع الله أن يثبتني ! فقال : اللهم ثبته ، ثم قال : إني أدعو الله عزوجلّ باسمه العظيم الذى دعا به آصف حتى جاء بسرير بلقيس و وضعه بين يدي سليمان عليه السلام ، قبل ارتداد طرفه اليه ، حتى يجمع بينى و بين ابني عليّ بالمدينة ! قال المسيب : فسمعت عليه السلام يدعو ، ففقدته عن مصلاه ، فلم أزل قائماً على قدمي حتى رأيته قد عاد الى مكانه و أعاد الحديد الى رجليه .

عيون الأخبار باب ٨ ح ٦

ترجمه :

سپس امام هفتم ( ع ) مُسَيَّب را که مأمور برای محافظت آن حضرت بود ، خواند . و این جریان سه روز پیش از فوت او بود .

و فرمود : من امشب از اینجا بمدینه رسول خدا ( ص ) خواهم رفت ، تا بآن نحویکه پدرم با من عهد و قراردادی بسته است ، با فرزندم علی پیمان و عهد بسته ، و او را خلیفه و وصی خود قرار داده ، و امور خود را باو وا گذاشته و وصیت کنم !

مسیب گفت : ای مولای من ، چگونه امر میکنی که من دربها را که قفل شده و محافظین مواظبت میکنند از آنها باز کنم ؟

فرمود : ای مسیب ! یقین تو بخداوند متعال و در حق ما ضعیف شده است .

عرض کردم : نه چنین است ای مولای من .

فرمود : پس مقداری صبر و سکوت کن !

عرض کردم : ای سید من ، دعاء فرما تا من ثابت قدم باشم !

پس مرا دعاء کرد که - پروردگارا او را ثابت گردان !

سپس فرمود : من خداوند عزیز و بزرگ را باسم عظیم او که آنرا آصف خوانده و

تخت بلقیس را در مقابل سلیمان نبی و در زمان مختصر چشم بهمزدن از یمن به

بیت المقدس آورد : خواهم خواند ، تا مرا با فرزندم علی در مدینه بهمرساند !

مسیب میگوید : در اینحال دعایی از آنحضرت شنیدم ، پس او را در مُصَلای

خودش ندیدم .

و مدتی در حال قیام روی پا ایستاده ، تا او را مشاهده کردم که : بجای خود



برگشته ، و زنجیر آهنی را بپاهای خود بر بست .

### توضیح :

در اینجا مواردی را لازم است توضیح بدهیم :

۱- مُسَيِّب بن زُهَير : از مأمورین زندان سِنْدِيّ بن شاهک رئیس داروغه بغداد است ، و مسيَّب از شيعه‌های محبّ اهل بيت بوده ، و در باطن علاقه‌مند بآنحضرت بوده است .

۲- آصَف بن بَرخِيا : اين دو کلمه ظاهراً از لغات عبری است ، و آساف در لغت عبری بمعنی جامع ، و بَرخِيا بمعنی مبارک باشد .

و در زمان حضرت داود و حضرت سليمان ، بطوریکه در قاموس کتاب مقدّس آمده است : نام جمعی بوده است .

۳- بَلْقَيس : ملکه در سرزمین یمن بوده است که حالات و خصوصیات حکومت او در کتب تواریخ مندرج است .

۴- اَلَّذِي دَعَا بِهٖ اَصْفُ حَتّٰى جَاءَ بِسَرِيرٍ : اين شخص بطوریکه در بعضی از تفاسیر و تواریخ نوشته شده است ، معاون و جانشین و از مقرّبین سليمان نبی بوده ، و قهراً مرد اَلْهِيّ و روحانی کامل و سزاوار مقام خلافت و نبوّت لازم است باشد .

و چنانکه از کلام شريف امام هفتم معلوم میشود : عمل او در اثر دعاء و توجّه باطن و درخواست خالص بوده است . ، نه بوسیله اظهار قوّت و قدرت خود ، چنانکه در سخن عَفْرِيت جَنّیّ است که : و اِنّیّ عَلِيهٗ لَقَوِيٌّ اَمِيْن .

۵- اعمالیکه از یک موجودی سر میزند : در محدوده قوّت و قدرت او باشد ، مانند حرکاتیکه برای حیوانات چرنده یا پرنده یا انسان هست ، و همچنین است اختلاف آنها از جهات قوای باصره و سامعه و شامّه .

این اختلاف محسوس در مراتب عوالم مادّه است ، و در عوالم ماورای مادّه : مراتب اختلاف قدرت و قوّت بیشتر است ، چنانکه عفریت جَنّی که از مرتبه ملکوت ادنی است ، میتواندست عرش بلقیس را در زمان کمی در مقابل سلیمان حاضر کند . و بالاتر از این کسی بود که نزد او علمی از کتاب لاهوتی بوده ، و با مقام اعلی و با نور لاهوتی مرتبط بود که توانست عرش را در یک لحظه حاضر کند .

۶- کتاب : بمعنی ضبط و تثبیت امری باشد در خارج ، خواه بوسیله نوشتن باشد ، یا حکم و قضاء یا تقدیر ، یا جمع و نظم ، یا غیر آنها . پس در کتابت دو قید منظور میشود : اظهار ، تثبیت .

و کتاب با مضاف الیه آن فرق میکند : کتاب خدا ، کتاب نفس ، کتاب علوم ، کتاب هدایت ، کتاب احکام ، و غیر اینها .

و در همه این موارد اظهار مربوط به مضاف الیه و جمع و ضبط آنچه در پیرامون آنست : تثبیت میشود .

و أمّا جمله - **عنده علم من الكتاب** : بقرینه قرائن مقامیه ، منظور از کتاب : آن حقائق و صفات و معارف إلهیه ایست که از ذات واجب مطلق ، ظهور و تجلی پیدا کرده ، و در خارج ثبت و مقدر و مضبوط میگردد .

و چون علم : مربوط بشخص خارجی ، و کتاب : مربوط بخداوند متعال باشد : اولی بصورت نکره ، و دوّمی بصورت معرفه ذکر شده است که نکره دلالت به تحقیر ،

و معرفه دلالت به تجلیل میکند .

پس این توصیف دلالت بمقام بالای معرفت و نورانیت و روحانیت آن فرد میکند ، اگرچه نسبت بمقام عظمت و جلال پروردگار متعال در نهایت حقارت باشد .

۷- باسمه العظیم : در کتاب التحقیق گفته شده است که کلمه - اسم از ماده - شِما - عبری و آرامی ، گرفته شده است ، و همزه زائد و برای وصل بوده ، و حرف آخر که واو یا یاء باشد در مقام تعریف حذف شده است .  
و أسماء حسنی خداوند متعال نود و نه اسم باشند که هرکدام از آنها در مورد مخصوص و مناسب خود اسم عظیم است .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَكْبَرِهَا وَ كُلِّ أَسْمَائِكَ كَبِيرَةٍ .

و اما اسم اعظم پروردگار متعال : آن اسمی است که دلالت آن بر ذات واجب نامحدود مطلق بیشتر باشد ، و یا از لحاظ دلالت بر صفات ذاتی منتزع از ذات کاملتر و جامعتر گردد .

و اعظم أسماء إلهی : کلمه - هو - باشد که اشاره بمطلق ذات غیبی نامحدود فی ذاته است ، و پس از آن اسم شریف - الله - باشد که نام شخصی ذات واجب است که صفات جمال و کمال و جلال از آن منتزع میشود ، و پس از آن أسماء حسنی - الحی - القادر - العالم - المرید - باشند .

۸- فسمِعْتُهُ يَدْعُو : حقیقت دعاء عبارت از دعوت و خواندن پروردگار متعال است ، نه دعاء خواندن عرفی متداول .

و حقیقت خواندن هم متوقف است عقلاً و عرفاً و برهاناً ، به تحقق ارتباط و

اتصال و برطرف شدن موانع فیما بین دعوت کننده و دعوت شده ، تا تفاهم و گفت و شنید در میان طرفین واقع گشته ، و نتیجه مطلوب صد در صد حاصل شود .  
و حصول و تحقق این ارتباط فیما بین عبد و معبود حق : متوقف است بر رفع موانع و حجابهای ظلمانی و صفات تیره حیوانی که در باطن انسان جایگیر میشود ، و روشن شدن قلب بنور ایمان و یقین و طمأنینه ، و بینایی بصیرت دل بتجلی انوار لاهوتی ، و بطور خلاصه : برسیدن بمقام روحانی فناء و رفع آنانیت ، تا در مقام دعوت حق متعال : بتواند طبق وظیفه و بحسب اقتضاء عبودیت و موافق خواسته و اراده او ، چیزیرا بخواهد و خداوند را بخواند ، و خواندن او مورد اجابت بشود .  
البتّه در اینصورت متوجه است که : دعاء و اجابت هر دو از او باشد .

۹- ففقدته عن مصلّاه: آری چون انسان بمقام فنای کامل رسیده ، و از آنانیت خود گذشته ، و محو در نور محیط الهی گردید : بجز نور حق و حوال و قوت او چیزی نخواهد دید ، و در اینمقام اراده او اراده خداوندی گشته ، و چشم او چشم حق ، و دست او دست پروردگار ، و همه اعضاء و قوای او محو در قدرت و خواست حق خواهند قرار گرفت .

در اینجا است که سالک ، اوّل بنور و قدرت و حوال و احاطه خداوند متعال توجه پیدا میکند ، و سپس در ظلّ آن بخود متوجه شده و خود را در مَجْرای نور و قوت نافذ و محیط او قرار میدهد .

چنانکه در نوافل وسائل الشیعه از حضرت باقر ( ع ) نقل میکند که : فاذا أَحَبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي

بَيِّطُشُ بِهَا ... الرَوَايَةُ<sup>۱</sup>.

۱۰- انسان نمونه‌ای باشد از عوالم دیگر : در ابتدای خلقت چون جمادات و نباتات اختیاری از خود نداشته ، و در تحت تأثیر عوامل دیگر رشد و جریان طبیعی پیدا میکند . و سپس چون حیوانات دیگر صاحب درک و احساس میشود . و بعد از مدتی عقل و تمییز امور و آثار و منافع مادی و روحانی را در یافته و در رسیدن به نتایج طبیعی یا مقاصد معنوی فعالیت میکند . و اگر جهت روحانی او بر برنامه‌های جسمانی غلبه پیدا کرده ، و از قوای بدنی برای زندگی روحی استخدام شده ، و حاکم در وجود او روح معنوی گردید : در سلک مرتبه ملکوتی داخل شده ، و سراسر وجود او صفاء و طهارت و نور شود . و چون در اینمقام با عالم لاهوت مرتبط گشته ، و از تجلی صفات و أنوار لاهوتی کسب فیض نموده ، و از حقائق و معارف الهی که حقیقت کتاب الله باشد ، شناسایی پیدا کرده ، و فانی در عظمت و جلال و جمال لاهوتی گردید : در مرتبه جبروت قرار خواهد گرفت .

۱۱- پس جریان دعای آصف ، و بالاتر از آن دعوت و إرادة امام هفتم علیه‌السلام در رابطه رفتن فوری بمدینه و برگشتن آنحضرت : أمر صد در صد واقع و مستدلّ و برهانی است .

آری افرادی که از مرحله طبیعت و زندگی مادی قدم ببالاتر نگذاشته ، و از آثار و حقائق و حرکات عوالم ملکوت و جبروت اطلاعی ندارند : اینمعانی بنظرشان عجیب جلوه میکند .

۱- پس چون او را دوست داشتم : میباشم گوش او که با آن میشنود ، و چشم او که با او می‌بیند و زبان او که با آن حرف میزند و دست او که با آن شدت نشان میدهد .

و جالب اینستکه : اینمطالب را با جریانهای طبیعی و مادّی که مأنوس هستند ، میخوانند سنجیده و مقایسه نمایند .

در صورتیکه احتیاج بزمان و مکان و وسائل و اسباب و اعضاء و جوارح و وسائط دیگر : در عالم مادّی میباشد . و أمّا در عالم جبروت و لاهوت : همه امور با إرادة و خواستن انجام گرفته و تحقّق و وجود پیدا میکند - إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون - چون چیزی را بخواهد که بگوید در خارج هستی پیدا کن ، میباشد .

۱۲- در بصائر ( ج ۵ باب اوّل ) از حضرت صادق ( ع ) نقل میکند : پس فرمود ای سُدیر آیا در قرآن کریم خوانده‌ای که میفرماید : قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ؟<sup>۱</sup> عرض کردم : آری خوانده‌ام . فرمود : آیا میدانی چه بود نزد او ؟ گفتم : بفرمایید تا بدانم . فرمود : باندازه قطره‌ای از باران فراوان ریزنده در دریای محیط ، از علم کتاب . گفتم : چقدر کم است این مقدار ! فرمود : چه قدر زیاد است اگر فی نفسه حساب بشود . فرمود : آیا این آیه را نیز در قرآن مجید خوانده‌ای که میفرماید : قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۲</sup> . سپس اشاره فرمود : بسینه خود و فرمود : سوگند بخداوند متعال که تمام علم کتاب در نزد ما است .<sup>۳</sup>

و در حدیث دیگر نقل میکند که : در این آیه ما را قصد فرموده است ، و علی بن ابی طالب اوّل و افضل ما باشد .

۱- نمل آیه ۴۰- گفت کسیکه نزد او بود علمی از کتاب إلهی : من می‌آورم آنرا پیش از آنکه بسوی خود برگردد نظر چشم تو.

۲- بگوی کافی است خداوند از لحاظ شهادت در میان من و شما ، و کسیکه نزد او است علمی از کتاب إلهی - ۴۳ / ۱۳ .

۳- تعبیر بمطلق کتاب است ، نه من کتاب ، چنانکه در آیه قبلی هست .

## باب چهاردهم

نزدیک بودن خداوند متعال

محمد بن ابی عمیر قال : رأى سُفیانُ الثَّورِيَّ أبا الحسن موسى بن جعفرٍ عليهما السلام ، و هو غلام يُصَلِّي و الناس يَمُرُّونَ بينَ يَدَيْهِ .  
فقال له : إِنَّ الناسَ يَمُرُّونَ بك و هم فى الطَّوافِ !  
فقال عليه السلام ، الَّذى أَصَلَّى له أَقربُ إِلَيَّ مِنْ هؤُلاءِ .

التوحيد باب ۲۸ ح ۱۴

ترجمه :

سُفیانُ ثوری آنحضرت را که غلامی بود ، دید مشغول نماز خواندن است ، و مردم از مقابل او آمد و رفت میکنند . او را گفت : مردم در حال طواف کردن هستند ، و از روبروی تو راه میروند !  
امام هفتم که غلامی نابالغ بود فرمود : کسیکه من از برایش نماز میخوانم نزدیکتر است بمن از این گروه .

توضیح :

در این مورد مناسب است مطالبی ذکر شود :

- ۱- سفیان بن سعید بن مسروق ثوری از اعلام و مشاهیر علماء و صوفیّه ، و در باطن مخالف با اهل بیت رسول اکرم بود ، و در سال ۱۶۱ در بصره فوت کرد .
- ۲- و هُم فی الطَّوَّاف : از این جمله فهمیده میشود که نماز آنحضرت در اطراف جایگاه طواف بخانه کعبه بود ، و از جمله آنها مقام ابراهیم و حوالی آن باشد که واجب است نماز طواف در آنجا خوانده شود .
- و قاعدتاً سفیان ثوری آنحضرت را شناخته و روی عداوت خواسته است اعتراضی بنماید ، چنانکه چندین مرتبه درباره لباس حضرت صادق سلام الله علیه هم خرده گیری نموده است .
- و از این اعتراضات فهمیده میشود که : سفیان یک شخص ظاهرپرست و متعصب و عاری از معرفت بوده است .
- و مخصوصاً این سخن در مورد نماز در مقابل خانه خدا ، با تجلّی أنوار حقّ ، و با إحاطه روحانیت ، و با جلوه تضرّع و مناجات و طواف دور خانه خداوند جلیل : بسیار عوامانه و نادرست است .
- ۳- أَقْرَبُ إِلَيَّ : در این پاسخ به حقائقی اشاره میشود :
- أولاً - اشاره است بآنکه قرب بمردم و روبرو شدن بآنان در جهت مکان و از لحاظ مادّی و جسمانی است ، و قرب بخداوند متعال از جهت روحانی و معنوی باشد . و این دو جهت مخالف همدیگر بوده ، و چون شخص نمازگزار که توجّه بحقیقت نماز و حقائق اذکار نماز پیدا میکند : این توجّه قلبی او را از توجهات ظاهری باز داشته ، و بر حواسّ بدنی غالب و حاکم میشود .
- ثانیاً - نزدیک شدن روحانی قلب بر دو نوع است : أوّل - نزدیک شدن قلب



انسان بخداوند متعال : بوسیله تصفیه و تهذیب نفس و توجه باو با انقطاع از چیزهای دیگر ، و این معنی در میان مردم منظور بوده ، و با اختیار قابل تحصیل است .

دوم - احاطه و فراگیری نور مطلق و تجلی انوار حق در قلب پاک و منزّه از آلودگیها و تاریکیها : و این معنی خارج از اختیار و توجه کردن باشد ، اگرچه مقدمات آن با اختیار و ریاضت و تهذیب و تزکیه و عبودیت حاصل میشود .  
و چون این حالت برای انسان حاصل شود : از خود فانی و محو گشته ، و بجز نور محیط مطلق چیزی را درک نمیکند .

و در اینجا حقیقت شهود از نور مطلق باندازه استعداد و محدوده وجود سالک محقق گردد ، و مفهوم قرب و حضور و خشوع و احاطه و فناء و محور روشن میشود .  
و این حالت از مقام تصوّر و بیان و تعریف و تفهیم خارج میباشد ، و انبیاء و اولیاء حق در این مرحله پیشقدم هستند .

ثالثاً - آنحضرت با جمله مختصر خود اشاره باین مطلب فرموده ، و در کلمات حضرات ائمه علیهم السلام نیز باین حقیقت عبارات مختلف اشاره شده است .  
در مناجات شعبانیه است که : **إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ الْيَكِّ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ الثُّورِ وَ تَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ** .<sup>۱</sup>

پروردگارا عطا کن مرا انقطاع کامل بسوی تو ، و نورانی کن دیدهای دلهای ما را

۱- از مناجات مخصوص و از ادعیه مشترکه ماه شعبان است که حضرات ائمه علیهم السلام آنرا میخواندند ، و در مفاتیح قمی نیز نقل شده است . و این مناجات را سید ابن طاوس از ابن خالویه از امیرالمؤمنین ( ع ) نقل میکند .

بروشنائی نظر آنها بطرف تو ، تا پاره کند چشمهای قلوب ما حجابهای نورانی را ، و برسد بمعدن عظمت ، و برگردد ارواح ما وابسته شده بمقام عزّت پاگیزه گی تو .

و معنای ضیاء نظر : مرتبه اوّل از قرب و توجّه است . و مراد از وصول بمعدنِ عظمت : مرتبه دوم باشد .

رابعاً - أمّا تعبیر آنحضرت بعنوان قرب نه نظر : اشاره بحصول همین مرتبه دوّم است ، یعنی فراگیری و احاطه نور .

توضیح اینکه : در مرتبه اوّل که دید و توجّه قلب است ، قهراً توجّه بجانبی خواهد بود ، طرف مقابل باشد ، یا طرف بالا ، یا بهمه اطراف ، و اینمعنی باقتضای طبیعت است که نمیتواند از محیط زمان و مکان خود را خارج کند .

ولی در مرتبه دوم : انسان توجه نمیکند ، بلکه نور مطلق باو احاطه و فراگیر شده ، و غرق در دریای نامحدود نور میشود ، و اینمعنی در اثر تحقّق حالت فنا و محو از وجود خود صورت گرفته ، و حتّی خود و فناء خود را هم نمی بیند .

## باب پانزدهم

معنی جَنبُ اللَّهِ (کنار)

علی بن سَوید ، عن أبي الحسن موسى بن جعفرٍ عليه السلام ، فی قول اللّٰه عزَّوجلَّ : أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ ( ۳۹ / ۵۶ ) ، قال : جَنبُ اللَّهِ أميرالمؤمنين عليه السلام ، و كذلك ما بعده مِنَ الأوصياء بالمكان الرفيع الى أن ينتهي الأمر الى آخرهم .

کافی باب النوادر من التوحيد

ترجمه :

علی بن سَوید از امام هفتم ( ع ) در تفسیر آیه شریفه - یا حَسْرَتَى عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ - فرمود : نظر در تفریط و کوتاهی کردن در کنار خداوند متعال ، اینستکه تفریط درباره حضرت أميرالمؤمنين ( ع ) بشود .  
و همچنین کوتاهی کردن درباره اوصياء گرامی او که در مقام بلندی هستند ، تا آخر حضرات ائمه عليهم السلام .

توضیح :

در این حدیث شریف احتیاج بتوضیحاتی باشد :

۱- جنب بمعنی کنار است ، یعنی چیزی یا مکانی که در کنار چیزی دیگر واقع شود ، بطوریکه خارج از آن و در عین حال متصل بآن باشد ، و آن صفت مشبّهه بوزن صعب است .

۲- خداوند متعال جسمانی و محدود و محسوس و زمانی و مکانی نبوده ، و ازلی و ابدی و غیر متناهی و غنی بالذات است .

و در باب ۹ گفته شد که : تنزیه او بمرتبه‌ای باشد که حتی صفات ذاتیه و ثبوتیه او فقط از لحاظ انتزاع و اعتبار باشد ، و اگر نه : کمال إخلاص او با نفی تمام صفات محقق گردد .

پس هرچه از قبیل صفات و أسماء و مفاهیم دیگریکه برای خداوند متعال اطلاق میشود : فقط عنوان اعتباری و انتزاعی داشته ، و برای تفهیم و تفهّم باشد . آری ذات پروردگار متعال احدیّت حقیقی از جمیع جهات و هویت مجرد ذاتی مطلق داشته ، و با هیچ کلمه و تعبیری نتوان او را تعریف کرده و یا باو اشاره کرد . و همه تعبیرات و توصیفات و تعریفات : در مرتبه دوّم و در مقام بیان و تفاهم و تفهیم و معرفت بمقامات و خصوصیات و امتیازات انتزاعی از ذات مطلق نامحدود است .

۳- اطلاق جنب در ارتباط بخداوند متعال : مانند اطلاق کلمات یا مفاهیم - محضّر ، مقابل ، نزد ( عند ) قریب ، ید ، وجه ، و غیر اینها است که فقط در مقام تنزّل حقایق آنها بعالم ما تعبیر میشوند ، تا موجب تفاهم در محدوده فکر و فهم ماها صورت بگیرند .

و در هر کلمه‌ای از آن کلمات خصوصیت و امتیازی موجود است ، و ما با توجه

بآن خصوصیات و امتیازات میتوانیم در محدوده فکر خود ، از حقایق آنها بنحو اجمال بهره‌مند گردیم .

و از جمله این کلمات : کلمه جَنب است که دلالت میکند بآنچه متّصل و ملاصِق و در عین حال خارج باشد .

و معنی ملاصِق بودن در کلمات - عند ، و محضر ، و مقابل ، و قریب : منظور نیست .

۴- و از مصادیق جنب الله : صفات ثبوتیه إنتزاعیه از ذات واجب مطلق ، و أسماء اِلهی که مظاهر و صفات تکوینی یا تشریحی پروردگار متعال هستند ، و از لحاظ نظر بمفهوم جَنب ( من حیث هو ) وجود حضرات ائمه معصومین علیهم السلام ، و مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام : همه از مصادیق جنب الله میباشند .

آری امام علیه السلام مظهر و مجلای صفات اِلهی و اسم تکوینی اعظم پروردگار متعال و فانی تمام و محو در اراده و عظمت و جمال حقّ بوده ، و از لحاظ روحانی و معنوی در مقام قرب و کنار نور نامتناهی خداوند جلیل باشد .

پس وجود مقدّس و با عظمت امام خود جنب الله است ، نه آنکه در جنب خدا باشد .

در کتاب بصائر الدرجات ( ج ۲ باب ۳ ) از مالک جُهَنی نقل میکنند که : از امام ششم شنیدم ، فرمود : من شجره‌ای هستم از جنب الله ، و کسی که برسد بما : خداوند باو رسیده است ، و سپس تلاوت فرمود : أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا

فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاحِرِينَ<sup>۱</sup>.

۵- فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ: منظور تقصیر و کوتاهی کردن درباره جنب الله است، بطوریکه از لحاظ عقیده: توجّهی بمقام نبوت و امامت که خلافت الله و مظهریت جلال و جمال است، نبوده، و از این جهت منقطع از نور حقّ گردد. و چون این انقطاع و محرومیت پیدا شد: قهراً برنامه سلوک بسوی سعادت و عمل در راه حقیقت نیز مختلّ و از میان برداشته خواهد شد. پس جنب الله بطوریکه معلوم شد: شامل مقامات صفات عظمت و جلال، و أسماء تکوینی و تشریحی میشود. و ذکر حضرات ائمه و امیرالمؤمنین علیهم السلام، از باب مورد ابتلاء بودن در خارج، و غفلت و إعراض أغلب مسلمین از این حقیقت است. مخصوصاً اینکه عموم مسلمین پس از رحلت پیغمبر خدا لازم است بوسیله آنان مهتدی گشته، و راه سعادت را دریابند.

۱- از اینکه نفسی بگوید که: ای حسرت و ندامت بر من بخاطر آنکه کوتاهی کرده‌ام در خصوص کنار و جنب پروردگار متعال، اگرچه بوده‌ام از مسخره‌کنندگان.

## باب شانزدهم

### مراتب سعادت و شقاوت

عن محمد بن أبي عمير قال : سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام عن معنى قول رسول الله : الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ؟

فقال : الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ ، وَ السَّعِيدُ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ .  
قلتُ له : فما معنى قوله ( ص ) - إَعْمَلُوا فَكُلُّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ ؟ فقال : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ ، وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْصُوهُ ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ . فَيَسَّرَ كَلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ . فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى .

التوحيد باب ۵۸ ح ۳

### ترجمه :

ابن أبي عمير گوید : از پیشگاه امام هفتم پرسیدم که چیست معنی فرمایش پیغمبر اکرم ( ص ) - شقی کسی است که در شکم مادرش شقی شده است ، و سعید آنکسی است که در شکم مادر شقی باشد ؟ آنحضرت فرمود : آری شقی کسی

است که خداوند متعال در آنزمانی که او در شکم مادر است ، میداند که او اعمال افراد شقی را انجام خواهد داد. و سعید کسی است که پروردگار متعال عالم است در حال جنین بودن او که در آینده اعمال افراد سعادت‌مند را انجام خواهد داد .

عرض کردم : معنای قول پیغمبر اکرم ( ص ) که فرموده است : هر کسی آسان و سهل است برای او آنرشته‌ای که برای آن آفریده شده است . چیست ؟

امام فرمود : خداوند متعال جنّ و انس را آفریده است که او را عبادت کنند ، و خلق نکرده است که عصیان و نافرمانی کنند ، و میفرماید : من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند - ۵۱ / ۳۶ . پس هر کسی را مطابق آنچه آفریده است وسائل و مقتضیات آنرا فراهم کرده است .

البته این اختلافات موجب گمراهی نخواهد بود ، و وای بر کسیکه راه انحراف و گمراهی را انتخاب نماید .

### توضیح :

در ذیل اینحدیث شریف مطالبی را اجمالاً بحث میکنیم :

- ۱- سعادت : عبارت از حالتی است که اقتضاء صلاح و خیر و موفقیت در راه کمال میکند . و شقاوت در مقابل آن بوده ، و عبارت از حالتی است که اقتضاء شدت و زحمت و سختی در راه خیر و صلاح کرده ، و مانع از موفقیت میشود .
- ۲- برای سعادت و شقاوت سه مرحله است : اول - سعادت و شقاوت فطری ذاتی : و آن در اثر علل و اسباب ظاهری و معنوی بوجود آید ، چون خصوصیات ذاتی و اخلاقی و اعمال والدین ، و مقتضیات مکان و محیط و غذاء ، و تحولات



مؤثر در جنین ، و مهمتر از همه تقدیر و تصویر الهی .

دوم - سعادت و شقاوت اکتسابی : و آن در اثر تربیت قلب : در راه خیر و فلاح و یا شر و انکدار . و همچنین اعمال و افعال : از طاعات و معاصی ، و ظلم و عبادات ، بمقدار سعه قلوب ، حاصل شده ، و موجب موفقیت و نورانیت و توجه بحق و یا شقاوت میگردد .

سوم - سعادت و شقاوت فعلی متحصّل از دو نوع اول و دوم که : برای انسان موجود و فعلیت پیدا کرده ، و مبنای مقام و مرتبه و ثواب و عقاب میشود .

۳- سعادت و شقاوت ذاتی فطری : موجب و علت هدایت یا ضلالت نباشد ، بلکه معرف محدودیت و تشخیص دهنده مراتب وجودی و سعه قلب و ضیق باطن است . و انسان در هر مرتبه‌ای از مراتب سعادت و شقاوت باشد : دارنده اختیار است ، که میتواند با حسن اختیار و انتخاب ، خیر و صلاح خود را در محدوده وجودی خود برگزیند ، و در نتیجه روی بسوی سعادت خود کرده ، و خود را در این مسیر تقویت و موفق بدارد .

و از طرف دیگر : هرکسی در محدوده وجود خود ، اختیار دارد که در اثر سوء نظر و پیروی از تمایلات برخلاف عقل ، راه فساد و انحراف و ظلم و حيله را انتخاب کرده ، و بتدریج خود را در این مسیر تقویت و محکم کند .

۴- سعادت و شقاوت : اختصاص بجهت روحانی نداشته ، و بر سه نوع منقسم میشود : اول - در جهت زندگی مادی و دنیوی که : وسائل برنامه جریان مادی برای او بنحو مطلوب و مشروع و پسندیده و روی موازین عقل و صلاح و خیر میسر گشته و در این راه موفق و پیش برود . و یا بزحمت و تکلف و برخلاف راهنمایی عقل و

عقلاء ، راه جهل و انحراف از حق و ظلم و تعدی بحقوق دیگران را برنامه خود قرار داده ، و تیشه بریشه سعادت و خیر و صلاح خود بزند .

دوم - سعادت و شقاوت روحانی خالص که : تمام توجه او بجهت إخلاص در عبودیت و سیر بسوی لقاء پروردگار متعال و تهذیب کامل نفس و تکمیل و تقویت آن باشد .

سوم - سعادت و شقاوت از هر دو جهت - دنیوی و اَلهی .

۵- پس سعادت و شقاوت : مخصوص جهت روحانی و معنوی نبوده ، و در زندگی دنیوی نیز تحقق پیدا میکنند .

و در اینصورت : شقاوت منحصر میشود بأفرادیکه در زندگی مادّی دنیوی و هم از لحاظ حیات روحانی دچار بانحراف و اعراض از خیر و صلاح و راه سعادت خود باشند .

و اقلّ مرتبه سعادت آنکه : زمینهای فی الجمله برای انسان از جهت معنوی یا مادّی ، موجود باشد که با آن زمینه و سرمایه موجود ، بتواند خود را در محدوده وجودش بسوی خیر و صلاح سوق بدهد .

و چون سعادت را دارای مراتب بسیار زیاد میدانیم : افرادی که از تمام این مراتب محروم شده ، و بکلی مشمول شقاوت و بدبختی گشته ، و امید هدایت و سعادت درباره آنان داده نشود : جمع قلیلی خواهند بود که - **حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ - ۷ / ۲** ، که در اثر سوء تربیت و سوء اعمال بمرحله بسته شدن صفحه سعادت آنان منتهی میشود .

۶- شقاوت مطلق در مرحله تکوین و خلق : محال است ، زیرا تکوین در حقیقت

تجلی و ظهور صفات قدرت و علم و اراده پروردگار متعال است ، و اراده و اختیارِ خلقِ چیزیکه فساد و شقاوت مطلق باشد : علامت ضعف در اراده و فقدان علم و احاطه است ، و کسیکه در وجود او ضعف و احتیاج و محدودیت باشد : هرگز خدای واجب مطلق نامحدود و نامتناهی نخواهد بود .

و أيضاً ، موجودیکه هیچگونه مقتضی خیر و صلاح در وجود او نیست : هرگز خیر و صلاح در خلق او نیز نخواهد بود .

مضافاً بر آنکه : اگر در مقام تکوین و خلق ، کسی شقی باشد : هرگز از جانب خداوند متعال مورد توجه تکلیف نخواهد بود .

و از این لحاظ تعبیر بجملة - فی بطنُ أمّه ، شده است ، و آن مرحله بعد از تکوین است .

۷- فی بطنُ أمّه : بطن در مقابل ظهور است ، و بطن بمعنی باطن و اعمّ است از معده و رحم . و تعبیر بطن امّه : اشاره باشد ببلوغ جنین بحدّیکه صدق انسانیت کند با تمام شدن اعضاء ، و اینمعنی پس از تکوین اصل ماده خواهد شد . و مؤید اینمعنی است : تعبیر به سَعِدَ و شقی بصیغه ماضی که دلالت بر حدوث تحقیق فعل میکند ، نه بر ثبوت صفت .

و گفته شد که : سعادت و شقاوت ذاتی در اثر علل و اسباب خارجی و عوارض حاصله از محیط و خصوصیات اعمال و اخلاق و صفات ابویین و حوادث ، بوجود خواهد آمد ، نه با تکوین و خلق .

و هم معلوم شد که : سعادت و شقاوت مراتب زیادی داشته ، و بمعنی مقتضی است ، نه سبب و علت تامّ . و در عین حال اعمّ است از جهت امور دنیوی و زندگی

مادّی ، و یا از جهت روحانی .

و أمّا جهت ذکر مرحله اوّل از مراحل سعادت و شقاوت در حدیث ( مَنْ سَعِدَ فِی بطنِ امّه ) : برای آنستکه از این مرحله سعادت یا شقاوت نشأت گرفته و آغاز میشود ، و سپس با مرحله دوّم تکمیل و تثبیت می‌گردد .

۸- عَلِمَ اللّٰهُ اَنْتَ سَيَعْمَلُ : این جمله نزدیک است بهمان معنی اقتضاء و حالت مساعد یا حصول حالت منافی خیر و صلاح .

آری علم عبارت از احاطه و آگاهی بکلیات و جزئیات یک قضیه و جریان باشد ، و هرگز علم علت نیست برای وجود و تحقق آن در خارج ، چنانکه در جریان علوم ما نیز اینچنین است .

و خداوند متعال محبوب بزمان و مکان و سائر حدود نبوده ، و نور علم محیط او بحال و گذشته و آینده برابر است .

و روی جریان طبیعی خارجی ، چون حالت اقتضاء در چیزی بوجود آمد : رویهمرفته باقتضای خصوصیات و شرائط موجود ، آثار و نتایج مترتب نود درصد معلوم میشود .

پس در اینمورد تعبیر با علم خداوند بجریان آینده : بسیار متناسب و عین حقیقت و بهترین تعبیر خواهد بود .

۹- فَكُلُّ مَيْسَرٍ لِّمَا خُلِقَ لَهُ : آفرینش از خداوند متعال چون سائر اسباب و وسائل و ماشین‌های گوناگونی است که هرکدام از آنها بیک منظور و هدفی ساخته شده است ، و بهتر است در مسیر همین منظور مورد استفاده قرار بگیرد .

خلق جهان و جهانیان روی نظم دقیق و تقدیر بسیار صحیح و با در نظر گرفتن

مقاصد و نتایج کاملی صورت گرفته است ، و افراد مردم هم مختلف آفریده شده‌اند ، و همینطوریکه از لحاظ صورت و شکل با همدیگر اختلاف دارند : از جهت استعداد و قوای نفسانی و تمایلات و ذوقیات و قوای ظاهری و صفات روحی نیز مختلف بوده ، و در نتیجه روش و رفتار و مسیر آنان متفاوت خواهد بود .

و اگر هر فردی خصوصیات استعداد و کیفیت آفرینش ذاتی خود را تشخیص و تمییز بدهد : سعادت خود را در مسیر همین خطّ در یافته ، و تقویت و تکمیل نفس خود را از همان نقطه شروع کرده ، و با استقامت در انجام وظائف خود بمطلوب خواهد رسید .

و اینمعنی همان تحقّق حقیقت سعادت خواهد بود .

۱۰- و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ : اینمعنی بنحو کلی از مصادیق - اَعْمَلُوا فِکْلًا مِیسِرًا لِّمَا خُلِقَ لَهُ - میباشد ، زیرا خداوند متعال برای انسان مقدمات و اسباب و شرائط و امکانات عبادت و عبودیت خود را فراهم و تکویناً آماده کرده است .

آری اعضاء و جوارح کار و خدمت ، قوه و قدرت ، استعداد و مهیا بودن ، عقل و تمییز خیر و صلاح ، قوه روحانی و روح ، ارشاد بآنحاء مختلف ، توجه و تمایل بکمالات ، و سائر اسباب سیر برای قرب بخداوند متعال : همه در محیط زندگی انسان و در وجود خود او فراهم شده است .

و عبودیت بمعنی فرمانبرداری و بندگی مطلق است ، و مخصوص نماز و روزه و ذکر و سائر اعمال شرعی نیست ، و هرکسی باید طبق شرائط و مقتضیات مخصوص خود ، حقیقت عبودیت را در وجود خود پیاده کند ، از عبادات ، اذکار ، تأمین معاش ، اداره و تأمین و تربیت عائله ، خدمات لازم برای بندگان خداوند ، فراهم

کردن وسائل استراحت و نظم امور ، تحصیل علوم مربوط به وظائف لازم خود ، و سائر آنچه لازم باشد .

پس سعادت انسان در سیر و عمل کردن باقتضای این اسباب و شرائطی است که خداوند متعال در رابطه بوجود او فراهم و خلق فرموده است . و شقاوت او در انحراف از این مسیر و استفاده نکردن از این وسائل خواهد بود .

۱۱- ضمناً معلوم شود که : سعادت و خوشبختی حقیقی در جهت زندگی دنیوی ، ملازم با سعادت روحانی باشد : زیرا وقتی انسان از جهت زندگی دنیوی خوشبخت و موفق شده ، و زندگی او پسندیده و مطلوب و نتیجه‌بخش گردید : قهراً موافق حیات روحانی بوده ، و با زندگی معنوی التیام پیدا خواهد کرد .

آری آن زندگی مادی که منافی زندگی روحانی و برخلاف مسیر معنوی و مخالف برنامه الهی باشد : کمال شقاوت و نهایت مغبون بودن و خسران عظیم خواهد بود . و اینست حقیقت جمله - رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً - و زندگی دنیوی وقتی حَسَنه میشود که به حیات ابدی روحانی یاری کرده ، و با آن التیام داشته باشد .

## باب هفدهم

### علم به غیب

عن عبدالله بن المغيرة قال ، كنتُ أنا و يحيى بنُ عبدالله بنِ الحسن ، عند أبي الحسن عليه السلام ، فقال له يحيى جعلتُ فداك ، إنهم يزعمون أنك تعلمُ الغيبَ ؟ فقال : سبحان الله ، ضَعُ يدك على رأسي ، فوالله ما بقيتُ شَعْرَةٌ فيه و لا في جسدي إلا قامت . ثمَّ قال : لا و الله ما هي إلا وراثَةٌ عن رسولِ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله .

أمالی المفید مجلس ۳ ح ۵

### ترجمه :

ابن مغیره گفت : من و یحیی بن الحسن نزد امام هفتم علیه السلام بودیم ، یحیی از آنحضرت پرسید که : من فدای تو گردم ، جمعی گمان میبرند که تو علم بگیب داری ؟

امام فرمود : سبحان الله ! دستت را بسر من بگذار که سوگند بخداوند متعال ، باقی نماند مویی در سرم و نه در بدنم مگر آنکه از عظمت این سخن برخاسته شد . سپس فرمود : اینچنین نیست ، قسم بخداوند متعال ، نیست اینمعنی مگر از راه وراثت از پیغمبر اکرم ( ص ) .

## توضیح :

در اینمورد مطالبی را توضیح میدهیم :

۱- غیب : در مقابل حضور و بمعنی پوشیده شدن و مستور بودن باشد .

و برای حضور و یا غیب مراتبی تصوّر میشود :

أول - حضور در مکان مقابل ، و یا غیبت از آن محلّ بنقطه دیگریکه مشهود نباشد ، مانند غیبت از حضور در مدرسه ، و نظر در اینجا به محسوس بودن نیست .  
دوم - حضور در مقابل حواسّ ظاهری ، و یا غیبت از حواسّ که در مرأی و مسمّع و ملمس و مشمّ قرار نگرفته باشد ، چون بودن حیوانی در محلّیکه دور از احساس قوای باصره و سامعه و لامسه و شامه است ، خواه کنار بودن از لحاظ مکان باشد ، یا از جهت زمان ، یا از جهات دیگر ، و مکان مورد توجّه نیست .

سوم - از لحاظ آگاهی و علم : یعنی چیزی معلوم و مستحضر در ذهن بوده ، و یا مجهول و ناشناخته باشد ، اگرچه در رابطه موضوعی حاضر و مشهود باشد ، مانند -  
و يَقُولُونَ خَمْسَةَ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ ۱۸ / ۲۲ - میگویند اصحاب كهف پنج تا هستند ، و این حکم بغيب است .

چهارم - از لحاظ معارف و حقائق إلهی که با بودن زمینه و استعداد روحانی ، از جانب پروردگار متعال إفاضه شده ، و برای بندگان مقربّ شهود میگردد ، و برای دیگران غیب است . مانند -  
عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ  
مِن رَّسُولٍ ۷۲ / ۲۶ .<sup>۱</sup>

پنجم - علوم غیبی مخصوص به پروردگار متعال : مانند آنچه مربوط باشد

۱- خداوند عالم به غیب است ، و ظاهر نمیکند کسی را بغيب خود ، مگر کسیرا که به پسندد او را .



بجزئیات آجال ، عواقب امور افراد ، تقدیرات مخصوص ، جریان بداء ، خصوصیات عوالم ماورای طبیعت ، و حقائق مخصوص در عالم لاهوت ، و بطور کلی آنچه صلاح در علم بآن نیست ، یا استعداد فهم آنها در اشخاص نباشد .

و اینقسم از علوم غیبی قابل درخواست نبوده ، و علم و تحمّل آنها نیز برای دیگران مشکل و بلکه ممکن نباشد .

و أمّا سه قسم اول : قابل معرفت و تحقیق و شناسایی باشد . و در قسم چهارم نیز با تحصیل مقدمات مربوط و با اصلاح زمینه و مقتضی ، میتوان آنها را بدست آورد .

۲- **أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ** : نظر بعلم غیب مطلق است که شامل همه اقسام و مراتب غیب میشود . و اینمعنی نسبت بمخلوق و فردیکه محدود و حادث و ضعیف و محتاج است : محال و ممتنع باشد ، زیرا علم بغیب مطلق میباید از وجودی صورت بگیرد که واجب مطلق و نامحدود و ازلی و ابدی و نامتناهی است .

و گفته شد که : حقیقت علم إحاطه است ، و تا إحاطه بهممه عوالم و مراتب موجودات پیدا نشود : علم مطلق بشهود و غیب امکان پذیر نخواهد بود .

خداوند متعال می فرماید : **عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۷ / ۳۶** ، و **عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ۵۹ / ۶** .<sup>۱</sup>

۳- **فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ شَعْرَةٌ** : آری این نسبت مانند نسبت دادن الوهیت و نامحدود بودن و نامتناهی شدن و واجب مطلق و ازلی و ابدی گشتن است : به عبد مطلق

۱- عالم غیب و شهادت است و او حکیم و آگاه است . و نزد او است کلیدهای غیب ، نمیداند آنها را مگر او .

محدودیکه از خود چیزی نداشته ( لا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً و لا ضَرّاً )<sup>۱</sup> و در مقابل مولای خود فانی و تسلیم کامل است .

۴- إِيَّا وَرِاثَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص : اشاره است به آیه کریمه - عَالِمُ الْغَيْبِ  
فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ - ۲۶ / ۷۲ .

و معلوم شد که : در چهار قسم اول از غیب ، و بلکه در بعضی از موارد قسم پنجم نیز ( استثناءً ) که مقتضی و زمینه و صلاح موجود باشد : شخص ولی مقرب پروردگار متعال ، مورد إفاضه و وَحی و تعلیم قرار گرفته ، و از قسمت معلومی از غیب را آگاه میشود .

و اینمعنی در حقیقت وراثت از مقام ولایت رسول اکرم ( ص ) است که از جانب خداوند متعال داده میشود .

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - ۵ / ۵۵ .

ولی شما تنها خدا و رسول خدا و آنانی هستند که ایمان کامل دارند .  
و در باب ۱۹ قسمتی از علوم غیبی بحث خواهد شد .

۱- مالک نمیشود برای خود سود و نه ضرری را .

## باب هیجدهم

### علوم انبیاء و ملائکه

عن سَمَاعَةَ ، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ : إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِلْمِينَ : عِلْمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ ، فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ فَقَدْ عِلْمَنَاهُ . وَ عِلْمًا إِسْتَأْتَرِبَهُ ، فَاذَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمْنَا ذَلِكَ وَ عُرِضَ عَلَى الْأُمَّةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَلْبِنَا .

و عن علی بن جعفر ، عن أخیه موسی بن جعفر : مثله .

کافی باب إنّ الأئمة یعلمون جمیع - ح ۱-۲ .

### ترجمه :

از سَمَاعَةَ ، از امام ششم ، فرمود : برای خداوند متعال دو نوع از علم هست ، اول - علمیکه ملائکه و رسولان و انبیاء را بآن مسلط و آگاه ساخته است . دوم - علمیکه آنرا برای خود اختصاص داده است . در قسم اول همه آن علوم را ما آگاه هستیم . و در قسم دوم آنچه در آن علوم بدا حاصل شود : ما را آگاه می‌سازد از آن ، و به امامان پیش از ما نیز اینجهت عرضه شده است .

و علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه‌السلام مثل این روایت را نقل کرده

است .

## توضیح :

در این حدیث شریف مواردی محتاج بتوضیح است :

۱- أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ : بطوریکه در باب ۳ معلوم شد ، حقیقت علم عبارت از احاطه نور وجود است ، و چون نور وجود بمراتب موجودات مختلف میشود : پس باختلاف مراتب کیفیت و شدت و قوت آن نیز متفاوت خواهد شد .  
و بطور کلی حقیقت علم و احاطه تابع اختلاف مراتب وجود است ، و چون اختلاف در مراتب هستی مستلزم اختلاف در میزان احتیاجات و خصوصیات نیازمندی است : قهراً وجود علم در هر مرتبه‌ای از موجودات نیز مطابق آنمرتبه خواهد بود .

در وجود ملائکه بتنوع آنها : نیازمند باگاه بودن و علم بوظائف و خصوصیات آنها باقتضای کیفیت خلقت و اختلاف مراتب آفرینش آنان باشد ، مانند حالت قیام یا رکوع یا سجود یا وساطت در امور خلق یا در ابلاغ سفارشها و اوامر الهی یا انجام مأموریت‌های مخصوص و غیر اینها .

و چون آفرینش آنان روی نقشه طهارت و صفا و خلوص شده ، و از کدورت و آلودگی و گرفتگی‌های عوالم ماده منزّه و پاک هستند : قهراً وظائف آنان نیز در محدوده همین عناوین بوده ، و بطور کلی مربوط بجهات انجام وظائف اطاعت و عبودیت صرف و خالص خواهد گشت .

پس هر نوعی از ملائکه بهر نحویکه آفریده شده و باقتضای آن موظف بانجام وظیفه مخصوصی گشته‌اند : ناچار در آن قسمت آگاهی و علم هم داده شده‌اند .

۲- و أَنْبِیَاءَهُ وَرُسُلَهُ : در باب ۲۰ مختصری از خلقت انبیاء و مرسلین بحث شده

است . و بطور اجمال آفرینش انبیاءِ اَلْهٰی باختلاف طبقات و مراتب روحانی آنان ، هرکدام بتناسب آفرینش ذاتی ، مأموریت مخصوص و وظائف معینی دارند ، و از جهت کیفیت و خصوصیات رسالت و ابلاغ و مقام نبوت ، با همدیگر تفاوت پیدا میکنند .

و قهراً بموجب مقام معنوی و مرتبت روحانی ، و وظائف معین شده : لازم میشود که مطابق آنها آگاهی و علم و معرفت داشته ، تا بنحو احسن و مطلوب اوامر پروردگار متعال را در خارج اجراء کنند .

و محدوده وظائف نبوت بسیار وسیعتر از محدوده وظائف ملائکه است ، و بطور اجمال بچندین قسمت منقسم میشود : اول - پیدا کردن حالت اِخْلَاص و عبودیت تمام در اثر طاعت و تزکیه نفس و تهذیب باطن .

دوم - پیدایش انوار حقائق و معارف اَلْهٰی در قلب ، تا بتواند بطور شایسته ارتباط خود را با مقام عظمت پروردگار متعال برقرار ساخته ، و برای همیشه ثابت بدارد .

سوم - آگاهی و علم کامل از خصوصیات مواد برنامه مأموریت خود در هر قسمتی که باشد ، مانند مراحل توحید و حقائق صفات و اسماء اَلْهٰی ، و آنچه مربوط بعوالم ماوراء طبیعت و معاد باشد ، و آنچه در ارتباط تهذیب و تزکیه قلوب مردم لازم است ، و تمام احکام و مقرراتی که در مقام عمل رعایت آنها واجب است ، از احکام عبادات یا معاملات ، یا سائر فروع فقهی که از قوانین اَلْهٰی محسوب میشود .

چهارم - آنچه علم بآن از لحاظ دعوت مردم لازم باشد ، مانند آگاهی از ادیان

گذشته و موجود ، و علوم اجتماعی ، و مطالب عقلی ، و براهین منطقی ، و غیر اینها .

پنجم - تشخیص و بصیرت معنوی داشتن در امور و اشخاص و موضوعات ، و دارا بودن نور باطنی و چشم حقیقت‌بین .

۳- فقد علمناه : پس علمیکه برای ملائکه و انبیاء و مرسلین بوده است : همه برای حضرات ائمه علیهم السلام و در قلوب آنان جایگیر میشود :

أول - مقامات صفاء و طهارت و خلوص و نزهت تامّ انواع ملائکه بتنوع و تلون آنان ، در وجود امام علیه السلام که خلیفه خداوند و رسول خدا است ، ظهور و تجلی کرده ، و روی این تجلیات روحی باطنی ، حالات سجود و عبودیت ، و رکوع و خضوع کامل ، و قیام و اطاعت اوامر الهی ، و انجام خدمات و وظائف مشخصه ، از وجود آنان ظاهر میگردد .

و این حالات ملازم با علم و معرفت کامل بهمه این موارد و امور و موضوعات بوده ، و قهراً عالم بآنها خواهند بود .

و ضمناً حصول مقامات خلوص و صفاء و طهارت کامل ، ایجاب میکند که چون ملائکه که از عالم قدس ملکوت هستند ، نورانیت و روحانیت و صفای تمام پیدا کرده ، و حجابهای مادی و ظلمات باطنی و آلودگیهای روحی برطرف گشته ، و موانع مکانی و زمانی در مقابل دید قلب و احاطه روح رفع شود .

و علم بعیب باین معنی از خواص بسیار مختصر مقامات روحانی آنحضرات میباشد که افراد متوغل در مادیات و محجوب بحجابهای ظلمانی نفسانی ، حتی از درک اینمرتبه نیز غافل میشوند .

و اگر اینمرتبه توأم باشد با مقامات بالاتر، از شهود معارف یقینی و بصیرت و بینایی قلب و احاطه وسیعتر، بهتر خواهد توانست بماورای محسوسات آگاهی پیدا کند.

دوم - مقام امامت عبارت است از پیشوایی ملت و جانشین شدن از پیغمبر خدا در جهت ابقاء و ادامه دادن و حفظ و اجراء برنامه او. و اینمعنی ملازم است با داشتن استعداد ذاتی، و دارا بودن صفات روحانی، و علوم و معارف، و احاطه کامل بهممه آنچه رسول اکرم داشته و اظهار کرده است.

پس امام که خلیفه پیغمبر اکرم است: میباید مانند پیغمبر خدا بطور اجمال از تمام امتیازات و خصوصیات اخلاقی و علمی و عرفانی و روحانی او بهره‌مند گردد.

۴- و علماً استأثر به: استیتار بمعنی طلب اثر و اختیار اثر کردن است، و منظور اختیار علم است برای خود و مخصوص خود.

و این علوم عبارتست از آنچه از محدوده احتیاجات ملائکه و انبیاء بیرون گشته، و در جریان زندگی و انجام وظائف نبوت و رسالت و عبودیت آنان نیازی بآنها نباشد، خواه مربوط بعوالم مادی باشد، یا ماورای ماده، یا از عوالم جبروت و لاهوت.

مانند علم بحوادث آینده و قضایای متأخر زمانی، یا آنچه از گذشته مربوط باموری باشد که ارتباطی بمقام نبوت ندارد، و همچنین از جزئیات مربوط بعوالم دیگر که خارج از محدوده رسالت بوده، و از لحاظ معارف الهی و دینی که از معارف خصوصی محسوب میگردد.

البته از این علوم اگر چیزی در خط رسالت مورد احتیاج بوده و مورد ابتلاء واقع

شود: بطور مسلم با توجه روحانی خالص، و یا بوسیله قذف در قلوب، یا نکت در  
 أسمع که در باب ۱۹ توضیح داده شده است، روشن و إلقاء خواهد شد.  
 در کافی (باب أن الأئمة إذا شاءوا علموا): از حضرت أبو عبدالله نقل میکند:  
 چون امام بخواهد که چیزی را بداند خداوند او را می‌فهماند.  
 ۵- فإذا بدا لله في شيء منه: بدو بمعنی ظهور آشکاری است که بدون قصد  
 حاصل شود، و آن در مقابل خفاء و کتمان باشد. بخلاف ظهور که در مقابل بطون  
 است.  
 و بداء نسبت بخداوند متعال: ظهور و آشکار شدن امری است که مخفی بوده و  
 در مقابل دیگران مکتوم و پوشیده بود.  
 و اینمعنی در دو مورد تحقق پیدا میکند:  
 أول - در مورد امری که موقت و تا أجل محدودی بوده، و این موقت بودن روی  
 صلاح‌بینی صورت گرفته، و برای دیگران روشن نشده بود، مانند موضوع قبله که  
 در وقت معین از بیت‌المقدس بسوی کعبه برگشته شد.  
 و إعلام این توفیق برخلاف مصلحت مسلمین و اسلام بود، زیرا موجب ضعف و  
 اختلاف و مخالفت مخالفین میشد.  
 دوم - در مواردیکه موضوعی یا حکمی در اثر حوادث و یا أعمال مطلوب یا  
 نامطلوب و شرّی تغییر پیدا کند.  
 مانند صله أرحام و صدقات دیگر که موجب زیادی عمر انسان میشود، و یا آنچه  
 عمر انسان را کم کند.  
 و در هر دو صورت علم أصیل پروردگار متعال، از اول محیط بوده، و پیش از



تکوین و حکم آنرا میدانست ، ولی روی صلاح و خیراندیشی إخفاء شده بود ، و سپس حقیقت امر روشن گشت .

و اینمعنی موجب امیدواری بیشتر ، و توجه داشتن ، و درخواست نمودن حاجت ، و ارتباط و ادامه عبودیت خواهد بود .

و از این لحاظ در کافی نقل میکنند که : زارة عن أحدهما (ع) قال : ما عبِدَ اللهُ بشيءٍ مثلِ البَداءِ - باب البَداءِ .

فرمود امام پنجم یا ششم که : خداوند متعال بچیزی مانند بداء پرستش و عبادت نشده است .

۶- أَعْلَمْنَا ذَلِكَ : گفتیم که علوم مخصوص بخداوند متعال که ظاهر نمیشود ، از علوم انبیاء خارج است ، ولی اگر بعنوان حصول بداء در آن علم ، از مخصوص بودن و خفاء بیرون آمده و در خارج آشکار گردید : لازم است انبیاء و خلفاء آنان از آن آگاه و مطلع گردند .

و از این نظر است که : بداء در علوم انبیاء واقع نشده ، و اگر در موردی صورت بگیرد ، آنان مطلع خواهند شد ، تا در مورد تکذیب قرار نگرفته ، و موجب سستی ایمان دیگران نشود .

و بطوریکه گفتیم : علم باقتضای ذات و موافق خصوصیات ذاتی موضوعات و طبق وظائف و برنامه‌های مشخص و مقدریست که روی آنها تکوین و خلق شده است .

## باب نوزدهم

علوم حضرات ائمه عليهم السلام

در پاسخ سوالات علی بن سَوید

عن علی بن سَوید قال، کتبتُ الی اَبی الحسنِ موسی علیه السلام، و هو فی الحَبَسِ کتاباً أسأله عن حاله و عن مسائلَ کثیرةٍ، فاحتَبَسَ الجوابُ علیَّ أشهُرٌ، ثمَّ أجابَنی بجوابٍ، هذه نُسخته :

بسم الله الرحمن الرحيم . أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي بَعَّظَمَتَهُ وَ نُورَهُ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بَعَّظَمَتِهِ وَ نُورَهُ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ ... وَ سَأَلْتُ عَنْ مَبْلَغِ عِلْمِنَا؟ وَ هُوَ عَلِيٌّ ثَلَاثَةٌ وَجُوهٌ : مَاضٍ وَ غَائِبٍ وَ حَادِثٍ .

فَأَمَّا الْمَاضِي : فَمُفَسَّرٌ . وَأَمَّا الْغَائِبُ : فَمَزْبُورٌ . وَأَمَّا الْحَادِثُ : فَقَدْ فُتِيَ الْقُلُوبَ وَ تَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ، وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا، وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

روضه کافی ص ۱۲۴

ترجمه :

علی بن سَوید سایی گفت : بحضور امام هفتم که در زندان بود ، نامه ای نوشته و از حالات آنحضرت استفسار نموده ، و ضمناً از مسائل زیادی از آنجناب پرسیدم ؟

و مدّتی پاسخ نامه و سؤالات من بتأخیر افتاده ، و پس از چند ماه جواب نامه را دادند ، و نسخه آن اینست :

بسم الله الرحمن الرحيم . ستایش کردن مخصوص به پروردگاری است که بلند مقام و دارای عظمت و بزرگواری باشد ، آن خداییکه بعظمت و نور خود قلوب مؤمنین را بینا گردانیده است ، و بسبب عظمت و نور او افراد جاهل با او دشمنی ورزیده‌اند ... و سؤال کردی از حدّ وصول علم ما ؟

و علم ما بر سه صورت باشد : ماضی ، غایب ، حادث . أمّا ماضی که در زمان گذشته محقق شده است : پس آن شرح و توضیح داده شده است در کلمات انبیاء و اولیاء علیهم السلام .

و أمّا غایب که از مجموع و از کلیات سابق باقی مانده است : پس آن تحکیم و تثبیت شده ، و معلوم و مشهود است .

و أمّا حادث که بعداً پدید آید : پس آن انداختن بقلبها و یا زدن خفیف در گوشها باشد ، و این قسم سوم بهترین علم ما است که خداوند متعال عطاء میفرماید .

و در عین حال پیغمبری پس از پیغمبر ما نباشد .

### توضیح :

در این حدیث شریف موضوعاتی را توضیح میدهیم :

۱- بعظمته و نوره أبصر : إِبصار : بمعنی بینایی دادن است ، و اینمعنی متوقف است بداشتن بزرگواری و قدرت و توانایی و نور ، تا بتواند در اثر داشتن مقام

عظمت که تفوق در قوت و بزرگواری است و باقتضای نور ذاتی خود ، مؤمنین را بینایی و بصیرت باطنی و معرفت بدهد .

و همین بودن عظمت و نور است که : افراد جاهل که غرق تاریکی جهل و ظلمت قلب و محجوب بهوی و تمایلات مادی هستند ، با او مخالفت و عناد ورزیده ، و در حقیقت با بزرگواری و نورانیت و سعادت خود دشمنی مینمایند .

۲- مَبْلَغِ عَلْمِنَا: بلوغ بمعنی رسیدن چیزی است بحدّ اعلی و تمام آن ، و آن صیغه اسم مکان است بمعنی محلّ و مقام بلوغ .

و چون عِلْم بضمیر - نا ، اضافه شده است : دلالت میکند بعلوم مخصوص حضرات ائمه علیهم السلام .

و علومیکه برای مقام امامت و ولایت لازم است : از سه قسمت متشکل میشود ، اوّل - آنچه مربوط بأحكام و آداب دینی و راجع بأعمال و وظائف ظاهری بندگان است .

دوّم - آنچه در رابطه تهذیب نفس و تزکیه قلب و تصفیه باطن از صفات رذیله حیوانی است .

سوّم - آنچه ارتباط پیدا میکند بعالم لاهوت از معارف و حقائق الهی و دقائق صفات و أسماء ربّانی ، که باید با إفاضه و وحی و إلهام از جانب پروردگار متعال صورت بگیرد .

و در کافی ( باب صفة العلم ) از امام هفتم نقل میکند که : **إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ : آيَةُ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ .**

علم بر سه گونه است : آیت ( آنچه نشان دهنده مقصود باشد ) محکم و متقن که

مظاهر صفات و مقامات الهی است .

و فریضه و اندازه‌گیریهای معتدل است که : عبارت باشد از تسویه و تعدیل صفات و اخلاق نفسانی .

و روش و طریقه بر پا شده و عملی است که : عبارت باشد از احکام و آداب دینی و مقررات لازم و وظائف انفرادی و اجتماعی که از جانب خداوند متعال برای سعادت مردم تنظیم میشود .

۳- فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ : ماضی بمعنی چیز است که محقق و واقع شده است . و تفسیر بمعنی شرح دادن با توضیح باشد .

و عنوان علم ماضی : اعمّ است از آنکه از قسم مربوط بأحكام و آداب و وظائف عملی باشد . یا در رابطه تهذیب نفس و تزکیه اخلاق باشد . و یا از معارف و حقائق باشد .

و هرکدام از این اقسام که در گذشته محقق و واقع بوده است : قهراً در کتابهای آسمانی و کلمات انبیاء و اوصیاء باندازه لزوم شرح و توضیح داده شده است .

۴- وَأَمَّا الْغَايِرُ فَمَزْبُورٌ : غایر بمعنی باقیمانده‌ای که استمرار پیدا کند از جمله موضوعیکه بنحو کلی یا مطلق ذکر شده است .

و مزبور بمعنی مطلق خطوطی است که تثبیت و تحکیم بشود خواه خطاً طبیعی باشد و یا خط کتابتی و یا روی نظر و فکر .

و آنچه از علوم سه‌گانه گذشته ، بقایا و آثار و متعلقات مربوط بآنها ، و یا فروع و لوازم و لواحق باشد : البتّه در صحف خارجی و یا در صحف قلوب اولیاء خدا مضبوط و ثابت و روشن و مقرر میباشد .

مانند فروع و آثاریکه از اصول و کلیات استفاده شده ، و علماء ربّانی با نورانیت قلب و با قدرت علمی استنباط کرده ، و با قاطعیت حکم میدهند . و بالاتر از این حکم و استنتاج حضرات ائمه علیهم السلام است که حکم آنان مطابق واقع و حقیقت باشد ، نه قطع و یقین از لحاظ ظاهر .

۵- و أمّا الحادث ففَذْفُ فی القلوب و نَقْرُ فی الأسماع : قَذْف بمعنی رمی و انداختن است . و نَقْر بمعنی زدن خفیفی است که بوسیله انگشت یا منقار و أمثال آنها صورت بگیرد .

و جامع این دو قسمت عبارت است از وحی ، و آن إلقاء امری است در باطن دیگری ، خواه بواسطه باشد یا بیواسطه ، و لازم است با تحقّق حالت شهودی ، و مفید علم و یقین باشد .

و بهر صورت همینطوریکه وحی امر معنوی و روحانی است : میباید در طرف روحانی و روح انسان وارد شود ، و منظور از قلوب و أسماع و قذف و نقر : مفاهیم روحانی آنها باشد ، نه عناوین و مصادیق مادی خارجی .

و فرق در میان قذف در قلوب و نقر در أسماع اینستکه : در قذف در قلوب ، فقط خود مطلب فهمیده میشود که وارد قلب شده ، و قلب نورانی انسان آنرا شهود میکند ، مانند مشاهده چشم چیزها که در مقابل او باشد ، و این شهود قویتر از مشاهده حسّ باصره ظاهری است ، و هرگز اینمعنی بخیال و وهم و أمثال آنها اشتباه نخواهد شد .

و أمّا در نَقْر در أسماع : اینمعنی در أسماع قلوب با استماع لیّن و با نَقْر و برخورد لطیف تحقّق پیدا میکند ، و در موارد شنیدن اصوات روحانی با کلمات

استعمال میشود .

و چون این نقر نیز إلقاء امری است در قلب بواسطه کلمات و ملائکه و أرواح ، یا ایجاد بی‌واسطه : از مصادیق وحی خواهد بود .

و بهر صورت خواه إلقاء بصورت قذف باشد و یا بصورت نقر : لازمست انکشاف شهودی در قلب حاصل شده ، و یقین و طمأنینه صد در صد پیدا گردد .

اگرچه موارد این دو مفهوم مختلفند : زیرا سمع را در مورد شنیدن مسموعات ، و قذف را در مورد دیدن و درک مبصرات استعمال میکنند .

۶- و هو أفضل علمنا : آری در دیدن و شنیدن ظاهری جسمانی ، محتاج بوسائط و أسباب باشد ، تا وارد قلب شده و برای قلب و روح انسان علم حاصل شود ، ولی در سمع و إبصار باطنی روحی ، خود روح و نفس انسان بدون وساطت چیزی ( از مکان و هواء و عضو باصره یا سامعه و أعصاب و غیر اینها ) اشیاء مورد نظر و سمع خود را إدراک نموده ، و با ادراک شهودی یقینی نتیجه میگیرد .

و اینستکه میگوییم : إدراک قلب قویتر و نافذتر از إحساس حواس ظاهری بوده ، و بیشتر إفاده یقین میکند .

و حتّی در دو قسمت اول از صور و وجوه علم که ماضی و غابر بود : باز علم و یقین در مرتبه شهود کامل قلب نبوده ، و محتاج بواسطه نقل و استنباط میشد .

و ضمناً لطف تعبیر بکلمه وجوه : در این مورد ، و کلمه - تنوع العلم بثلاثة : در حدیث رسول اکرم ص معلوم گردید ، زیرا بحث در اینجا از خصوصیات و وجوه مطلق علم است از هر نوعی که باشد ، نه در اقسام و أنواع آن .

رجوع شود بکلمه وحی از کتاب التحقیق .

و برای تأیید روایت گذشته : حدیث دیگری نیز از امام هفتم از اصول کافی ( باب جهات علوم الأئمة ) نقل میکنیم :

مفضل بن عمر گفت ، عرض کردم بمحضر امام هفتم که ما از حضرت ابي عبدالله (ع) روایتی داریم که فرموده است : علم ما غایر ( در رابطه علوم گذشته از انبیاء و ائمه علیهم السلام ) ، و مزبور ( آنچه ثابت و محکم نزد آنان است ) ، و نکت ( زدن و تأثیر در چیزی است ) در قلوب ، و نقر ( زدن لطیف و خفیف ) در گوشها باشد . اما غایر : اشاره است بآنچه از علوم متقدم باشد و اما مزبور : آنچه از علوم در آینده است . و اما نکت در قلوب : عبارت است از إلهام . و اما نقر در أسماع : آنچه از علوم است که بوسیله ملك حاصل شود .

و نکت نتیجه قذف است ، یعنی نظر در آن بجهت تاثیر است .

و باید توجه داشت که : موضوع قذف و نکت در قلوب و یا نقر در أسماع ، برای کسی مفهوم میشود که بصفاء و روحانیت و طهارت قلب رسیده ، و با علائق مادی و صفات حیوانی محجوب نگردد . و اگر نه پیوسته در تحت نفوذ اوهام و خیالات شیطانی قرار گرفته ، و هرگز ارتباطی با ماورای عالم ماده پیدا نخواهد کرد .

آری اگر کسی موفق شده و صفاء و طهارت و روحانیتی در باطن پیدا کرده ، و صفات حیوانی و انانیت را از قلب خود تصفیه نمود : بمعانی نکت و نقر در حدود نورانیت و روحانیت و ارتباط خود ، عملاً مطلع خواهد شد .

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ - ۴۱ / ۳۰ - آنانکه با کمال صدق گفتند که خداوندِ مرتبی ما پروردگارِ متعال است ، و سپس روی این سخن عملاً استقامت صد در صد داشتند : ملائکه برای آنها نازل شده ، و آنان را



هدایت میکند .

## باب بیستم

### خلق انبیاء بر نبوت

عیسی شلقان، قلت لأبی الحسنِ علیه السلام و هو یومئذٍ غلامٌ قبلَ أوانِ بُلُوغِهِ : جُعِلْتُ فِداک ما هذا الَّذی یُسْمَعُ مِنْ أبیکَ إِنَّهُ أَمَرَنَا بِوِلايَةِ أبی الخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنَا بِالْبِرَائَةِ مِنْهُ ؟ قال ، فقال أبو الحسن ( ع ) مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِهِ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَى النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ ، وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيْمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ ، وَ اسْتَوْدَعَ قَوْمًا إِيْمَانًا فَإِنْ شَاءَ أَتَمَّهُ لَهُمْ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ . وَ إِنَّ أَبَا الخَطَّابِ كَانَ مَمَّنْ أَعَارَهُ اللَّهُ الْإِيْمَانَ ، فَلَمَّا كَذَبَ عَلَى أَبِي سَلَبَهُ اللَّهُ الْإِيْمَانَ .

کشی ح ۵۲۳

### ترجمه :

عیسی بن ابی منصور شلقان گفت : از حضرت موسی بن جعفر ( ع ) پرسیدم ، و او در آنروز غلام نابالغی بود : فدای تو بشوم ، چیست که شنیده میشود از پدر بزرگوار تو که : او امر کرده بود بر دوستی ابوالخطّاب ، و سپس فرموده است به دوری کردن از آن ؟ آنحضرت از جانب خود فرمود : خداوند متعال خلق کرده است انبیاء را روی مقام نبوت ، پس در حیات خود از انبیاء میشوند . و خلق کرده است مؤمنین را روی حقیقت ایمان ، پس مؤمن میشوند . و قومی را ایمان سپرده است ،

و پس از آن اگر مقتضی و زمینه بوده و بخواهد ایمان آنان را تکمیل میکند ، و اگر مقتضی نشد از آنان سلب خواهد کرد .

و أمّا أبو الخطّاب : از این رقم بوده است ، و چون رعایت تقوی نکرده و بر پدرم مطالب دروغی را نسبت داد : خداوند متعال ایمان را از او سلب کرد .

### توضیح :

در اینجا مطالبی را لازم است متذکر شویم :

۱- غلام : این کلمه در اصل ، صفت بوزن شُجاع است ، یعنی کسیکه متّصف باشد باشتهاء ، و شهوات در او متجلی گردد ، و چون پسر در زمان طفولیت تا حدّ بلوغ بعقل و تمییز ، تعلق بمشتهیات دارد : او را غلام گویند . و أمّا الجِدَارُ فکان لِغَلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ<sup>۱</sup> .

۲- ولایت : حقیقت معنای ولایت عبارت است از قرار گرفتن در جنب چیزی بقصد ارتباط با او ، خواه رابطه در میان آنها نیکو و مستحسن باشد ، و یا رابطه سوء .

و أمّا مفاهیم - قُرب و حُبّ و یاری کردن و پیروی : از لوازم و آثار معنی اصلی است .

۳- ابو الخطّاب : او محمد بن مِقْلَاصُ أُسْدِي كُوفِي از أصحابِ إمام ششم است ، و چون نسبت‌های دروغین بآنحضرت داده ، و از خود آراء باطلی اظهار کرد : در مورد نفرت و لعن آنحضرت قرار گرفت ، و در رجال کشتی قسمتی از آنها نقل شده است .

۱- ۱۸ / ۸۰ - أمّا دیواریکه خراب شد مربوط بدو غلام یتیم بود .

۴- خلق موجودات و تقدیر آنها: با اراده و قدرت و علم پروردگار متعال، تحقق و وجود خارجی پیدا کرده، و موجودات را در این دو مرحله هیچگونه اختیار و نظری نباشد: زیرا آنها پیش از خلق و تکوین، وجودی نداشتند تا نظر مخصوص و اختیاری در چگونگی آفرینش خود داشته باشند.

و اختیار پس از موجود شدن در اثر صفت حیات و قدرت پیدا میشود، رجوع شود به باب ۲.

۵- خلق و تکوین و تقدیر: در تمام مراحل صد در صد توأم با حکمت و نظم و صلاح‌بینی و خیراندیشی کامل باید صورت بگیرد، زیرا اگر کوچکترین اختلال و فساد و ضعف و شری در مراتب خلقت وجود داشته باشد: بطور یقین از ضعف و فقر و محجوبیت و محدودیت و عدم توجه و غفلت و احتیاج خالق و ایجادکننده آنها کشف خواهد کرد.

و بودن اینصفت در ذات پروردگار قادر و عالم و حی مطلق و نامحدود و ازل و ابدی و غنی بالذات محال است.

۶- اختلاف در مراتب خلقت: از لحاظ کیفیت، و شدت و ضعف، و مراتب قوت، و مراحل هدایت و روحانیت، و درجات فطرت و استعداد: بهترین نشانه کمال قدرت و علم و حکمت و تدبیر و احاطت است.

و چون در این مورد، نظم و حکمت و تدبیر عمومی در نظر گرفته شود: کمترین اعتراض و اشکال و خرده‌گیری دیده نشده، و هرچیزی بجای خود متناسب و نیکو و پسندیده خواهد بود.

چنانکه اگر مهندس استاد و فاضل و مدبری بخواهد ساختمان جامعی را

نقشه‌کشی کند: قهراً اطاقهای مختلف و حیاط و آشپزخانه و انبار و زیرزمین و حمام و توالت و حوض و باغچه و پله و دهلیز و پشت‌بام و غیر اینها که برای زندگی یک خانواده لازم است، در نظر خواهد گرفت.

و نبودن یکی از اینها موجب نقص و اعتراض واقع شده، و دلیل بر غفلت و توجه نداشتن و اشتباه خواهد بود.

۷- در نقشه شهری نیز اینمعنی توسعه پیدا کرده، و بجای در نظر گرفتن زندگی یک خانواده مخصوص، لازم است هزاران خانواده‌های مختلف از لحاظ کمیّت و کیفیت و مرتبت، در نظر گرفته شده، و آنچه مورد احتیاج است منظور گردد.

و گذشته از نظر صورت و ظواهر، از جهت موادّ اولیّه نیز باید بتناسب هر مورد جنسی که لازم است بکار گرفته شود، چون آجر و سنگ و آهن و سیمان و تخته و خاک و چوب و شیشه و گچ و درب و پنجره و درخت و گل و غیر اینها.

و در این نقشه‌ها و در بکار بردن موادّ اولیّه: صحیح نیست که یکی بزبان قال یا حال اظهار گله و اعتراضی نموده، و از موقعیّت خود نارضایتی کند، زیرا همه این جریانها و امور و جزئیات و کلیات تحت سرپرستی و تدبیر و صلاح‌بینی صد در صد انجام گرفته، و هرکدام از آنها در موقعیّت خود ارزشمند و لازم و مورد احتیاج بوده، و یکی از دیگر برتر نیست، اگرچه بنظر ظاهری و بدون دقّت و تحقیق ممکن است چنین تصوّری بوجود آمده، و در بعضی از موارد عنوان تحقیری دیده شود.

۸- پس در نظام عمومی و کبیر جهان که با تدبیر و تنظیم کامل خداوند قادر مطلق و عالم نامتناهی و غنیّ بذاته صورت گرفته است: قهراً کوچکترین نقطه ضعف و خللی نبوده، و از هر جهت کامل و تمام و روی خیر و صلاح

صد در صد میباشد .

و تنوع جمادات و نباتات و حیوانات و اختلاف در میان افراد انسان ، همه روی همین برنامه بوده ، و لازم است در مقام تکوین و خلق رعایت این امور بشود .

۹- و أمّا مستودع بودن ایمان در بعضی از افراد : اینمعنی مطابق اصل و قاعده عادلانه است ، زیرا منظور ایجاد زمینه صالح و مقتضی مناسب برای پیشرفت و استفاده از موقعیت موجود است ، تا هرکسی بتواند در اثر حسن عمل و خلوص نیت و انتخاب و اختیار نیکو ، مراحل سعادت و کمال خود را طی کرده ، و در هر مقام و مرتبت و حالی که باشد : متناسب احوال و باقتضای وضع ذاتی و اخلاقی خود ، برنامه مخصوص و راه سعادت را در جهات مادی و معنوی خود به پیماید .

آری موضوع سخن ما در عالم انسان است که با استعداد خاصی آفریده شده ، و زمینه صعود بعوالم بالا و بالاتری را دارد ، و انسان مثل ملائکه نیست که خلقتش یکنواخت و روی صفا و طهارت بوده ، و ترقی و تنزل در حق او نباشد .

۱۰- و معلوم شود که : در تکوین و تقدیر الهی کوچکترین شرّ و فساد نیست ، و اینمعنی برای خداوند غنی و واجب مطلق محال است ، زیرا موجب ضعف و نقص و غفلت و احتیاج خواهد بود . و أمّا وجود مراتب خیر و سعادت : چنانکه گفتیم دلیل نظم و صلاح بینی است .

و هرکسی باید باقتضای استعداد و قوت و وسع خود انجام وظیفه داده ، و برای سعادت خود پیشرفت کند .

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ ۲ / ۲۸۶ .<sup>۱</sup>

۱- تکلیف نمیکند خداوند متعال نفسی را مگر در محدوده وسع او .

و ضمناً باین نکته هم لازمست متوجه باشیم که : وجود انبیاء و اولیاء در میان امتها و مردم ، برای هدایت و ارشاد و تنبیه آنان است ، و همه از وجود و زندگی آنان استفاده میبرند ، مانند آفتابیکه نور و حرارت آن بهمه جا و همه افراد میرسد ، و همه باید از این نعمت و رحمت بزرگ الهی سپاسگزاری کنند .

## باب بيست و يكم

### تأويل آيه نور

صالح بن سهل الهَمْدَانِي قال ، قال أبو عبد الله عليه السلام : في قول الله تعالى - أَللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، كَمِشْكَاةٍ : فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ . فِيهَا مِصْبَاحٌ : الْحَسَنُ . أَلْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ : الْحَسِينُ . كَوَكْبٌ دُرِّيٌّ : فَاطِمَةُ كَوَكْبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا . مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ : إِبْرَاهِيمُ . لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ : لَا يَهُودِيَّةَ وَلَا نَصْرَانِيَّةَ . زَيْتُهَا يُضِيءُ : يَكَادُ الْعِلْمُ يَتَفَجَّرُ بِهَا . نُورٌ عَلَى نُورٍ : إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ . يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ : يَهْدِي اللَّهُ لِلْأُمَّةِ . أَوْ كَظُلُمَاتٍ ... الرِّوَايَةُ .  
وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِثْلُهُ .

كافي باب إن الأئمة نور الله ح ٥

### ترجمه :

صالح بن سهل از اهل شهر همدان گفت ، حضرت امام ششم عليه السلام در پيرامون آيه نور فرمود :

مِشْكَاةٌ : حَضْرَتُ زَهْرَاءَ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهَا بِأَشَدِّ .

مِصْبَاحٌ : إِمَامٌ مَجْتَبَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْت .

زُجَاجَةٌ : إِمَامٌ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَشَدِّ .



کوکب دُرّیّ : حضرت زهراء سلام الله عليها باشد از میان زنها .  
 شجرة مبارکه : حضرت ابراهیم خلیل الله است .  
 لا شرقیّة و لا غربیّة : او متمایل بیهودیت و نصرانیت نیست .  
 زَیْتُهَا یُضِیءُ : اضاءة و نشر علوم و حقائق است از او .  
 نور علی نور : امامی پس از امامی از آن ظاهر شود .  
 یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ : هدایت بحضرات ائمه علیهم السلام باشد .  
 و علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه السلام ، مثل این روایت را نقل کرده  
 است .

#### توضیح :

این تأویل برای توضیح و تطبیق و ذکر مصادیق باشد .  
 ۱- اللّهُ نور : نور الهی در همه عوالم سماوی روحانی ، و ارضی که جهان طبیعت  
 و جسم است ، و در جمیع موجودات و ممکنات ، جلوه گر بوده ، و با افاضه فیض  
 وجود ، و ظهور نور هستی در همه مراتب عوالم خلقت ، همه را فراگرفته است .  
 و چون عوالم و موجودات دارای مراتب و طبقاتی باشند : قهراً تجلیات نور حق  
 متعال نیز باقتضای این طبقات در مقام ظهور از لحاظ شدت و ضعف متفاوت  
 خواهد بود .

و باید متوجه باشیم که : نور پروردگار متعال مانند نور مادی محسوس محدود  
 نیست ، بلکه نور او بالاتر و متعالیتر و منزهتر از انوار ملکوتی و جبروتی و نافذتر و  
 لطیفتر از همه انوار معقول و محسوس باشد ، و وجه جامعی که در میان انواع نور

موجود است : عنوان روشنایی خود در مقابل ظلمت ، و روشن کننده موجودات دیگر است ، و اینمعنی را درباره نور پروردگار متعال میتوان تعبیر کرد که : او حیات مطلق نامحدود بوده ، و حیاتبخش موجودات دیگر است ، و فیض و رحمت و بخشش او بهمه عوالم منبسط و متجلی گشته است .

و أمّا فهم حقیقت نور ذات : از وسع استعداد و از قوه حواس و ادراک ما بیرون است .

۲- مَثَل نوره کِمَشکوة : این تمثیل از لحاظ آثار محسوس باشد ، تا قابل فهم و تصوّر گردد ، و سپس در مقام تأویل آن هم چون انسان نمونه کاملی است از عالم کبیر ، و همه مراتب عوالم طبیعت و ملکوت و جبروت و از لاهوت در وجود او منطوی است : بهتر و روشنتر قابل تطبیق میشود .

مخصوصاً اینکه از کاملترین و جامعترین افراد انسان این معنی انتخاب گشته ، و در وجود آنان این انطباق صورت گرفته ، و برای آیه نور از آنها مثال آورده شود . و مَشکوة بمعنی جای چراغ است ، و چراغ دارای شیشه و مرکز نور و روشنایی باشد که شیشه و مَشکوة از آنجا روشن گشته و نور گرفته و بخارج روشنایی میدهند .

و اگر از لحاظ مادی و روحانی بخواهیم مثالی بیاوریم ، بهترین مثال همین است که در روایت باب ذکر شده است .

و أمّا ابتداء در تمثیل به مَشکوة : برای اینستکه نظر در مرتبه اول به بیان نور محیط بهمه سماوات و ارض ، و برای عموم طبقات مردم است ، نه برای خواصّ که نظر بمصباح باشد .

۳- کمشکوۃ فاطمة علیها السلام : حضرت زهراء سلام الله علیها مصداق حقیقی و ظاهری و باطنی مشکوۃ است ، زیرا او نمونه کاملی است از سماوات و ارض ( عوالم علوی و سفلی ) ، و او مادر ولیّ خدا امام دوّم و همچنین امام سوّم است ، و بلکه نه امام دیگر نیز از اولاد اطهار او هستند .

پس هرگز در عالم خلقت چنین مشکوتی پیدا نمیشود که مادر یازده امام و فرزند پیغمبر خاتم انبیاء ، و از شجره طیّبه مبارکه بوده ، و در عین حال مظهر اتمّ صفات الهی باشد .

و أمّا ضبط و تنظیم و حفظ و بسط و نشر نور که از وظائف طبیعی و خواصّ مشکوۃ است : در اینمورد نیز آنحضرت ضبط و حفظ و تربیت فرزندش که مظهر نور خدا و مجلّی علم و حقیقت و معرفت و ولایت است ، بوده ، و وسیله بسط و نشر علم و معرفت گشته است .

۴- فیها مصباح الحسن علیه السلام : مصباح آلت روشنایی است که بدون واسطه نور بدهد ، اگرچه نور دادن او محتاج به وجود شرائط و نبود موانع باشد . و مصباح مانند چراغی است که با روغن یا نفت یا برق یا گاز و یا بوسیله دیگر روشن شده و روشنایی میدهد . و مصباح روحانی نورش معنوی و روحانی است ، نه نور محسوس مادی ، مانند نور علم و روحانیت و معرفت و سائر مقامات معنوی الهی .

و این نور معنوی است که : مردم را بسوی سعادت و خیر و کمال و حقیقت و عدالت و عبودیت و طهارت و صلاح و حسن نیت ، هدایت و سوق میدهد . و همینطوریکه مصباح مادی انسان را برای زندگی مادی ظاهری راهنمایی

میکنند : مصباح معنوی نیز بسوی حیات روحانی و زندگی حقیقی و سعادت ابدی سوق میدهد .

۵- المِصْبَاحُ فِي زُجَاغَةٍ : الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : زجاجة شیشه صاف و پاک و لطیفی است که چون روی مصباح قرار گیرد : نور آنرا معتدل و روی میزان صحیح کرده ، و از باد و موانع دیگر حفظ نموده ، و موجب بسط و نشر نور میشود . و آنحضرت در زمان حیات برادرش امام مجتبی ع و پس از وفات او ، پیوسته حافظ و ضابط مقامات روحانی و نور ولایت او بوده ، و در بسط و نشر اهداف مقدّس او کوشا شده ، و برای دفاع از شخصیتِ اِلَهِی او مجاهدت مینمود . آری چون نه امام از ذریّه او بودند : در حقیقت از اینجهت که مقام زجاجة بودن از مصباح باشد ، همگی برنامه امام حضرت اَبو عبدالله ع را اجراء کرده ، و نور ولایت مصباح را حافظ و ضابط و ناشر گشتند .

و أمّا جهت انتخاب آنحضرت برای مقام زجاجة بودن ، و انتخاب امام مجتبی برای مصباح شدن : از این لحاظ است که اولاً - امام حسن علیه السلام سبط اکبر بود . و ثانیاً - امام حسین علیه السلام ده سال در ظلّ ولایت و مقام امامت او قرار گرفته و از او اطاعت مینمود . و ثالثاً - حضرت مجتبی علیه السلام اُشبه مردم بود برسول اکرم ( ص ) از جهت خُلُق و بزرگواری و هیبت و روش . و رابعاً - امام حسین علیه السلام پس از او بمقام ولایت و امامت رسیده ، و برای حفظ و ضبط مناسبتی است . و خامساً - حضرات اُئمّه دیگر همه از اولاد امام حسین علیه السلام هستند ، و عنوان زجاجة بودن ادامه پیدا میکند . و سادساً - رسول اکرم ص فرمود : أمّا الحسنُ فانّ له هیبتی و سوَدَدی . و أمّا الحسینُ فانّ له جُودی و شجاعتی . و صفت

جود و شجاعت و مقاومت در مقابل حوادث و موانع ، متناسب با زجاجه بودن است

۶- الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ : زجاجه در اثر تَلَأُ و تجلی نور مصباح مانند ستاره درخشانی شده ، و افاضات مصباح بوسیله آن صورت خارجی پیدا میکند .  
و أمّا کوکب درخشانی که از شجره مبارکه‌ای نور میگیرد : عبارت است از وجود نورانی و روحانی با عظمت حضرت زهراء سلام الله علیها . پس وجود آنحضرت از دو جهت مورد تشبیه ( مشبّه به ) قرار میگیرد : از جهت مادر بودن به حضرات ائمه علیهم السلام که زجاجه و مصباح هستند : تشبیه بمشکوّه شده است . و از لحاظ منعکس شدن نور مصباح و زجاجه و هم روشن شدن از شجره مبارکه نبوت و ولایت : تشبیه بکوکب درّی گشته است .

و کوکب : چیزی است که متجمّع شده و نور یا عظمت یا زیبایی از آن متجلی شود . و درّی : چیزی است که در آن جریان و سیلانی از خیر و نور و نعمت بوده ، و از محلی بیرون آید .

و وجود آنحضرت چنین است : زیرا او مَظْهَرِ عِظْمَتِ و نور و زیبایی و جمال روحانی بوده ، و مَجْرَای خیر و برکت و رحمت و نور و معرفت باشد .  
آری آنحضرت اُمّ الِائِمَّةِ و خیر نِساءِ الْعَالَمِینِ و بنت رسول الله خاتَمَ النَّبِیِّینِ و از شجره مبارکه خلیل الرحمن است .

و آنحضرت در هر دو جهت از تشبیه : مَثَلُ أَعْلَى و مِصْدَاقِ أُنْتَمَ و منحصر بفرد باشد . پس تکراری در تشبیه نیست .

۷- نور علی نور ، إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ : پس میباید این جمله مربوط به کوکب باشد ، و

چون کوکب تفسیر زجاجه است ، و زجاجه هم در معنی تأویل شد بحضرات ائمه علیهم السلام : پس تفسیر کردن نور علی نور به جمله امام بعد امام صحیح خواهد بود .

و همچنین جمله **يَهْدِي اللَّهُ لِلأُمَّةِ** : نتیجه تأویلات گذشته خواهد بود ، زیرا نور سماوات و ارض تأویل شد به مشکوة و مصباح و زجاجه ، که عبارت شد از حضرت زهراء و فرزندانش .

## باب بیست و دوم

معصیت از که سر میزند

الامامُ علیُّ بنُ موسی الرضا علیهما السلام یقول : خرج أبو حنیفة ذاتَ یومٍ من عند الصادق علیه السلام ، فاستقبله موسی بنُ جعفرٍ علیه السلام ، فقال له : یا غلام ممَّن المعصیةُ؟ قال : لا تَخْلُو من ثلاثٍ : إمَّا أن تكونَ مِنَ اللّهِ عزَّوجلَّ ، و لیستَ منه ، فلا یَنبغی للکریم أن یُعذَّبَ عبده بما لا یکتسِبُه . و إمَّا أن تكونَ مِنَ اللّهِ عزَّوجلَّ و مِنَ العبد ، و لیسَ کذلک ، فلا یَنبغی للشریک القوی أن یظلمَ الشریکَ الضعیفَ . و إمَّا أن تكونَ مِنَ العبد ، و هی منه ، فان عاقبَه اللّهُ فبذنبِه ، و إن عَفَى عنه فیکرِمه و جُوده .

التوحید باب ۵ ح ۲

ترجمه :

امام هشتم فرمود : أبو حنیفه روزی از نزد حضرت صادق (ع) بیرون آمده ، و با حضرت موسی بن جعفر روبرو گشته ، و گفت : ای غلام معصیت از کیست ؟ آنحضرت فرمود : از سه حال بیرون نباشد : یا از جانب پروردگار متعال است ، و هرگز از او نخواهد بود ، و او را سزاوار نباشد بنده خود را بخاطر عملیکه از او سر نزده است ، عذاب و عقاب کند . و یا از بنده بشرکت خداوند متعال صورت میگیرد ،

و اینچنین نیست ، و صحیح نخواهد بود که شریکی توانا و مقتدر بشریک ضعیف خود ظلم و ستم کند . و یا از جانب تنها بنده است ، و این حقّ باشد ، در اینصورت اگر خداوند متعال او را بجهت عصیانش عقاب کند بسبب تقصیر خود او است ، و اگر عفو نماید بعنوان کرم و لطف وجود او خواهد بود .

### توضیح :

عصیان : در مقابل اتباع و پیروی کردن است ، و منظور در اینمورد عصیان بنده است از اوامر و دستورهاییکه از جانب پروردگار متعال صادر میشود .  
و اینمعنی بطور مسلمّ مستند باختيار سوء و انتخاب و عمل خود بنده صورت خارجی خواهد گرفت :

۱- خداوند متعال همه موجودات را تکوین و خلق فرموده و بآنان حیات داده است ، و بطوریکه در باب ۲ اجمالاً ذکر شد : صفت حیات از وجود ذات منتزع میشود ، و حقیقت حیات عبارت از ثبوت و تحقّق ذات شیء است ، و چون ذوات اشیاء از لحاظ ضعف و قوّت مختلف است : پس برای حقیقت حیات نیز مراتب مختلفی تصوّر میشود .

و حیات در هرچیزی در محدوده وجود و ذات آنچیز متحقّق میشود ، و باقتضای صفت حیات : صفات دیگری منتزع خواهد شد .

۲- گفتیم که تحقّق و ثبوت در ذات هرچیزی از لحاظ قوّت و شدّت و نبودن حدود و قیود اختلاف زیادی پیدا میکند .

و بهر اندازه‌ای که تقیّد در ذات و محدودیّت آن کمتر باشد : قهراً صفت حیات و



صفتیکه از حیات منتزع میشود : وسعت و قوت پیدا کرده ، و قدرت و علم و اراده برقرارتر خواهد بود .

و حقیقت قدرت و توانایی بمیزان و اندازه حدود و قیود در آن چیز مشخص میشود ، و هرچه محدودیت کمتر باشد : مقدار فعالیت و عمل افزونتر و بیشتر خواهد شد . چنانکه علم نیز در محدوده احاطه و بمیزان مقدار آن حاصل میشود .  
 ۳- و اما حقیقت اختیار : عبارت است از انتخاب یک طرف از طرفین وجود و عدم و مراتب آنها ، و اینمعنی از آثار و لوازم قدرت باشد ، زیرا قدرت عبارتست از قوت و نیرویی که صاحب آن بتواند چیزپرا که میخواهد انجام بدهد ، و یا اگر نمیخواهد و متمایل نیست ترک کند ، و هرکدام از طرفین که مورد تمایل بوده و متعلق قدرت قرار گیرد : مورد اختیار نیز قرار خواهد گرفت .

پس قدرت از مصادیق قوت است ، چنانکه اختیار از مصادیق قدرت باشد .

۴- قوت و قدرت و اختیار از مظاهر حیات است ، و از لحاظ اختلاف مراتب در جهت شدت و ضعف تابع سعه و ضیق و مقدار محدودیت حیات باشند .  
 و چون دائره وجود و حیات ظاهری و معنوی انسان و نامحدودی او وسیعتر و بیشتر از جمادات و نباتات و حیوانات بوده ، و تشخیص و تمییز خیر و صلاح و شر و فساد در وجود او قویتر است : از این لحاظ مورد توجه تکلیف الهی قرار میگیرد .  
 و مخصوصاً اینکه در اثر قوت قدرت و اختیار در زندگی او ، میتواند امور معنوی و روحانی و کمالات حقیقی را نیز تشخیص داده ، و خود را برای عوالم ماورای طبیعت مجهز بسازد .

ولی در مراتب جماد و نبات و حیوان : این اندازه از قدرت و اختیار و تمییز

نبوده ، و قهراً مورد توجه تکالیف هم نشده‌اند .

۵- پس معلوم شد که : خلق و تکوین و همچنین تقدیر و تحدید موجودات همه در تحت اختیار صد در صد پروردگار متعال بوده ، و کمترین اختیار و نظری برای غیر او نباشد .

و اختیار دیگران فقط در محیط و محدوده وجود مقدر و مشخص خودشان بوده ، و در خارج از محدوده خود هیچگونه وظیفه و تکلیفی نمیتوانند داشته باشند .

۶- تکوین و اعطای حیات ملازم با اعطای قدرت و اختیار است ، و در اینصورت صدور اعمال با اختیار عبد بوده ، و اعمال قدرت و اختیار از جانب خداوند متعال در اینمورد : برخلاف برنامه و نقشه او بوده ، و با در نظر گرفتن مجازات در مقابل عصیان و خلاف : صد در صد مستلزم ظلم میشود .

آری اینمعنی ظلم فاحشی است که کسی مرتکب عصیان یا شریک در معصیت باشد ، و دیگری مجازات بشود .

و أمّا أبو حنیفہ : او نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی بغدادی ، و یکی از فقهای اربعه اهل سنت ، و مقبره او در بغداد باشد ، و فوت او در سال ۱۵۰ واقع شد .

و بطوریکه در تحف العقول ص ۴۱۱ روایت را نقل کرده است : معلوم میشود که امام هفتم علیه‌السلام در این جریان طفل کوچکی بوده است ، روایت میکند که : أبو حنیفہ گفت در آیام حیات ابي عبدالله الصادق برای حجّ مشرف شده ، و چون بمدینه آمدم بخانه آنحضرت وارد شده و در دهلیز نشسته و منتظر اذن ملاقات بودم ، در این هنگام طفلی که تازه راه میرفت از حجره بیرون آمد ... گفتم : اسم تو

چیست؟ گفت: من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن  
أبی طالب هستم. گفتم ای غلام معصیت از کیست؟ ... تا آخر حدیث.  
أبو حنیفه گفت: پس از خانه بیرون آمده، و حضرت أبو عبدالله را ملاقات  
نکرده، و بآنچه شنیدم مستغنی شدم.

## باب بیست و سوم

### ملائکه و منازل ائمه ع

عن المُفَضَّل بن عُمَرَ قال : دخلتُ على أبي عبد الله عليه السلام ، فبينما أنا جالسٌ عنده ، إذ أقبل موسى ابنه و في رَقَبَتِهِ قِلَادَةٌ فيها ريشٌ غِلاظٌ ، فدَعَوْتُ به فقبَّلته و ضمَّمته إليّ ، ثمَّ قلتُ لأبي عبد الله : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أيُّ شَيْءٍ هذا الَّذِي في رَقَبَةِ موسى ؟ فقال : هذا مِن أَجْنَحَةِ الملائكة . قال ، فقلتُ : وإِنَّها لتَأْتِينكم ؟ قال : نعم ، إِنَّها لتَأْتِينا و تَتَعَفَّرُ في فُرْشِنَا ، و إنَّ هذا الَّذِي في رَقَبَةِ موسى من أَجْنَحَتِها .

بصائر ج ۲ باب ۱۷

### ترجمه :

مفضل بن عمر گوید : وارد شدم به محضر امام ششم حضرت صادق علیه السلام ، و در آن حالیکه در خدمت آنحضرت نشسته بودم : فرزندش موسی آمد ، و در گردن او گردن‌بندی بود که در آن پَر غلیظی زده شده بود ، پس من او را بطرف خود خوانده ، و او را بوسیده و در بغل گرفتم .

سپس عرض کردم بامام ششم : فدایت کردم ، چیست این که در گردن موسی است ؟ فرمود : این از پَرهای ملائکه باشد . عرض کردم : آیا ملائکه بمنازل شما وارد میشوند ؟ فرمود : آری آنها می‌آیند ، و به رختخوابهای ما خودشانرا میمالند ، و این

که در گردن فرزندم می‌بینی از پره‌های آنها باشد .

### توضیح :

درباره این حدیث شریف توضیحاتی داده میشود :

۱- ملائکه از عالم ماورای ماده ، و از اجسام لطیفه محسوب میشوند . و در عالم ماورای ماده دو مرتبه در عالم اجسام وجود دارد که : اجسام لطیفه عالیه ، و اجسام لطیفه دانیه .

در مرتبه عالیه : ملائکه هستند که بدرجات مختلف و روی برنامه‌ها و وظائف گوناگون مشغول طاعت هستند .

و در مرتبه دانیه : انواع جنّ وجود دارند که بلحاظ آلودگی در ذات آنها از جهت نورانیت و ظلمت و ایمان بحق و کفر و قرب بخداوند سبحان و بُعد از او مراتبی پیدا میکنند ، چنانکه میفرماید : *وَأَتَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا* ۷۲ / ۱۵ .<sup>۱</sup>

۲- ملائکه از لحاظ خلوص ذات و طهارت و صفاء و نزاهت از آلودگی ، یکنواخت آفریده شده ، و نقطه ظلمت و جهت منفی در وجود آنها نبوده ، و ذات پاک و نورانی آنها بجز خوبی و خیر و اطاعت و عبودیت و صلاح و توجه بروحانیت و انجام وظائف الهی ، چیز دیگری اقتضاء نمیکند .

آری ملائکه چون زجاجه در مقابل نور و حقیقت ، فانی بوده ، و هیچگونه

۱- و از ما جمعی تسلیم هستند ، و گروهی برنامه بخود رسیدگی و تقسیط منافع دارند ، پس آنانکه در تسلیم هستند : طلب رشد میکنند . و اما قاسطون : در جهنم خواهند سوخت .

خودنمایی و خودخواهی و عصیان و تخلفی ندارند ، این است که خداوند متعال از جریان حالات آنها نقل میفرماید : *وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ - ۲۰ / ۳۰ .*

در پاسخ کلام خداوند که فرمود : میخواهم در زمین خلیفه‌ای از طرف خود خلق کنم ، گفتند : آیا میخواهی در محیط تیره و از خاک شخصی را که آلوده بخاک مادی تیره است قرار بدهی ، و باقتضای مادّیت افساد در زمین و بلکه خونهای همدیگر را بریزند ؟ در صورتیکه ما پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس تو را کرده و ستایشگر هستیم .

۳- تفاهم در عالم ملائکه با الإقاء مراد و تلقین در روح طرف است ، و گفتن و شنیدن با زبان و گوش فقط در عالم ماده و حیوان و انسان صورت میگیرد .

و چون بخواهند با انسان مادی تفهیم داشته باشند : لازم است با قذف در قلوب یا نکت در أسماع یا ایجاد صوت خارجی صورت بگیرد ، و در باب ۱۹ ذکر شد .

۴- در صورتیکه ملائکه بخواهند با انسان مأنوس و ملاقات و مصاحبت نمایند : لازم میشود که ایجاد صورت و شکل کرده و متشکل بصورت خارجی شوند ، البته بصورت حیوان پاک یا انسان با صفاء .

توضیح اینکه : همینطوریکه ملائکه با الإقاء و ایجاد صوت و قذف در قلوب و نکت در أسماع تفهیم و تفاهم مینمایند : در صورت احتیاج و مأموریت بملاقات و مصاحبت خارجی با افراد انسان و اولیاء پروردگار متعال ، بوسیله تشکل بیکی از صوریکه مورد نظر و متناسب مقام باشد : متشکل میگردند .

و متشکل شدن برای آنها که جسم لطیف و پاک و نورانی و هیچگونه کدورتی ندارند : بمجّرد اراده صورت میگیرد .

چنانکه ما در عالم خواب یا مکاشفه ( فیما بین نوم و یقظه ) یا در حال انقطاع از بدن و انعزال از ماده ، این مطالب را درک میکنیم ، و این معانی بسیار مبرهن و روشن است .

و یکی از مصادیق روایت شریف - عبیدی اطعنی حتی أجعلک مثلی تقول لشیءٍ کُن فیکون ( که بعبارت مختلف نقل شده است ) : اینمورد و این معانی است .

و اگر کسی حقیقتاً قلب خود را تهذیب و تزکیه کرده ، و چون ملائکه روح خود را از ارجاس اخلاقی تطهیر نموده ، و ظلمات و حجب باطنی را برطرف کرد : أمثال این مطالب و حقایق را با چشم ایمان مشاهده خواهد کرد .

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا - ۴۱ / ۳۰<sup>۱</sup>

۴- در ارتباط به این مطالب آیاتی در موضوع نزول ملائکه بانبیاء در موارد مخصوص وارد شده است . و همچنین در مجلد سابع بحار الأنوار ط قدیم باب آنّ الملائكة تأتيهم : روایات مختلفی راجع باین موضوعات نقل شده است .

از حضرت صادق سلام الله علیه است که فرمود : ملائکه نازل میشوند بر ما روی اثاث خانه و بر فراشها و حاضر میشوند بر مائدهها و برای ما از سبزیهای لطیف میآورند ، و پرهای خود را بر بچههای ما میمالند ، و مانع میشوند از رسیدن

۱- آنانکه گفتند پروردگار ما خدا است ، و سپس در این برنامه استقامت کامل داشتند : ملائکه بر آنان نازل شده و بشارت میدهند که مترسید و محزون نگردید .

حشرات و حیوانات موذی بر ما ، و اوقات نماز حاضر شده و با ما نماز میخوانند ، و هر روز از اخبار جدید ما را مطلع میسازند .

أبو حمزه ثمالی میگوید ، وارد شدم بخانه امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام ، و آنحضرت چیزهایی را جمع کرده و بکسی که در پشت پرده بود میداد . عرض کردم : فدایت شوم ، چیست که آنها را جمع میکنی ؟ فرمود : اضافاتی است از پره‌های کوچک ملائکه و آنها را پس از رفتن آنان جمع کرده ، و بگردن‌بند فرزندهای ما می‌بندیم . عرض کردم : آیا ملائکه اینجاها می‌آیند ؟ فرمود : آری می‌آیند و باین پشتیها تکیه میکنند .



## باب بیست و چهارم

زیارت قبر ابو عبدالله علیه السلام

عن الحسين بن محمد القمي قال ، قال أبو الحسن موسى بن جعفر  
عليهما السلام : أدنى ما يُثابُّ به زائرُ أبي عبدالله بشَطِّ الفُرات ، إذا عَرَفَ حَقَّهُ و  
حُرْمَتَهُ وِ وِلايَتَهُ ، أن يُعْفَرَ له ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ و ما تَأَخَّرَ .

ثواب الأعمال ص ۱۱۱

ترجمه :

إمام هفتم علیه السلام فرمود : کمترین چیزیکه ثواب و أجر داده میشود ، بزائر  
قبر حضرت ابي عبدالله ( ع ) که در کنار نهر فرات است ، زمانیکه بشناسد حق او و  
حرمت و ولايتش را : اينکه بخشیده شود برای او ، آنچه گناه کرده است در گذشته و  
آينده .

توضیح :

در این حدیث شریف چندین موضوع توضیح داده میشود :

۱- زیارت : دیداری است که برخلاف جریان ظاهری باشد . زیرا اغلب دیدارهای  
بزرگان روحانی و أمکنه مقدّس ، برخلاف جریانهای طبیعی و ظاهری بوده ، و در

حقیقت عدول از روش عموم و مقتضیات ظاهری است .

و اینمعنی دلالت میکند بر إخلاص و محبت و علاقه زیاد باین امر ، و قهراً موجب أجر بیشتر خواهد شد .

۲- إِذَا عَرَفَ حَقَّهُ : حَقِّ بمعنی اُمَریست که ثابت و مطابق باشد با واقع ، خواه در موضوعات خارجی باشد ، یا در اعمال ، یا در احکام ، یا در علوم و معارف ، یا در مقامات روحانی ، یا در شؤون زندگی ، یا غیر اینها ، و آن صفت بر وزن صَعْب است . و مقصود در اینجا : مقامات روحانی از جهات قرب بخداوند متعال و معارف اَلهّی و علوم ربّانی و وصایت از رسول خدا و مظهریت در صفات جلال و کمال و صدق در رفتار و کردار و گفتار و ارتباط با غیب ، میباشد .

و اضافه در کلمه - حَقَّهُ : بمعنی لام است ، یعنی حقایق و واقعیاتی که برای آنحضرت و مخصوص او است .

و زیارتی که توأم باشد با انکار و وجود این حقائق که امور ثابت و واقعی است : نتیجه بخش و مفید نبوده ، و مانند سائر زیارات ظاهری خواهد بود .

و همچنین است اگر روی غفلت و جهالت صورت بگیرد .

۲- و حُرْمَتِهِ : حُرْمَةُ چون فُعْلَةٌ آن چیز است که محفوظ و ممنوع باشد ، یعنی جایز و حلال نشود هتکِ ممنوع و محفوظ بودن آن . و این مفهوم در مقابل حلال است .

و این عنوان در مرتبه متأخر حَقِّ است ، یعنی پس از تحقّق موضوع حَقِّ : حکم لزوم احترام و محفوظ و ممنوع بودن آن باقتضای عقل ثابت میشود .

و در این مورد چون عناوین وصایت و ارتباط با غیب و قرب و مظهریت تامّه

شخص امام حقّ و ثابت گردید : لازم است بحفظ و احترام آن از روی اعتقاد و عمل و قول ، مجاهدت کرد .

و این معنی اثر و نتیجه موضوع حقّ است ، و از این لحاظ در مرتبه متأخر آن ذکر شده است .

و برگشت این قید بحقیقت ایمان و تشیّع و پیروی خالص از عقائد و أعمال و روش آنحضرات میشود .

۳- و ولایت بمعنی اشراف و تدبیر امور باشد ، و حقیقت ولایت قرار گرفتن در پهلوی چیزی است که رابطه اشراف و تدبیر و اداره آن در میان باشد .

و این معنی در حقیقت و از لحاظ واقعیت مطلق صد در صد برای خداوند متعال باشد ، و سپس در مرتبه متأخر و در ظلّ او برای انبیاء و اولیاء و اوصیاء ثابت است .

و ولایت پس از تکوین و تقدیر بوده ، و در رابطه تربیت و تدبیر امور شخصی و اجتماعی انجام میگیرد .

إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - ۵ / ۵۵ .

ولایت خداوند متعال : در مراحل جریان بقاء موجودات پس از ایجاد و تقدیر آنها ، و در رابطه عوارض و حوادث و آنچه تعلق به ادامه حیات دارد ، و یا آنچه مربوط باشد به نظم و تدبیر عوالم کلی یا اجتماع ، و یا از لحاظ جعل و تشریح مقررات .

و أمّا ولایت رسول اکرم و حضرات ائمه علیهم السلام : منحصر میشود بجهت آخر که تشریح احکام الهی و مقررات دینی و تعیین وظائف عبودیت ، از مراحل

توحید و تهذیب نفس و آنچه مربوط میشود بسیر انسان بسوی کمال .  
 هُو الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ  
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ۚ ۶۲ / ۲ .<sup>۱</sup>

پس این رسالت در حقیقت خلافت از جانب پروردگار متعال است در موضوعات  
 ابلاغ آیات و تزکیه و تعلیم .

و برگشت اینمعنی به تثبیت تولیت الهی است در اینقسمت مخصوص ، برسول  
 او و جانشینانش صلوات الله علیهم .

و نتیجه اذعان باین ولایت و قبول کردن آن : اینست که انسان از جان و دل و  
 در ظاهر و باطن ، در مقابل دستورها و فرمانهای آنان که از جانب خدا هستند ( وَ  
 مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۚ ۵۳ / ۴ )<sup>۲</sup> کمال اطاعت و تسلیم و تمام  
 تبعیت و خضوع پیدا کرده ، و کمترین تخلفی نداشته باشد . وَ مَا آتَاكُم الرَّسُولُ  
 فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا - ۵۹ / ۷ .<sup>۳</sup>

و این ولایت متأخر از موضوع حق و حرمت بوده ، و در مرتبه سوّم قرار میگیرد :  
 زیرا حق و حرمت مربوط بعلوّ مقام و شخصیت والای آنحضرات بوده ، و ولایت  
 اشاره به ثبوت منصبی باشد که باقتضای مقام رفیع ذاتی ، از جانب خداوند متعال  
 تعیین میشود .

۴- أَنْ يُغْفَرَ لَهُ : اینقسمت چهارم نیز در حقیقت نتیجه طبیعی سه قسمت

۱- خداییکه مبعوث کرده است در میان افراد ساده پیغمبری را که تزکیه کرده و تعلیم کتاب و حکمت  
 بدهد .

۲- سخن نمیگوید از خواهش نفس ، و نیست سخن او مگر آنکه وحی نازل شود .

۳- و آنچه آورده است برای شما رسول اکرم ، پس آنرا بگیرید ، و آنچه را که نهی میکند از آن پس  
 بپذیرید .

گذشته باشد ، زیرا زیارت با این شرائط و دیدار با این خصوصیات ( قبول و تصدیق بحقوق و حرمت و ولایت آنحضرات و تسلیم شدن در مقابل آنان ) در حقیقت توبه کامل از همه معاصی و ذنوب گذشته و آینده خواهد بود .

آری نه تنها معاصی گذشته محو و بخشیده خواهد شد ، و معاصی آینده نیز پس از این توجّه و عرفان و توبه خالص باطنی بوقوع نه پیوسته ، و اگر روی غفلت ظاهر شد : توأم با توبه و ندامت و استغفار خواهد بود .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ - ۶۶ / ۸ .<sup>۱</sup>

و ضمناً معلوم شود که : این قیود و یا شبیه بآنها در همه زیارات حضرات ائمه اطهار وارد شده است . رجوع شود به کتاب شریف من لا یحضره الفقیه ، أبواب حج و زیارات .

۱- ای آنانکه ایمان آورده‌اید توبه کنید بسوی خداوند متعال توبه خالص ، امید است که خدای شما بپوشاند از شما بدیهای شما را ، و داخل کند شما را به بهشتها .

## باب بیست و پنجم

### حفظ کردن چهل حدیث

موسی المروزی، عن أبي الحسن الأول قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا.

ثواب الأعمال ص ۱۶۲

#### ترجمه :

موسی بن ابراهیم مروزی ( معلم فرزند بسندی بن شاهک ) از امام هفتم که فرمود - پیغمبر اکرم فرموده است : کسیکه از امت من چهل حدیث مربوط بامور دینی و وظائف الهی خود ، حفظ کند : خداوند متعال مبعوث میکند او را در روز قیامت فقیه و عالم .

#### توضیح :

در این حدیث شریف چندین موضوع محتاج بتوضیح است .  
 ۱- مَنْ حَفِظَ : حفظ بمعنی مراعات و مواظبت بشیء و ضبط کردن آن باشد .  
 مانند رعایت و ضبط عهد یا نماز ، که بمعنی توجه و مواظبت بآنها و حفظ کردن از

تخلف و إهمال و فوت و ضایع شدن است ، و حفظ در مقابل إضاعه باشد .  
 پس حقیقت حفظ : رعایت و ضبط در مقابل إهمال و إضاعه است ، نه از بر  
 کردن و بیاد سپردن . چنانکه حقیقت قراءت : تفهّم و ضبط معانی ألفاظ و کلمات  
 است ، نه خواندن و بزبان آوردن کلمات بدون تفهّم و ضبط معانی .

۲- ممّا یحتاجون الیه : حاجت و احتیاج عبارت از وجود ضعف و نقصی است که  
 نیاز به رفع و برطرف کردن آن باشد . پس احتیاج نتیجه تحقق نقص باشد ، تا خواه  
 و ناخواه در صدد تکمیل شود .

و با این قید اشاره میشود ببودن نقص در موردیکه حفظ حدیث و انتخاب آن  
 میشود ، آنهم از لحاظ برنامه دینی .

۳- فقیهاً عالماً : فقه بمعنی فهم بر روی دقت و تأمل باشد ، و فقیه کسی است  
 که علم و معرفت و فهم او مبتنی بر تحقیق و دقت و تأمل کافی باشد .

و این معنی از جهت لغت عمومیت دارد بهمه أنواع علوم و معارفی که روی دقت  
 و تحقیق انجام بگیرد ، و در عرف شرع و متشرّعین مخصوص است به علمای دینی  
 و إلهی که در مباحث و علوم دینی با دقت و تأمل و فکر و تحقیق پیش میروند .

و أمّا کثرت اطلاق آن بر علمای در رشته فقهات و مسائل فرعی عملی : از لحاظ  
 مورد ابتلاء بودن این علم و این عالم نزد عموم طبقات مؤمنین و متدینین باشد .  
 مضافاً بر آنکه کسی که در رشته فقهات مصطلح محقق و دقیق و متعمّق شد : قهراً  
 در سائر جهات علوم دینی و مخصوصاً در رشته‌های علوم أخلاق و معارف إلهی نیز  
 کاملاً آگاه و مطلع و عالم خواهد بود .

و آقایان محصلین علوم دینی لازمست توجه پیدا کنند که : فقیه حقیقی

صد در صد کسی است که در تمام رشته‌های اعتقادی و اخلاقی و در احکام شرعی فرعی آگاه و محقق باشد .

و باز توجه شود که : آگاهی دقیق و علم پیدا کردن با حقیقت متوقف است به عمل و منطبق کردن آنها بنفس و اعمال خود ، تا موفق شده بمرحله عین الیقین و بلکه حق الیقین برسد .

۴- بطوریکه از این حدیث شریف استفاده شد ، صدق فقیه بر شخصی که چهل حدیث حفظ میکند : باین شرایط است .

أول - چهل حدیث که از رسول اکرم یا از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد : حفظ کند .

دوم - منظور و مفهوم حفظ : عبارت از رعایت و مواظبت کردن و ضبط است که کمترین إهمال و إضاعه در مفاهیم و مقاصد آنها صورت نگرفته ، و دقیقاً از آنها استفاده کرده ، و مضامین آنها را بخود و افکار و اخلاق و اعمال خود منطبق سازد . سوم - این چهل حدیث مربوط بموارد احتیاج دینی خود باشد : یعنی نواقص و جهات ضعف خود را از لحاظ اعتقادات و اخلاقیات و مسائل فرعی عملی که در جریان برنامه دینی دارد ، برطرف کند .

چهارم - این چهل حدیث مربوط بامور دینی که مورد احتیاج او است باید انتخاب بشود ، نه بطور مطلق : زیرا علوم دیگری که در رشته‌های دینی و الهی نیست ، مرتبط بعالم آخرت نخواهد بود ، یعنی موجب تکمیل نفس و نورانیت روح نمیگردد ، تا در عالم آخرت بحقیقت فقاقت مبعوث گردد .

و علومیکه مانند طبیعیات و ادبیات و ریاضیات و فلکیات و تاریخ است : با



منقضی شدن عالم مادّه و از بین رفتن حواس و قوای بدنی ، از بین خواهد رفت .  
 پنجم - بعثه الله : یعنی این فقاہت در عالم ماورای مادّه صورت خواهد گرفت ،  
 و معمولاً این عالم روز قیامت میباشد . و اگر کسی در همین دنیا بموجب - مُوتوا  
 قبل أن تموتوا - از عالم مادّه گذشته ، و حیات روحانی پیدا کند : قهراً این حقائق و  
 تحولات را مشاهده خواهد کرد .

ششم - تناسب فقاہت با حفظ چهل حدیث : زیرا گفتیم که حفظ بمعنی رعایت  
 و مواظبت و ضبط احادیث است که از جهت مفاهیم و مضامین صورت بگیرد ، و  
 این معنی در حقیقت همان تفقه یعنی تفهّم با دقّت و تحقیق باشد .  
 و الحمد لله ربّ العالمین ، و الصلاة والسلام علی سیدنا و مولانا خاتم النبیین  
 و آله الطیبین المعصومین .

## فهرست روایات أبواب

- باب أول : قال شقيق البلخي خرجت حاجاً في سنة .
- باب دوم : إنّ الله كان حياً بلا كيفٍ و لا أين .
- باب سوم : علّم الله لا يوصف منه بأينٍ و لا بكيف .
- باب سوم : أكان يعلم الأشياء قبل أن خلق و كوّنهما .
- باب چهارم : لا أقول إنّ الله قائم فأزيله عن مكانه .
- باب پنجم : إنّ الله لم يزل بلا زمانٍ و لا مكان .
- باب ششم : قال إنّ الله لا ينزل و لا يحتاج الى أن ينزل .
- باب هفتم : إنّ الله لا يشبهه شيء أئى فحشٍ أو خناء .
- باب هشتم : ما الذى لا تجزئ معرفة الخالق بدونه ؟ .
- باب هشتم : سألته عن أدنى المعرفة ؟ فقال الإقرار بأنه .
- باب هشتم : علّمنى من غرائب العلم ؟ قال ما صنعت فى .
- باب هشتم : عن الأشباه و الأضداد منزهاً ، كذب العادلون .
- باب نهم : لأى علّة عزّج الله بنبيّه الى السماء و منها .
- باب دهم : هل رأى رسول الله ص ربه عزّوجلّ .
- باب يازدهم : سئل عن الصمد ؟ فقال الذى لا جوف له .
- باب يازدهم : قال السيّد المصمود اليه فى القليل و الكثير .
- باب يازدهم : فقلت ما الصمد ؟ فقال الذى ليس بمجوف .
- باب يازدهم : لئنشرت التوحيد و الاسلام و الإيمان و الدين من الصمد .
- باب دوازدهم : سألته عن معنى الله ؟ قال استولى .

- باب دوازدهم : أَخْبِرْنِي عَنْ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مَا مَعْنَاهُ ؟
- باب سیزدهم : إِنِّي ظَاعِنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ .
- باب چهاردهم : الَّذِي أُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ مِنْ هَؤُلَاءِ .
- باب پانزدهم : يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ .
- باب شانزدهم : الشَّقَى مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ .
- باب هفدهم : إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ ؟ فَقَالَ :
- باب هیجدهم : إِنَّ لِلَّهِ عِلْمِينَ عِلْمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ .
- باب نوزدهم : وَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَائِبٍ وَحَادِثٍ .
- باب بیستم : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَى النَّبُوَّةِ .
- باب بیست و یکم : اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلَ نُورِهِ .
- باب بیست و دوّم : يَا غَلامَ مَمَّنَ الْمُعْصِيَةِ ؟ قَالَ لَا تَخْلُو مِنِّي .
- باب بیست و سوم : إِذْ أَقْبَلَ مُوسَى وَفِي رَقَبَتِهِ قِلَادَةٌ فِيهَا .
- باب بیست و سوم : إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَنْزِلُونَ عَلَيْنَا عَلَى فُرْشٍ .
- باب بیست و چهارم : زَائِرُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِشَطِّ الْفَرَاتِ إِذَا عَرَفَ .
- باب بیست و پنجم : مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا .

## فهرست مطالب مهم کتاب

شماره‌های فهرست مربوط بشماره‌های أبواب است

## باب

۱۳	آصف و جریان سریر بلقیس .....
۲۱	آیه نور و حضرات ائمه علیهم السلام .....
۲۱	آیه نور و حضرت زهراء سلام الله علیها .....
۱۵	ائمه معصومین مظاهر جلال و جمالند .....
۲۱، ۱۵	احاطه نور حق متعال بهممه عوالم .....
۲۲، ۲۰	اختیار در وجود انسان .....
۱۳	اسم اعظم در أسماء حسنی الہی .....
۱۲	اسم جلیل - الله .....
۳، ۲	این - از أعراض عامه .....
۹، ۸، ۲	تشبیه درباره پروردگار متعال .....
۲۳، ۴	تفہیم و تفاهم در موجودات .....
۲۰	تکوین و خلق انبیاء .....
۲۰	تکوین و نظم جهان .....
۱۲	تولیت و استیلاء بر موجودات .....
۷	جسم و صورت .....
۱۵	جنب الله و حقیقت آن .....
۹، ۵	حجایهای مختلف .....

## باب

حدّ و أنواع حدود .....	۴، ۲
حرکت و لوازم آن .....	۶
حفظ چهل حدیث .....	۲۵
حکمت و معنای حکیم .....	۶
حیات و حقیقت معنی حیّ .....	۲
دُعاء و معنی آن .....	۱۳
ذات وجود حقّ تعالی .....	۳
رؤیت و شهود .....	۱۰
زمان و زمانی .....	۵
زندگی مختصر امام هفتم و شقیق بلخی .....	۱
زیارت حضرت أبو عبدالله و حضرات ائمه ع .....	۲۴
سِدرة منتهی .....	۹
سعادت و شقاوت و أنواع آنها .....	۱۶
شُرک در مقابل توحید .....	۴
الصّمد و حقیقت آن .....	۱۱
عبودیّت و بندگی .....	۱۶
عروج و معراج .....	۹
عزّت و عزیز .....	۶
عضو و أعضاء .....	۷

## باب

۱۸، ۳ / ۲	علم خداوند متعال
۱۹، ۱۸	علوم ائمه عليهم السلام
۱۸	علوم انبياء ص
۱۸	علوم ملائکه
۱۰	فؤاد و قلب
۲۵	فقيه کيست
۲۲، ۲	قدرت و قادر
۱۹	قذف و نقر در اسماع
۱۴، ۶	قرب و بُعد روحانی
۴	قيام در مقابل خدا
۱۳	کتاب
۳، ۲	کيف از اعراض عامه
۲	مالکيت پروردگار متعال
۸	مثل و نظير و شبه
۱۷	مراتب علم بغيب
۲۴	مراتب ولايت و استيلاء
۴، ۲	مشييت و اراده
۲۲	معصيت از کيست ؟
۵	مکان و مکانی

## باب

۲۳	..... ملائکه و خلقت آنان
۲۳	..... ملائکه و تشکّل و تجسّم
۶	..... نزول از مقام عالی
۶	..... نقص و زیادی
۱۳، ۶	..... هو و اسم اعظم
۲	..... وَجِه اللّٰه و معنای آن
۸، ۶	..... وصف و نعت
۱۹	..... وحی و مصادیق آن